

کارگران همه کشورها متحد شوید!

اتحاد کارگران

ارگان مرکزی اتحاد کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

کارگری پیشرو در مصاحبه با اتحاد کارگران:

چپها باید با تجدید سازمان
اصولی، برنامه و فعالیت خود را
در کارخانه ها تدوین کنند!

قیمت:
۳۰۰ ریال

شماره ۷ آذرماه ۷۰

گودتا در شوروی

بعد از بزرگترین انقلاب کاری جهان در اکتبر ۱۹۱۷ که در روند تحولات جهانی قرن اخیر بیشترین اهمیت را داشت، امروز فروپاشی قطعی " اردوگساره سوسیالیستی دومین تحول مهم جهانی عمر است که تاثیرات مستقیمی بر مبارزات رهاش بخش کارگران و زحمتکشان جهان از بیوغ استبداد و استثمار سرمایه داری دارد.

انقلاب اکتبر و جمهوری شوراهای دستاوردهای بزرگی برای بشریت و بخصوص طبقه کارگر داشت، اما در تداوم حیات خویش و طی یک روند تدریجی از مضمون برولتاریائی خویش تهی گشته و با تحول به جامعه ای دور از معیارها و پرنسیپهای اولیه اش، زمینه های تلاش وین بست خویش را فراهم ساخت و " اقتدار " تیر خلاص بر آخرین و ته مانده های دستاوردهای انقلاب کبیر اکتبر و جمهوری شوراهان صمیم گورباچف گردید.

گودتا در شوروی و بیاتلاش گرایش معینی از حزب حاکم برای قبضه مجدد قدرت در شرایطی تحقق یافت که مشی سیاسی - اقتصادی جناح حاکم (گورباچف) و سیاست سرنوشت شوروی، مرحله کیفی را از سرمایه گذار به سرمایه داری قطعیت و رسمیت مییافت.

گورباچف تجسم واقعی و مولود دوره تناقض آمیز شوروی و محصول قطعی دوران بوروکراتیک گذشته بود که در جهت رفع تناقض موجود راه حلی بورژوائی برگزید. دمکراسی مورد نظر وی علیرغم فرمایشی نسبت به دوران گذشته با دمکراسی پرولتاریائی فاصله ای بسیار داشت و راه حل اقتصادی وی نیز در رفع بحران، گزینش ترمهای سرمایه داری بود بدین خاطر از همان ابتدا توانست پشتوانه و محبوبیت فراوانی در میان دول امپریالیستی و بورژوازی نوپای داخلی کسب نموده و آنرا به صحنه بکشد، و در یک کلام ته مانده های دست آوردهای اکتبر را به بورژوازی بفرود، در همینجا باید خاطر نشان سازیم که گورباچف با گورباچفیم " محصول تمامی کج اندیشی ها و کج رویها از پرنسیپهای جامعه سوسیالیستی و دیکتاتوری پرولتاریا در دوران پس از لین بوده است و نمی توان چنین چرخشهای بزرگی را تنها بانقش افراد توضیح داد.

بنیه در صفحه ۲

اعتراضات در چندین شهر

اعتراضات و تظاهرات در شهرهای مختلف نسبت به تجاوز بی حد و مرز جمهوری اسلامی به حریم زندگی توده ها و نسبت به گرانی روز افزون و... انعکاس خشم فروخته توده گر فتار در اسارت استبداد دویسی - عدالتی های این دیکتاتوری مذهبی است که در اشکال مختلف، بصورت خود بخودی ویرانکننده در شهرهای تهران، اصفهان، تبریز، شهرری، باقرآباد ورامین، قم، زنجان و اعدام رانندگان کامیون و... بروز کرده است.

اشغال کویت رسمیت یافت!

۲۸ شهریورماه " قرارداد " امنیتی " ده ساله آمریکا و کویت در واشنگتن با امضا، رسید. در این قرارداد ذخیره سازی تجهیزات نظامی آمریکا، برگسزاری مانورهای نظامی مشترک، آموزش سربازان کویتی توسط نظامیان آمریکائی و استفاده از تسهیلات بندری کویت در خلیج فارس توسط نیروی دریائی آمریکا پیش بینی شده است. پس از آغاز روند تلاشی ببلوک شرق و پایان " جنگ سرد "، تنها جم امپریالیسم آمریکا و متحدینش به عراق و جنایات ضد بشری شان علیه مردم عراق، امپریالیسم آمریکا حضور مستقیم خود را در منطقه خلیج فارس و خاور - میانه، از طریق تبدیل کویت به یک پایگاه نظامی تامین کرده و موقعیت خویش را تحکیم نمود و وظیفه استاندارد سازی منطقه را بر اساسی بر عهده گرفته است. بنیه در صفحه ۲۸



گودتا! آئینه ای در مقابل
حزب «دمکراتیک»
کنگره اکثریت!

در صفحه ۶

کوبا:

راه خروج از بحران کجاست؟
دریا نوردی در آبهای طوفانی!

در صفحه ۱۲

گودتای نافرجام ۱۹ اوت
و فرجام گورباچفیم

در صفحه ۱۵

نگاهی مختصر به جنبش خلق کرد
(قسمت دوم)

در صفحه ۲۱

ناتوانی وی در ایستایی جمهوری اسلامی در حلال ابتدائی ترین مسائل اقتصادی و اجتماعی مردم و روند تشدید شونده فشار بر طبقه کارگر و توده های زحمتکش و افات فاجعه بار سطح معیشت توده های میلیونی و حاکمیت استبداد دقرون وسطائی، همه و همه زمینه ساز اعتراضاتی است که در کارخانه ها و محلات زحمتکش نشین، جرقه وارز ده میشود، اعتراضات، تحصن ها و تظاهرات علیه رژیم اساسا خود جوش پیرانکننده و منطقه ای (محلی) بوده ولی خود بیانگر نافرمانی وسیع توده ای نسبت به رژیم جمهوری اسلامی است.

فقدان شکل های سراسری کارگری - توده ای، فقدان یک حزب رزمنده انقلابی در صحنه های پیکار توده ها علیه رژیم، موجب گردیده تا نافرمانی و مبارزات توده ها در سطح معین و با خصلت نکر شده تداوم یافته و مستگیری آن بسوی سرنگونی با مانع روبرو گردند.

در چند ماهه اخیر نشانه هائی از رشد روحیه اعتراضی توده ای دیده میشود که در علنیت اعتراضات و گسترش شعار نویسی های خود بخودی و غیر سازمان یافته خود را نشان داده است. کم نیست نمونه هائی از برخورد های نظیر مادی که میگفت: " دیر نخواهد بود روزی که ما آخوندها را به تیرهای برقی آویزان کنیم و ما مور شهربانی در مقابل اظهار میداشت که نه، آویزان کردن آخوندها وظیفه ما است شما باقیه تمغیه حساب کنید و... " از سوی دیگر شعار نویسی پر در دیوار های شهر نسبت به گذشته افزایش یافته، شعار های: " زیر بار ستم نمی کنیم زندگی"، " مرگ بر جمهوری اسلامی " و... بر دیوار نوشته میشود و عوامل رژیم هر صبحگاه مجبورند دیوارها را رنگ کنند.

بنیه در صفحه ۲

پیرامون کنفرانس سران
۷ کشور بزرگ صنعتی

در صفحه ۳

کودتا در شوروی

دنباله از صفحه اول

اشاره به گورباچف باین دلیل است که او نماینده تئوپیک یک گرایش نظری است، خرفنا وقتی سخن از لنین میشود، مشی حاکم بر حزب کمونیست و بلشویسم مورد نظر است و نیز دوره ای که بوروکراتیسم بر حزب حاکم کشت و نطفه های استحاله تدریجی سرزمین شوراهای آغاز کثت با مشی حزب در آن دوره و گرایش بوروکراتیک و نماینده تئوپیک آن استالین توضیح داده میشود و دوره اخیر با غلبه سوسیال دمکراسی بر حزب و نماینده آن گورباچف بیان میشود؛ از این رو بر خور دلمی همانا بر سرسی گورباچف بمثابه تیلور گرایش سوسیالیست "دمکراتیک" است و نه بطور مجرد و صرفاً بعنوان یک عنصر خائن به مردم شوروی.

تحولاتی که گورباچف آغاز کرد آن بود، از یک لحاظ از همان ابتداء استای مشخصی داشت و آن پیشبرد تمامی مشی سیاسی، اقتصاد و اجتماعی خود برانگاز و محور گرایشات بورژوازی (و نه بر اساس منافع کارگران و سایر محور پرولتاریای انقلابی) بود و حمایت بورژوازی جهانی و طبقه های بورژوازی در حال تکوین داخلی از مشی گورباچف نه بخاطر دمکرات نامائی آن بلکه بخاطر مضمون و اهداف حرکت بورژوازی این جاده صاف کردن امپریالیستها داشت که اینک هم اکنون اگر یلتسین بهتر بتواند نقش جاده صافکن را ایفا نماید، حامیان جهانی گورباچف از اینک وی را چون دستمال کاغذی به دور اندازند از خود تر دیدی نشان نخواهند داد.

دوران گورباچف دوران بسته شدن پرونده حزبی توده ای و انقلابی بود که گذشته بر افتخار داشت و بزرگترین انقلاب کاری و عالی ترین و عادلانه ترین دمکراسی را سازمان داد، ولی گرایشات بوروکراتیک درون حزب چون موربانه از درون و بتدریج گرانقدرترین ارزشمندها و دستاوردهای بلشویسم را خور دوره غلبه سوسیال "دمکراسی" و بالاخره تباهی کامل حزب را فراهم ساخت. دوران گورباچف دوران بسته شدن پرونده "سوسیالیسمی" بود که از برنسیپها و نرمهای جامعه سوسیالیستی دور شده بود و از همین رو بود که سنگرزنگ پرولتاریای جهانی به "سوسیالیسم" بی رمق سقوط نموده و سپس بدست دشمن افتاد مطرح شعار دمکراسی و نقد بورژوازی گذشته حزب حاکم و جامعه "شوری" توسط گورباچف هیچ افتخاری نصیب آن نمی کند چرا که آلترناتیو آنها در مقابل بوروکراتیسم و کاریکاتوری از سوسیالیسم گذشته؛ چیزی جز دیکتاتوری بورژوازی نیست و مکرراً این حکم در تاریخ اثبات میگردد که در جوامع کنونی راه میانهای مابین دیکتاتوری پرولتاریا و دیکتاتوری بورژوازی وجود ندارد و توان مانیکه جوامع طبقاتی وجود دارند، لطفه یکی از دو طبقه اصلی جامعه امری اجتناب ناپذیر خواهد بود.

- دوران گورباچف که مرحله رشد یافته انحراافات حزب و مرحله بحران و بن بست جامعه "سوسیالیستی"

بودرانیست و توان مرحله تدارک و انتقال قدرت بسسه بورژوازی نامید. در این مرحله سه گرایش در حزب حاکم نمایان گشت: گرایش عمده که از پایه اجتماعی فعال (هر چند ضعیف و نوبی) و حمایت مادی و معنوی جهانی بر خور دارد همانا گرایش لیبرال - بورژوازیستی گورباچف بود که سیاست خزنه باز سازی بورژوازیستی جامعه بحرانی شوروی و انتقال تدریجی قدرت بسسه بورژوازی را در دستور قرار داد و در جبهه فوق ارتجعی اش یلتسین قرار داشت که مرزها و اختلالات کیفی باید یکدیگر نداشتند و ندارند، بطوریکه هم اکنون به زائده و تبدیل شده است. گرایش دوم مدافعان سیستم گذشته - انتقال داتی جزئی و نه بنیادی، تحت عنوان مارکسیسم - لنینیسم و پاپاییبندی به "سوسیالیسم" (بسه و وال گذشته) در حزب و جامعه و سایر تحولات نقش داشته و این گرایش همواره رویه انزوا و اضمحلال بود، که آخرین تلاش خود را (بدون درس گیری از گذشته و روی آوری به طبقه کارگر و سازماندهی و آگاه سازی آن) در سازماندهی کودتا و حذف جناح مقابل از فراز سر توده ها جستجو کرد که اقدام کودتائی شان نیز با توسل به شیوه های مردود و بدون توجه به قانونمندیهای کودتاها بوده و بهتر بگوئیم آنها با حرکت بدور از معیارهای مارکسیستی - لنینیستی و بدون توجه به اندیشه ها و آموزش های آنها در بساره سوسیالیسم و نقش طبقه کارگر و توده ها و تحت نام آنها برای احیاء "سوسیالیسم" بوروکراتیک به کودتا متوسل شدند، آنها با حرکت از بنیادنا در دست شان شرایط انتقال قدرت به بورژوازی و روند استحاله را شتاب بخشیدند و آتشی بر باگردن که دودش بچشم طبقه کارگر و توده های زحمتکش شوروی رفت (هر چند که روندی که آغاز شده بود به مرحله برگشت ناپذیر رسیده بود).

کودتا توسط مدافعان "سوسیالیسم" بوروکراتیک، بی ارتباط با گذشته آنها نبوده و نیز قطعاً نشانه هائی از آینده شان را در سینه داشت، اقدام کودتائی متکی بر نیروهای مسلح تدارک دیده شد و نمی توانست توجهی به طبقه کارگر، شوراهای انقلابی کارگران و زحمتکشان و محترمانه انتقال تمامی قدرت بدست شوراهار داشته باشد، از این رو باید گفت آنها می خواستند به آنچه چیزی دست یابند که در گذشته کارگران و توده های زحمتکش در شوروی تجربه کرده بودند و بهمین دلیل هیچ حمایت توده ای از آنها صورت نگرفت (همین طور از مخالفین کودتا هم حمایت توده ای صورت نگرفت جز چند متینگ) بنابراین گرایش "سوسیالیسم" بوروکراتیک با شیوه قیام با نه کودتائی برای قدرت گیری مجدد و نیز تکرار اشتباهات گذشته را پیش گرفت و این خطای بزرگانان بود که نتوانستند از تاریخ و توده ها درس بگیرند و به نیاز طبقه کارگر و شیوه ای بلشویکی پاسخ گویند.

و اما گرایش سوم، کمونیستهای انقلابی و مدافعین مارکسیسم - لنینیسم و دیکتاتوری پرولتاریا هستند که از موضعی کمونیستی و با درس گیری از گذشته در مسدد سازماندهی حزبی و توده ای و بسوندن با نگاه اجتماعی

خود میباشند، این گرایشات هر چند تاکنون نقش همه جانبه ای از گذشته و نیز برنامه آتی را نشان نداده اند، ولی عناصری از این گرایش در حال نضج یابی است و این امری است نه مختص شوروی، بلکه در سطح جهانی مطرح است. مدافعین این گرایش بر برنسیپهای کمونیستی تاکید داشته و از طریق ر و آوری به توده ها (طبقه کارگر و زحمتکشان) برای احیاء سوسیالیسم مبارزه می کنند. بورژوازی جهانی مدعی است که کمونیسم شکست خورده است و این را در بوق و کرناهی خود می دمده و اخیراً بر رژیستی مشاور امنیت ملی آمریکا در زمان جیمی کارتر ابراز عقیده کرده است که: "در تاریخ جدید شوروی دوروز به عنوان ایام سر نوشت ساز همواره در ریاده ها خواهد ماند؛ ۶ نوامبر ۱۹۱۷ که انقلاب بلشویکی به وقوع پیوست و ۲۱ آگوست ۹۱ که پایان عصر کمونیسم را رقم زد دوبه جرأت میتوان گفت اکنون شوراهای در تاریخ روسیه تمام شده است."

آری، "اردوگاه سوسیالیستی" فروپاشید، ولی مسئله کارگران و محرومین اجتماع همچنان باقیست؛ سرمایه داری نه تنها نمی تواند مشکلات توده ها تحت استبداد و استثمار را جوابگو باشد، بلکه خود در بحران علاج ناپذیر گرفتار است که معلول این نظام و ال یابنده است. تردیدی نیست که کارگران و توده های آگاه استبداد و استثمار را تحمل نخواهند کرد و عصر انقلابات پرولتاریا - شی بیایان نرسیده است، از این رو میتوان با اطمینان گفت که توده های بیخاسته علیه نظام سرمایه داری آلترناتیوی انقلابی تر، دمکراتیک تر و مردم پسندتر از شوراهای در مقابل خود نخواهند یافت و ادعای بر رژیستی بیشتر به یک شوخی شبیه است تا یک تحلیل بورژوازی هوشمندانه توسط یک سیاستمدار بورژوا؛ آری، "اردوگاه سوسیالیستی" فروپاشید و پرونده "سوسیالیسم" بوروکراتیک بسته شد، و با تجربه ای که توده ها از این نوع سوسیالیسم دارنند احیاء آن نه ممکن بنظر میرسد و نموده سوندند، اما بورژوازی از این غافل است که پرولتاریای شوروی و کشورهای که سابقاً "اردوگاه سوسیالیستی" بقیه در صفحه ۲۷

اعتراضات در چندین شهر

دنباله از صفحه اول

تردید نیست که توده های که انقلاب بهمین را تجربه کرده اند از مبارزه برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی دست نخواهند کشید و شعار "زیر بار ستیم نمی کنیم زندگی"، "مرگ بر جمهوری اسلامی" بر سر امین ماطنین خواهد افتاد، اما در پیگاه کمونیستهای انقلابی، مدافعین راستین و پیگیر هائی توده ها، هنوز علیرغم توجه به روند تحولات جامعه از تلاش جدی برای شکل، تقویت و سازماندهی خویش جهت حضور فعال در بیکار توده ها علیه رژیم جمهوری اسلامی، غافل اند و هنوز آمادگی آنرا ندارند تا جملگی امکانات و توان خود را در راه ایجاد شکل های سراسری کارگری، تسوده ای - دمکراتیک، در ایران یک کاسه نمایند و اساساً مسائل خرد در بر و محفل خود دلیستند!

پیرامون کنفرانس سران ۷ کشور بزرگ صنعتی

مقدمه :

کودتای ۹ آگوست در شوروی رومی توان نقطه عطفی در مسیر تحولات در اتحاد شوروی بحساب آورد. این کودتا که به اقداماتی چون ممنوعیت فعالیت حزب کمونیست، قطعیت یافتن جدائی اکثر جمهوریهای شوروی و مصراحت یافتن موضع گورباچف بمثابة سمبل تحولات در اتحاد شوروی و... منجر شد، به دنبال خود تغییری کیفی را در مسیر حرکت رفرمهای سرمایه دارانه در اتحاد شوروی را موجب نگر دید، بلکه تنها حرکت آن را تسریع نمود.

اگر قبلاً ۹ آگوست هنوز به شوروی و گورباچف از جانب غرب محتاطانه تر برخورد می شد، تسریع تحولات و متناسب با تمایل یوش، "آغاز جدی رفرمهای رادیکال"، علاوه بر رفع محافظه کاری غرب در برخورد در قبال شوروی و مشغلا حمایت آشکار از جدائی جمهوریهای مختلف شوروی، نتایج عملی دیگری را به دنبال نداشت.

با حذف شوروی بمثابة یک "ابر قدرت" جهانی تضادهای قدرتهای بزرگ سرمایه داری همانند آمریکا و ژاپن و اروپا (آلمان فدرال ادعای سروری بر آن را دارد)، افزایش یافته است. اگر قبلاً کودتای ۹ آگوست در این تنش و برخورد های قدرتها در مسیر شکل گیری نظم نوین جهانی هنوز جایی برای اتحاد شوروی بمثابة یک قدرت عظیم نظامی وجود داشت، اکنون با تقسیم شوروی به جمهوریهای خودمختار و مستقل امکان کنترل متمرکز ماشین نظامی تسلیحاتی و در نتیجه بقای آن به سبب یک کل، تضعیف گردیده و این نقش اتحاد شوروی نیز کم رنگ تر میگردد.

با حدت یابی تضادهای قدرتهای جهان سرمایه داری، تلاش بر گسترش مناطق نفوذ حریک از این قدرتها به لحاظ سیاسی و اقتصادی افزایش می یابد، آمریکا تلاش بر حفظ و تقویت نقش سرکردگی خود را در دپوزاین غول عظیم اقتصادی و تکنولوژیک دیگر تمامان به بازی کردن نقش زانده آمریکا در معادلات سیاسی جهانی رانمی دهد و اروپا و لاکوموتیو اقتصادی آن آلمان و همچنین فرانسه با حمایت از وحدت اروپا با قصد ایجاد قطبی اروپائی را دارند.

کنفرانس G-۷

غیر غماین تضادها، جهان سرمایه داری و امپریالیستی برای بر رون رفت خود از بحران و پایداری بر مملت تحت سلطه همواره متحد عمل کرده است. دیدارهای سالانه سران ۷ کشور صنعتی جهان (G-۷) (۱) که از سال ۱۹۷۵ مداوماً تشکیل می شود، از جمله این اتحاد عمل هاست، هر چند که هر بار به تضاد های معین قدرتها رانیز نمایان می سازد. دیدار امسال روسای حکومتی (G-۷) که در نیمه ماه جولای در لندن صورت گرفت، و نتایج آن از یک طرف نمایانگر رکود و بحرانی است که تمامی کشورهای سرمایه داری را با شدت و ضعف متضاوت در بر گرفته است و از طرف دیگر بیانگر نقطه عطفی در برخورد امپریالیستها نسبت به تحولات جاری در کشورهای بلوک شرق سابق است. دیدار امسال اساساً در سه محور اساسی قابل بحث است؛ ۱- مسئله کمک به شوروی و سایر کشورهای در حال تحول، ۲- اقراض کشورهای جهان سوم، ۳- مسائل داخلی کشورهای عضو.

۱- مسئله کمک به شوروی و سایر کشورهای در حال تحول :

کنفرانس امسال با حضور گورباچف انجام گرفت. شرکت گورباچف در این دیدار به تقاضای خود او عملی کرد دید. او حاصل برنامه اقتصادی خود برای سران حکومتی غربی بود؛ برنامه ای که قرار بود اتحاد شوروی را به سمت اقتصاد جهانی سرمایه داری رهنمون شود. "ادغام شوروی در اقتصاد جهانی" را تا حد ممکن تسریع کند. و در مقابل آن، او خواستار دریافت وام از قدرتهای غربی

و پذیرفته شدن عضویت اتحاد شوروی در صندوق جهانی پول و بانک جهانی بود. با وجودی که این محور بحث مهمترین و پر جنجال ترین بخش این ملاقات را تشکیل می داد، امامی توان گفت کمترین نتایج را به مفهومی که گورباچف انتظار داشت بهر آورد. همانطور که از فضای قبل از کنفرانس و از نامه سوش خطاب به شرکت کنندگان در کنفرانس و درخواست از آنها مبنی بر مشروط کردن اقدامات حمایتی به "آغاز جدی رفرمهای رادیکال" بوز تبلیغات مطبوعات سرمایه داری برای رد کردن "کمک" مشخص به شوروی با عنوان های "ریختن پول در اقیانوس" و یا "جیب سوراخ" و... بر می آمد، گورباچف با دست خالی بازگشت. اکثریت حکومتیهای غربی، آینده اتحاد شوروی و ورثیسی جمهوری را برای سرمایه گذار بیهای کلان در این کشور، نامطمئن قلمداد کردند. آنها مسئله برر سی چگونگی حل بحران اقتصادی در شوروی و جستن را بر رون رفت و چگونگی کمک ها را ترجیحاً به "بانک اروپائی برای دوباره سازی و پیشرفت" (۲) واگذار کردند که طبیعتاً پاسخ آن نیز چیزی جز انتقاد بیسه وضعیت اسفبار اقتصادی و نهایتاً "نه" به کمک های معین نبود. در این برر سی کاهش ۱۰ درصدی تولید ترسیم می شود و تورم برای سال ۹۱ تا دستیابی به ثبات بین ۰۰ تا ۲۰ درصد تخمین زده می شود. در این گزارش می آید: "این غیر محتمل است که کسی داخلی و یا خارجی اعتماد کند و سرمایه گذار بیهای بلند مدت نمایندتا این روند حرکت نزولی متوقف شود." (۳) دلایل ارائه شده برای عدم کمک به اتحاد شوروی نامطمئن بودن وضعیت و ابهام در جهت تحولات و ارائه لیستی از تعمیق بحران، عنوان می شود. اما اگر وضعیت در قبال سایر کشورهای شرقی غیر از این بود و موضع گیری در قبال کمک مالی عملاً جهتی دیگر داشت، شاید انگی تا مل راجع به آن لازم می آمد و برر سی وضعیت قبل از کودتای ۹ آگوست و پس از آن در همین جا ضروری می نمود. اما وضعیت کنونی اقتصادی در این کشورها، حتی در آنجا که رفرمهای عمیق اقتصادی به سمت بازار اکنون بسیار هم پیش رفته است و دولت های "دوست" هم بر سر قدرت هستند، بهتر از این نیست. بطور مثال: در مجارستان: روند نزولی اقتصادی هم چنان ادامه دارد. در ۵ ماهه اول سال ۹۱ تولیدات صنعتی مجارستان ۱۵٪ کمتر از مقدار متوسط آن از ۵ ماهه اول سال پیش بوده است. تورم بین ۳۰ تا ۴۰ درصد قرار دارد و از تعداد داغالین ۱۲٪ کاهش یافته است. (۴) در چکسلواکی: رشد بیگاری به ۱۰ درصد رسیده است، دستمز دواقعی به اندازه ۲۰٪ کاهش داشته و تولید ناخالص اجتماعی، ۱۵ درصد کاهش داشته است. (۵) وضع کشورهای اروپائی شرقی و سایر کشورهای در حال تحول نیز بهتر از این نیست. و نمونه برجسته آن به بن بست رسیدن تلاش های لخ والسالدر لهستان است.

مجموع تصمیمات متخذه برای کمک به اتحاد شوروی عبارت است از: معانعت از عضویت شوروی در صندوق جهانی پول و پذیرش عضویت مشروط آن، بدین معنا که شوروی هیچ ادعائی برای وام گیری از IMF رانمی تواند داشته باشد؛ یعنی تنها تصمیمی برای خالی نبودن عریضه.

در مورد کشورهای اروپائی شرقی و سایر کشورهای در حال تحول بیسه سرمایه داری نیز که در روند پروسه از هم باشی سیستم گذشته به آنها از جانب قدرتهای سرمایه داری وعده های جهش ناگهانی اقتصادی با جاری ساختن اقتصاد با زار داده می شود و سودهای عظیم سخن گفته می شود و اوایل با پذیرش عضویت آنها در بازار مشترک اروپا، از آنها استقبال می کرد دید هم اکنون با پدیدار شدن اولین پدیده های رکود، تورم و بیکاری سرمایه آور و منازعات شدید ملی و تبدیل گشتن این کشورها به مناطق بحرانی جدید با مناسبات بی ثبات سیاسی و ناسیونالیسم فزاینده، این قدرتها اساساً به ناظرین بی تحرک این تحولات تبدیل گشته اند. اکنون دیگر تلاش و همکاری و کمک برای ایجاد دسات

آلمان در اروپای شرقی، و این از نگاهی است که تفاقد قدرت های سرمایه داری را در اوج وحدتشان نمایان می سازد.

۲- اقرای کشورهای جهان سوم:

کنجاندن تم تقدیمی "حکونکی بر خور دبه قروف کشورهای جهان سوم" در دستور جلسه کنفرانس در واقعیت امر، برای نیر داختن به آن بود، اگر بر خور دبه این موضوع خود به اندای برای کریز از بر داختن بیشتر به موضوع کمک به کشورهای در حال تحول شرقی بود، اما خود مسئله جهان سوم هم چنان لا ینحل و مبهم باقی می ماند. در طی مذاکرات تنها از "کمک های تکنیکی" و آنهم تنها قول حمایت از پروژه های منفردی که تا حد امکان کنسرن های غربی در آن مشارکت داشته باشند، در زمینه های اتمی، نفت، گاز و مواد غذائی صحبت می شود، حال آنکه طرح هائی چون بخشش پاره ای از قروض در صورت بیشتر دوپیشبر طرح های استراتژیک در رابطه با محیط زیست که سابقا مورد بحث بود، به فراموشی سپرده می شود.

در عوض ۷ کشور صنعتی در صدد تسریع مذاکرات GATT (۶)، که در آن ۱۲۷ کشور و در این میان اکثر کشورهای در حال رشد شرکت دارند، هستند، و هدف از آن اقداماتی چون کاهش حقوق کمرکی و بر طرف ساختن موانع تجارتي برای لیبرالیزه کردن تجارت جهانی است. از این طریق کنسرن های چند ملیتی و بانکها امکانات بهتری می یابند تا مراکز تولید خود و تولیدات خود را در سطح جهان گسترده کنند.

نتیجه چنین لیبرالیزه کردن دنی برای کشورهای عقب افتاده، جهت گیری شدید اقتصادی به نیازهای بازار کشورهای صنعتی خواهد بود. برخی از رشته های تولیدی این کشورها به تامین کنندگان ارزان اروپا، ژاپن و آمریکا تبدیل خواهند شد، در حالیکه دیگر رشته های تولیدی که قدرت رقابت بین المللی را ندارند، از طریق واردات از کشورهای مترویل به نابودی کشیده می شوند، و نتیجتاً برای طرح هائی که جهت توسعه استراتژیک جامعه را دارند و یا در جهت نیازهای اکثریت مردم هستند، جایی باقی نمی ماند، از جانب قدرتهای سرمایه داری این نوع از تجارت آزاد، "اقدامی مثبت" برای جهان سوم قلمداد می شود. چرا که کشورهای جهان سوم این امکان را خواهند یافت تا از نقاط قوت خود در تجارت و تولیدات تجاری - صادراتی به عنوان مثال در رشته های نساجی و بافندگی و محصولات کشاورزی، استفاده کنند، و بدین ترتیب آنها خواهند توانست با عواضد ناشی از آن قروض خود را پرداخت نمایند اما واقعیت این است: این اقرای که با تشویق به سیاست اقتصادی متعادل به مقتضیات بازار جهانی قرار است رفع گردد، مداوماً افزایش می یابند بر اساس آخرین ارقام منتشره (۷) در مورد اقرای به خارج، پایین رقم در سال ۱۹۹۰ از بیش از ۲۶۵ میلیارد دلار، به اندازه ۶ درصد یعنی ۱۳۴۱ میلیارد دلار افزایش یافته است. علاوه بر این قروض ناشی از بهره و استهلاک بعدد فاجعه آمیزی رویه افزایش است. بطوری که از سپتامبر ۹۰ تا مارس ۹۱ این مبلغ در بانکهای مربوطه از ۱۸ به ۲۷ میلیارد دلار افزایش یافته اند. کشورهای مقروض همواره برای پرداخت نرول اقرای خود مجبور به دریافت وام های جدید هستند، و همانطور که از ارقام بهره اقرای برمی آید آنها همواره با مشکل فزاینده پرداخت مواجهند، و نهایتاً برنده چنین لیبرالیزه کردن دنی همان کشورهای صنعتی و قبل از همه کنسرن های چند ملیتی و بانکهای عظیم سرمایه داری خواهند بود.

۳- در عرصه داخلی

تلاش سران کشورهای سرمایه داری و امپریالیستی در جهت حفظ منافع سرمایه تنها در کسب بازار بیشتر در جهان سوم و تجارت جهانی محدود نمی ماند، بلکه آنها هم چنین در صدد اقداماتی در داخل هر یک از این کشورها به عنوان وسیله ای علیه تنزل رشد اقتصادی هستند چنانچه پاره ای از این اقدامات از جمله کاهش دستمزدهای واقعی، کاهش هزینه های اجتماعی و کمک هزینه های غیر بار آور هم اکنون در شرف انجام است. و بیانیه یابانی کنفرانس که حاوی نکاتی حول کاهش کسری بودجه ها و حذف کمک هزینه ها و دین در این

در مجارستان، چکسلواکی و یالستان، اتحاد شوروی و ایما جمهوریه های مستقل آن مسئله اکثریت کشورهای امپریالیستی نیست. کنفرانس تنها برای "هماهنگی" با مواضع تاکسونی در این دیدار "قول" (و آن هم نه تعمیم همه تمویب رسیده) تضمین تسهیل واردات تولیدات نساجی و فولاد و محصولات کشاورزی از کشورهای اروپای شرقی را می دهد. در حالی که مسئله اساسی در این کشورها همانا امر تولید است و نه چگونگی و یا چاره چوشتی برای صادرات آن! خلاصه اینکه مانع اصلی برای کشورهای سرمایه داری در کمک و سرمایه گذاری در این مجموعه کشورهای در حال تحول، نه عدم اعتماد و یا عدم تمویب یافتن جهت تحولات، بلکه مسئله این است که سرمایه داری جهانی نمی خواهد و نه می تواند به بحران موجود در این کشورها پایان دهد، سرمایه داری نمی تواند با جباری نمودن اقتصاد بازار در کشورهای اکثر اقیانوس شرقی، زمینه های شکوفائی اقتصادی آنان را فراهم نماید. راه حل نهائی و واقعی بحران در عدم تقسیم نا عادلانه ثروت در سطح جهان نهفته است و این شکلی است که نظام سرمایه داری در حل آن عاجز است چرا که اساس پایه های این نظام بهره کش بر حاکمیت و استثمار اکثریت قاطع مردم توسط اقلیتی ناچیز استوار است! و چنین خواستی با ماهیت این نظام در تناقض است.

موضع آلمان فدرال و دلایل آن:

اما در مذاکرات فوق علیرغم توافق همگانی بر مسائلی چون بر خور دبه اعتراض کشورهای جهان سوم (که در زیر به آن خواهیم پرداخت) و غیره اختلاف نظر اساسی بر سر نحوه بر خور دبه شوروی و سایر کشورهای اروپای شرقی میان آلمان فدرال و سایر شرکت کنندگان وجود داشت. آلمان که برای خود رسالت رهبری سیاسی و اقتصادی بر اروپای شرقی را قائل است، برخلاف آمریکا و ژاپن اعطای وام و کمک های مختلف به شرق را امری واجب و ضروری برای سرمایه داری - گذار به پای اولیه برای گسترش بعدی و نفوذ رشد یابنده خود می داند. اقتصاد آلمان هم اکنون بیشترین منفعت از اروپای شرقی را برده است، علاوه بر سرمایه گذارهای عظیم VW و Skoda، شرکت های آلمانی توانسته اند قبل از هر چیز در تجارت و صادرات بر سایر رقبای خود پیشی بگیرند، در حالیکه آمریکا و ژاپن بازار خود را در اروپای شرقی از دست می دهند.

بر طبق آمار تاکسونی (۴)، آمریکا تاکنون به میزان ۱۷ درصد و ژاپن به میزان ۲۱ درصد از سهم خود را از دست داده اند و بیشترین منافع شامل کشورهای خط مرزی بین شرق و غرب - آلمان، اتریش و ایتالیا، گشته است. بدون محاسبه آن بخش از تولیدات که از غرب آلمان فدرال به شرق آن منتقل می گردد و طبیعتاً اکنون دیگر جز صادرات به کشورهای شرقی به حساب نمی آید، اتریش به اندازه ۱۹ درصد، ایتالیا ۱۲ درصد و آلمان ۵ درصد سهم خود را افزایش داده اند. و بیشترین سهم بازار بدون در نظر گرفتن ایالت های جدید آلمان فدرال متعلق به آلمان فدرال به میزان ۴۴ درصد، و بعد از آن ایتالیا ۱۳ درصد و اتریش ۱۰ درصد است. در حال حاضر این سه کشور مهم ترین شرکای تجارتي اروپای شرقی هستند. به این خاطر است که صدر اعظم آلمان فدرال کهل در کنفرانس سران ۷ کشور صنعتی از اقدامی تهییج گر سخن گفته و قاطعانه از کمک های نقدی در مقیاس بالا برای شوروی و سایر کشورهای شرقی که بسوی "دمکراسی" و اقتصاد بازار جهت گیری نموده اند، دفاع می کند. بر طبق آمار رسمی ارائه شده از جانب وزارت اقتصاد آلمان، در یک ساله گذشته ۲۰ میلیارد دلار از جانب قدرتهای سرمایه داری جهانی به کشورهای شرقی سر از بر گشته است که از این تعداد ۲۱ درصد آن از جانب آلمان فدرال بوده است. آمریکا تنها ۶/۷ درصد و ژاپن ۶/۵ درصد آن را متقبل شده اند. آلمان فدرال که هم چنان با مخسارح فزاینده وحدت دو آلمان نیز روبرو است تلاش دارد همبیمانان خود را به همکاری در پرداخت مخارج، به "احساس مسئولیت بیشتر" دعوت کند؛ تلاشی که در مقابل موضع قاطع مقابل آن بی ثمر می ماند، و بطور کلی می توان گفت کنفرانس لندن و نتایج آن برای آلمان موفقیت آمیز نبود و عدم نتوانستنی برای سرشکن کردن "هزینه تحولات" از طرف سایر شرکت کنندگان موضعی است. نمایانگر سوءظن سایر قدرتهای امپریالیستی از قلمبدهای فتح ششده

راستانتظیم گشته بود.

بانکاهی کوتاه به این کنفرانس و تحلیل نتایج آن می توان دریافت که اقتصاد جهانی سرمایه داری در یک فاز ضعف و رکود برمی گردد. با وجود آن که سرمایه داری جهانی با اتکا به انقلابات چشمگیر علمی - صنعتی و تکنولوژیک ناگهانی، ظرفیت مانور و سازماندهی مجدد خود، امکان بقا و خود را حفظ نموده است، اما هیچگاه نتواند ذاتی نظام سرمایه داری و بحران های علاج ناپذیر ناشی از آن قابل کتمان نبوده و نیستند و هم اکنون نیز جهان سرمایه داری در بحران غوطه می خورد به طور مثال:

در آمریکا: تولید ناخالص ملی در سه ماهه اول سال ۹۱ به میزان ۲/۸ درصد تنزل داشته است و در سه ماهه دوم این سیر نزولی به ۳/۳ درصد رسیده است. سرمایه گذاری ناخالص ثابت در سه ماهه اول ۹۱ با ۱۸/۵ درصد کاهش مواجه بود، که این میزان در سه ماهه دوم ۹۱ به ۱۹/۳ درصد رسیده است، و از طرف دیگر افزایش تقاضا در بازار، با توجه به حجم افزایش مردم (طبق آمار رسمی) که بالغ بر ۸۰٪ درآمد قابل دسترس آنهاست، ممکن نیست. هم اکنون مصرف کنندگان از طریق خرید به اقساط و انواع دیگر خریدهای قرضی بطرز فوق العاده ای مقروض هستند، و به این دلیل است که درآمد واقعی سرمایه و سرمایه داران منفردیابا کاهش رو بر روبرو شده (ماه اوت ۹۱) و ثابت مانده است.

در آمریکا، تنهاتر شته اقتصادیکه در آن رشد دیده می شود، صادرات است، و علت آن نیز این است که کالا های امریکائی بخاطر تنزل ارزش دلار در بازار جهانی ارزان تر شده ولی این خود از طرف دیگر گران تر شدن اجناس وارداتی را موجب می شود.

در انگلیس، اکنون مدت است که تنهاتر مانده از ثبات اقتصادی محبت می شود که دیگر در صدفت و زیان در بریرود معین افزایش نیاید، بیکاری از ۶/۷٪ در ژانویه ۹۱ به ۸/۵ درصد در ماه اوت رسیده است، در فرانسه، مدت است که همواره بر مقدار کاهش سود و سیر صعودی زیان در تولیدات صنعتی و تعداد و شکستگان افزوده می شود. افزایش بیکاری تا پایان سال ۹۱ به سه میلیون نفر تخمین زده می شود. در ایتالیا، تولیدات صنعتی در سه ماهه اول ۹۱ به میزان ۱/۷ درصد در سه ماهه دوم به میزان ۲/۲ درصد تنزل داشته، افزایش کسری در تجارت خارجی به ۲۰ درصد رسیده و سرمایه گذار یها در نیمه اول سال ۹۱ به میزان ۵/۸ درصد کاهش رو بر روبرو شده است، در ژاپن با وجود رشد تولید ناخالص اجتماعی در ۶ ماهه اول سال ۹۱، رشد اقتصاد و تولیدات صنعتی در ۶ ماهه اول با تنزل رو بر روبرو شده است، در مجموع وضعیت عمومی اقتصادی بحدی نامساعد است که بخش های عظیم اقتصادی و اعضای منقر حکومتهایی از بانک اضطراری کاهش بهره را خواستار شده اند، تا اقتصاد به گردش در آید. آلمان غربی علیرغم وضعیت ویژه اش که موجبات رشد در نیمه اول سال ۹۱ را فراهم ساخته بود، هم اکنون در نیمه دوم سال ۹۱ مداوم با اخبار منفی اقتصادی و خدماتی مواجه است، با وجودی که وضعیت نامساعد اقتصادی در ایالت های جدید آلمان فدرال ابتدائیک رشد جهش و ابراز طریق افزایش بیستاد صدرات به بخش شرقی (آلمان دمکراتیک سابق) را به دنبال آورد، اما این مسیر هم اکنون متوقف گشته و اولین پدیده های بحران نمایان گشته است و ما هم اکنون بار شد فزاینده در صد بیکاری و کاهش قدرت خرید مردم بیرونه در بخش شرقی آن رو بر روبرو هستیم. صنایع اتومبیل سازی و ماشین آلات بطور ویژه تنزل در تولید و تقاضا را نشان می دهد، آنگاه در سال جاری ۲۰۰ میلیون مارک زیان را پیش بینی می کنند و زمینی - نیکس دورف یک میلیارد مارک را کم و نندیک از ۱۲۲۰۰ نفر شاغل اقدام به اخراج ۸۰۰ نفر نموده است. در آمد صنایع نساجی با کاهش ۱۶ درصدی رو بر روبرو شده و...

بطور کلی در صد بیکاری در OECD (۸) که ۲۴ کشور پیشرفته صنعتی را شامل می شود، از ۶ درصد در جولای سال ۹۰ به ۶/۹ درصد در جولای ۹۱ رسیده است. این رقم در کشورهای بازار مشترک اروپا از ۸/۳ درصد در جولای ۹۰ به ۸/۷ درصد در جولای ۹۱ افزایش یافته است.

خلاصه این که بحران جهان سرمایه داری در آمریکا، فرانسه و ایتالیا...

هم اکنون رو به رشد است، آلمان در این مسیر تازه نفس است و زاین نیز به دنبال آن خواهد آمد و از آن راه گریزی نیست، و تا زمانی که تقسیم بی نهایت نامعادله شروت در کره خاکی ما با بیان نیاید، (۱۰) بر آن نیز بیانی نیست، و هر نقطه بیایان آن نقطه ای بر آغازی دیگر است.

اختتام کلام اینکه با فروپاشی اکثریت کشورهای بلوک شرق، انحلال پیمان ورشو، پایان جنگ سرد و جهان دو قطبی، در هم ریزی توازن قوای بین المللی و با بحرانی که هم اکنون جهان سرمایه داری با آن روبرو است؛

- هم اکنون دیگر بیرونه با توجه به قطعیت یافتن جهت تحولات در کشور - های وابسته به بلوک شرق سابق، جانی برای حمایت های گسترده تر از آن هسا وجود ندارد و به طور مثال پیوستن این کشور ها به پیمان ها و قرار داد های غربی نه تنها برای غرب دیگر مسرت بخش نیست بلکه عامل بحران است؛

- هم اکنون دیگر جانی برای پی های متمدنامه و بشر دوستانه دفاع از بهداشت محیط زیست، بطور مثال در رابطه با کشورهای جهان سوم وجود ندارد؛

- هم اکنون دیگر اواز سر شکن کردن در بیبر حمانه بار کود، اذت و بحسبران اقتصادی اش بر دوش کارگران و زحمتکشان جهان اعماز داخلی و خارجی، هیج باکی ندارد.

- سرمایه داری جهانی و امپریالیزم بین المللی در تقسیم مجدد جهان، دیگر از ایجاد حمام خونی میلیونی - به نام صلح - به طور مثال در عراق و تجاوزات مرزی، آبائی نادر دو جنبش های صلح خواهانه نیز پیش از پیش با تهدید رو بر روبرو هستند.

- هم اکنون دیگر جنبش های انقلابی و رها بیخشا با فشار همه جانبه بین المللی از جانب سرمایه داری جهانی، با شدتی صد چندان رو بر روبرو هستند.

و...

و این تصویری است از چهره واقعی جهان سرمایه داری!

پانویس ها

(۱) ملاقات های سالانه ۷ قدرت صنعتی جهان سرمایه داری متشکل از آمریکا و کانادا، ژاپن، آلمان، انگلیس، فرانسه و ایتالیا از سال ۹۷۵ (به مثابه عکس العملی در قبال بحران نفت آغاز گردید، امپریالیست ها متحد شدند تا به در هم پاشی سیستم پولی جهانی ناشی از بحران نفت باخی هم آهنگ دهند. این نشست ها که با مضمون اقتصادی آغاز گشتند، دیگر ضرورتا با مضمون تعیین سیاست های اقتصادی ادامه نیافتند، بلکه هر ساله حول مسائل مختلف سیاست جهانی سرمایه داری و امپریالیست ها می باشد.

(۲) "بانک اروپائی برای دوباره سازی و ترقی" به اختصار "بانک اروپائی" در سال ۱۹۹۱ توسط برخی از کشورهای غربی، از جمله آمریکا و تمام کشورهای وابسته به بازار مشترک اروپا با هدف بنای اقتصاد بازار در اروپای شرقی بنیان گذاری شده است.

(۳) Süddeutsche Zeitung (۹۱/۷/۱۵)

(۴) NZZ (۹۱/۷/۱۳)

(۵) (Nachrichten für Aussenhandel) NFA (۹۱/۷/۲۵)

(۶) (GATT) General Agreement on Tariffs and Trade

قرارداد عمومی گمرکی تجارتی

(۷) مجله جهان سوم - شماره ۱۰ - ۱۹۹۱

(۸) (OECD) Organisation for Economic Cooperation and Development

(۹) روزنامه زمان ما - ۱۸ اکتبر ۹۱ - به نقل از "Neue Zürcher Zeitung"

(۱۰) این تقسیم نامعادله را می توان در نگاهی کوتاه به وضعیت ۷ کشور صنعتی نامبرده دید. در تعلق نامعادله بخش اعظم قوه اقتصاد جهانی (۵۵ درصد) و در تعلق نامعادله بخش اعظم ذخیره پولی جهانی (۴۲ درصد) و در اختصاص نامعادله بخش اعظم بودجه بیشترت جهانی ۷۱ درصد به ۷ کشور امپریالیستی که تنها کمتر از ۱۲ درصد جمعیت جهان را شامل می شوند.

تحریف نامه مردم

نامه مردم، بارکان حزب توده، طی مقاله‌ای به انتقاد از گزارش رفسنجانی از "خدمات سه ساله گذشته" پرداخته و اظهار داشته است که: "رئیس دولت بی سبب می‌کوشد تا سیاست رژیم حاکم را به سه سال محدود کند، دولت کنونی از اصل "ولایت فقیه" تبعیت می‌کند که خمینی بنیانگذار آن بود. خود رفسنجانی و یارانش هم بارها و بارها گفته‌اند ادامه دهندگان همان سیاست گذشته و یابیه بیان دیگر و صابای "امامت" هستند، اینکه رئیس جمهوری می‌کوشد تا حساب خود را از حساب خمینی جدا کند، موضوعی است جداگانه و مربوط به شخصی وی، آنچه مربوط به مردم ایران است آنها در تجربه روزانه به مرزی رسیده‌اند که دیگر حقی را از باطل تشخیص می‌دهند و به درستی پی می‌برند و اندک تغییر ماهیت رژیم "ولایت فقیه" تغییر ماهوی در اقتصاد بوجود نخواهد آمد." نامه مردم شماره ۲۵۶ تاکید از ما

بله، حزب توده کمافی السابق دست به "انتقاد" از رژیم جمهوری اسلامی می‌زند، ولی جان مطلب اینجاست که از چه زاویه و در کدام راستا سیاست‌های آن را مورد انتقاد قرار می‌دهد.

حزب توده که همچون گذشته رمقی برای مبارزه جدی ندارد دو وظیفه‌اش توسعه و ترویج و تبلیغ اپورتوننیسم و سازش در جنبش است، حتی شهادت بعضی از تشکیلاتهای بورژوازی کنونی را هم ندارد که شعار سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی را طرح نماید و از این روش شعار مضحک "زنده باد آزادی و صلح، طرد باد رژیم" و "ولایت فقیه" را سر میدهد.

اینکه شعار طرد رژیم شبه فاشیستی و تاندان مسلح توسط حزب توده چگونه امکان پذیر است، مسئله ایست مربوط به حزب توده و توهماتش که سابقه دیرینه دارد و احیاناً از شکردهای تیپ "شکوفاسازی جمهوری اسلامی" است. ولی آنچه مربوط به مردم ایران است، باید گفت که حزب توده نگرش خود را یعنی دیدگاه سازشکارانه و اپورتوننیستی اش را در سطح مردم ایران تعمیم میدهد و تحریف نامه مردم می‌نویسد: "مردم ایران پی برده‌اند بدون تغییر ماهیت رژیم" و "ولایت فقیه" تغییر ماهوی در اقتصاد بوجود نخواهد آمد" سخره تراز شعار طرد رژیم "ولایت فقیه" (و البته نه رژیم جمهوری اسلامی) انتظار و توقع از تغییر ماهیت رژیم ضد انقلابی جمهوری اسلامی است و بر سیدنی است که در کجای دنیا حتی یک نمونه تاریخی وجود دارد که بدون سرنگونی و مبارزه قهرآمیز (انقلاب) ماهیت یک رژیم تغییر نماید. آنچه را که حزب توده تحریف نموده اینست که مردم ایران به بودی اوضاع اقتصادی و خودشان را در گرد و سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی می‌بینند و لا غیر! از همین روی جان خواهد بود اگر در رابطه با این جماعت گفته شود: کافر همه را به کیش خود بپرداز!

کودتا؛ آئینه‌ای در مقابل حزب «دمکراتیک»

از هیچ پدیده‌ای نمیتوان جدا از روند تکوینش و بطور مجرد شناخت علمی کسب نمود، این حکم یعنی نگرش ماتریالیسم دیاکتیکی نسبت به پدیده‌ها، در مقابل بررسی جوامع بشری و نیز احزاب سیاسی همکامل مستدق دارد.

نگاهی به کارنامه‌های گذشته و شکل گیری حزب "دمکراتیک" مردم ایران و مقایسه‌های سیاسی گذشته‌شان نسبت به مواضع دوران "نواندیشی" آنها بخوبی آشکار می‌سازد که در هر دوره و این جریان - همچون سایر نیروهای طیف توده‌ای - در کنار ارتجاع قرار گرفته است.

هسته اصلی تشکیل دهنده حزب به اصطلاح دمکراتیک در گذشته نه چندان دور تمام هم خود برای گریز از چهره فوق ارتجاعی ضد دمکراتیک جمهوری اسلامی بکار بسته بودند که به جایش نبرد دویاسر خوردگی و اردنگی جمهوری اسلامی بسوی اپوزیسیون بر تاپ شد، (اما اینکه به چگونه اپوزیسیونی تبدیل شد جای حرف بسیار است) امروز نیز همان سیاست

...از میان نشریات

گذشته در اشکال دیگر و در موضع گیری‌های آن در مقابل مسائل مختلف کماکان با همان جوهر دنبال میشود.

نگاهی به نشریه "راه آزادی" و تلاش آن برای نشان دادن یک چهره دمکراتیک از دیکتاتور تازه دیده دوران رسیده روس (یلتسین - عنصری که هنوز از راه نرسیده و عرقش خشک نشده فعالیت کمونیستی را در کارخانه‌ها ممنوع اعلام داشته و مخالفت خود را با نهادهای تصمیم‌گیری توده‌ای - حتی در اشکال صوری‌شان - عمیقاً اعلام داشته، برای سرمایه‌داری عنان گسیخته که معنای جزیر وار شدن عده‌های معدود و استثمار هر چه بیشتر توده‌های جمعیت ندارد سینه چاک میکند و برای دمسازی خود با سیاستها و شرط و شروط امپریالیستها آنچنان می‌کوشد که تماشا شایسته نمونه‌ای از گرییم‌کارهای جدید حضرات است. در اعلامیه این جریان تحت عنوان "در باره کودتای سیاه دوشنبه گذشته در شوروی" آمده است "سلطه کودتاچیان در شوروی که تنها به سودنیر و هوای ارتجاعی و سرکوبگر منطقه و جهان است به حق تاش و نگرانی شدید هم نیر و هوای دمکراتیک و مترقی و مدافعان حقوق بشر در منطقه را برانگیخته است." (راه آزادی شماره ۱۴)

چنانکه میدانیم کودتا در شوروی واقعه مهمی بود که در جبهه مخالفان این واقعه نیر و هوای نا همگون کثیری صف‌آرایی کردند. در یک تقسیم‌بندی کلی، مخالفان کودتا در سطح جهانی شامل دودسته بودند، اول کمونیستها و انقلابیونی که نه تنها با دوران گذشته و بارش آمرانه، بوروکراتیک و دولتی اقتصاد و سیاست مرز داشته و تنها احیای سوسیالیسم بر اساس پرنسیپهای مارکسیستی را مورد مدافعه قرار میدهند بلکه همچنین شیوه‌های کودتائی و حرکت از فراز سر توده‌ها را مورد داندانسته و این امر را به ضرر آنان میشمارند بودند. دوم نیر و هوای ارتجاعی که واقعه کودتا را بمفهوم بازگشت توازن قوای قبلی در سطح جهانی و توقف روند سرمایه‌داری در شوروی و دیگر کشورهای بلوک شرق دانسته و با آن از زاویه به خطر افتادن منافعشان مخالف بودند. این دسته بخوبی میدانستند که در قطب بندی گذشته (جدای از آنکه ماهیت اقتصادی و شیوه حکومتی شوروی چه بوده و جدای از آنکه چه منافع خودویژه‌ای را دنبال مینموده است) شوروی رو به پمرفته در کنار جنبشهای رها نخبخش و در مقابل نیر و هوای ارتجاعی و سرکوبگر منطقه و جهان (اصطلاحی که حزب "دمکراتیک" با علاقه از آن استفاده میکند) اقرار داشته است. این امر بانگاهی به مناسبات بین المللی ۶۰-۷۰ سال پیش کاملاً واضح است و نیازی به تخصص سیاسی حضرات حزب "دمکراتیک" ندارد. ما "تحلیلی" که آقایان حزب "دمکراتیک" ارائه میدهند از دو حال خارج نیست یا امپریالیستها و سرمایه‌های هار منطقه‌ای و جهانی جز و نیر و هوای "ارتجاعی و سرکوبگر منطقه و جهان" نیستند که نه به حامیان کودتا بلکه به حامیان سینه چاک یلتسین تبدیل شده بودند یا آنکه آنان از درایت و کفایت سیاسی نوع حزب "دمکراتیک" برخوردار نیستند.

حزب "دمکراتیک" که در دوران قبل از "نواندیش" بارها و بارها کوشید تا به جمهوری اسلامی بجهانند که رژیم فدا امپریالیست و دمکرات بوده و در ظرفیت آن است که از راه "راه شد غیر سرمایه‌داری" به سوسیالیسم گذر کند، اینبار مشکل بزرگتری دارد تا به امپریالیسم و نیر و هوای ارتجاعی و سرکوبگر منطقه و جهان "تفهیم نماید که خدمتشان با کودتا اشتباه بوده است.

کارگر پیشرو در گفتگو با اتحاد کارگران :

چپها باید با تجدید سازمان

اصولی، برنامه و فعالیت خود را

در کارخانه ها تدوین کنند!

قدرت فکر نمی کردند. اما درباره خصلت ضد کارگری این رژیم باید بگویم که جمهوری اسلامی قبل از هر چیز یک رژیم فئدالستانی و غیرمرسوم بوده که تاحدی مستقل از دیدگاهها و تحلیلهای دوجهان بینی متداول در زمان خود بود، با این تفاوت که به مالکیت خصوصی اعتقاد عمیق داشت. این اعتقاد قبل از هر چیز خصلت بورژواشی و ضدکارگری او را عیان می ساخت و به همین دلیل جز تداوم سیستم بورژواشی موجود و بازسازی آن راهی برایش وجود نداشت. اما جمهوری اسلامی در ابتدای کار خود هنوز برای کارگران هویت طبقاتی قائل نبود و سه آن بطور جدی و معمول اهمیت نمی داد، و کارگر را در حد همان شاگردمغازه و پادو فرض می کرد؛ در یک کلام دیدگاهی ماقبل سرمایه داری داشت. اما یک چیز را خوب می دانست: باید سرکوب کرد... باید تجمع و تشکل غیر خودی را برچید؛ چه کارگری و چه غیر آن... و تردید نکرد. وقتی مالکیت خصوصی را محترم بشمارد، مجبوری طرفدار سرمایه باشی و باید کارگران را بی حق بدانی! اوایل رژیم می خواست بانصیحت و به پیش کشیدن مسائل اخلاقی کارگران را از دریافت حق و حقوق خود باز دارد. اما کم کم آموخت و در آینده بیشتر هم می آموزد که باید در قدرت بورژواشی، عقلانیت بورژواشی داشت!

س: فکر می کنید چرا تشکلهای کارگری نتوانستند در مقابل یورش رژیم مقاومت کنند و اصولاً چرا رژیم تشکلهای مستقل کارگری را تحمل نمی کند؟

ج: قبلاً اشاره ای به ویژگی برخورد رژیم با کارگران کردم. علاوه بر آن و مهمتر از آن، باید بگویم که کارگران کشور ما اگر چه سابقه نسبتاً طولانی در مبارزه دارند، اما تقریباً همیشه از تشکلهای مستقل و توده ای خود و همچنین از یک مبارزه اصیل سیاسی - به معنای طبقاتی آن - و حتی سندیکائی، محروم بوده اند. در واقع کارگران کشور ما باندازه کافی با بورژوازی درگیر نبوده اند و به تقابلهای طبقه سازمان نیافته اند. البته اصلاً منظورم این نیست که اینجا و آنجا و در این یا آن مقطع حرکت های چشمگیری نکرده و یا نسبت به منافع طبقاتی خود بی توجه بوده و یا نسبت به حقوق و مزایای خود بی توجه بوده اند؛ بهیچوجه اینها را نمی خواهم بگویم، بلکه منظورم اینست که کارگران کشور ما مستقلاً و بطور جدی، پیگیر و طبقاتی در عرصه سیاسی عرض اندام نکرده اند - حتی بورژوازی هم تاحدی اینطور بوده - که البته این خود ویژگی کشورهایمانند کشور ما است. این "عرض اندام" حتی در اتحادیه ها و سندیکاهای کارگری هم صورت نگرفته و



س: درباره خودتان، سابقه کارگری و سوابق مبارزاتی تان، در حدی که مایل هستید، برای خوانندگان اتحاد کارگران بگوئید.

ج: در یکی دو سال اول زندگی کارگری ام به فاصله بین کارگر و کارفرما بطور جدی آگاه نبودم. حتی در اولین اعتصاب کارگران محل کارمان، که برای دریافت اضافه دستمزد صورت گرفت، بدلیل بی اطلاعی، شرکت فعالانه نداشتم. در سال ۴۴، برخلاف کارگران دیگر، به مخالفتها و مبارزه معمول و روزمره آنها در محیط کار علیه کارفرما، اعتقاد نداشتم. به همین جهت با تکرار و توسط نامه از کارفرما درخواست اضافه حقوق کردم. ولی کارفرما با صدای بلند به من توهین کرد - طوری که تعدادی از کارگران شنیدند. همین حرکت کارفرما باعث شد در مقابل او بایستم و او مرا اخراج کرد. در واقع وی کمک بزرگی به من کرد! در سال ۴۶ به توصیه دوستان سیاسی ام امکانی دست داد تا بتوانم مقدار تولید اضافی و مبلغ ارزش اضافی خودم را محاسبه کنم. این محاسبه مرا به فعالیت سیاسی کشاند. در محافل کارگری چیزهایی یاد گرفتم. البته بعدها، مدتی را که در زندان رژیم شاه بودم هم چیزهایی را آموختم، ولی آنچه را که کارگران در محیط کار و زندگی کارگری شان می آموزند، چیز دیگریست! این آموخته ها بعدها نیز مرا در جریان فعالیت سیاسی نکهداشت، طبعاً در جریان مبارزات کارگری هم شرکت داشته ام...

س: درباره رژیم جمهوری اسلامی و خصلت ضد کارگری آن چه می گوئید؟

ج: رژیم جمهوری اسلامی، اگر چه بر اثر سازماندهی روحانیت در مساجد و تکایا به قدرت رسید، اما با حمایت آگاهانه و ناآگاهانه نیروهای سیاسی - چپ و راست، انقلابی و فئدال انقلابی - پایه های خود را محکم نمود. از زمانی که نیروهای چپ و راست نمی دانستند چه می کنند، و بخصوص چپها چشم انداز روشنی نداشتند، هر چند نیروهای انقلابی از خودگذشتگی هسا و انقلابیگری بی تردیدی از خود نشان دادند، اما از همان زمان روحانیت برای کسب قدرت سیاسی فعالیت می کرد. کمونیستهای کشور ما عرصه اصلی فعالیت خود، یعنی کارخانه ها را به فراموشی سپرده بودند، در حالی که روحانیت، حاشیه تولیدیها و خرده بورژوازی سنتی و عقب ماندگی ذهنی توده ها را مرکز پایگاه فعالیت خود قرار داده بود و بی وقفه به سازمانگری خود ادامه می داد تا سرانجام شرایط برای او آماده گردید و برای قدرت گیری از خود تردید نشان نداد و بهر طریق ممکن از این امکان استفاده برد، و برای حفظ قدرت هم دوراندیش تر از چپ ما بود. البته کارگران کشور ما هم به

ارتجاعی آن مخالفت های جدی می کردند. پس از آن، اختلاف نظر جناحها داخل حکومت تصویب آنرا به عقب انداخت. باتصویب این قانون - هر چند ارتجاعی - رژیم اسلامی، کارگران را بعنوان يك طبقه به رسمیت شناخت و نیز مضمون این قانون، جایگاه طبقاتی کارگران و رژیم، توسط این رژیم تعریف شد. من پیش بینی می کردم که این قانون با تغییراتی در قانون کار زمان شاه به تصویب برسد و فکر می کردم با مبارزاتی که کارگران داشته اند، این تغییرات در مواردی به نفع کارگران هم باشد، که تا حدی هم اینطور شد. اما آنچه مهم است اینست که این قانون هم بدون دخالت مستقیم کارگران و بدون حضور نمایندگان آنها تنظیم و تصویب شده و در نتیجه يك قانون کار فرمایشی است که منافع سرمایه داران را تضمین می کند. قانون کاری که در آن تشکلهای مستقل کارگران رسمیت نداشته باشد، قابل قبول کارگران نیست. در قانون قابل قبول کارگران حداقل باید نهادهای رژیم در درون کارگران، یعنی شوراهای اسلامی و انجمن های اسلامی، که جز جاسوسی برای رژیم و ایجاد مانع برای کارگران کاری ندارند، ملنی اعلام شود و تشکلهای مستقل و حق اعتصاب برای کارگران بر رسمیت شناخته شود. . . در مجموع، قانون کار اسلامی را ارتجاعی تر از قانون کار شاهنشاهی می دانم.

س : وضعیت کارگران ایران و جنبش کارگری کشورمان را چگونه می بینید؟

ج : این سؤال کمی برمی گردد به صحبت های قبلی ام؛ یعنی اینکه کارگران ما يك طبقه نوپا و جوان هستند و فاقد تجربیات کافی در مبارزات اصیل طبقاتی، البته اقدامات جدی ای را که کارگران ما تاکنون از خود نشان داده اند بهیچوجه نادیده نمی گیرم، و این نشان دهنده حد بلوغ آنهاست، ولی نظرم اینست که اینها کافی نیست. همین طور هم سرکوب و ویژه ای را که تاکنون، چه از طرف رژیم قبلی و چه از جانب حکومت اسلامی بر کارگران ما اعمال شده، نبایستی از نظر دور داشت. اما آنچه را که کارگران کشور ما از سر گذرانده اند، کمیت ها و تجربیات مفیدی هستند که با آن بتوانند در آینده بعنوان طبقه در عرصه سیاسی و اجتماعی ظاهر شوند. و کارگران ما می توانند و توانش را دارند. البته خانه تکانی نیروهای چپ هم در این راستا مؤثر خواهد بود. اگر چپ ما نتواند يك بازبینی جدی به عمل آورد، خط برنامه سیاست خود بکند و راه حل صحیح پیدا نکند و با بینا نشی لازم خود را بازسازی نکند، من آنکه خود شکست خواهد خورد، کارگران ما هم نخواهند توانست چشم انداز روشنی برای مبارزات خود داشته باشند. ترسیم این چشم انداز وظیفه بزرگ کمونیستهاست! تاکنون کارگران ما پشت سرشان خالی بوده، به همین خاطر مبارزاتشان مقطعی، پراکنده و اغلب در جهت بهبود شرایط آنها بوده. در حالی که کمونیستها می توانند به آنها پشت گرمی بدهند و در جهت ارتقا و هدفمند کردن مبارزاتشان آنها را یاری دهند. مبارزه کارگران امری الزامی است و بی وقفه ادامه خواهد داشت، ولی این واقعیت دلیل بر هدفمند بودن این مبارزه نیست و می تواند مدت ها در چارچوب تنگ صنفی محدود بماند، و در شرایط ناآگاهی طبقه کارگر این چارچوب تنگ عمر طولانی می یابد. وظایف کمونیستها - بخصوص کارگران کمونیست - در اینجا معنا پیدا می کند! با این حال کارگران ما بخصوص در قیام بهمن خیلی چیزها آموخته اند، که بعدها بکار خواهند گرفت.

س : با توجه به فقدان تشکلهای رسمی، مبارزات کارگران ایران از چه ویژگیهای برخوردار است؟

برعکس خیلی جاهای دیگر، در کشور ما خرده بورژوازی بیشتر فعال بوده! این مبارزات حتی در جریان نظام بورژوازی معمول قبل از قیام بهمن هم وجود نداشته، که البته خوبست به دلیل آن هم توجه شود، ولی من اینجا نمی خواهم اینها را استدلال کنم، فقط می خواهم به سؤال شما دقیقتر پاسخ بدهم. می خواهم این را بگویم که تشکلهای مقتدر و مستقل کارگری، که بتواند محکم و استوار بخاطر يك خواست معین در برابر رژیم بایستد و با "نه" بگوید، نداشته ایم. رژیم همانطور که تکتک نیروهای سیاسی را زد، کارگران پراکنده و با کوپه کوبه شده های کوچک را هم زد ما تجربه يك اتحاد همگانی بین کارگران و نیروهای انقلابی که هیچ، درك يك همکاری معقول سیاسی - صنفی را چه در بین نیروهای چپ و چه در میان کارگران، نداشتیم. ما چیزی را آنموقع احتیاج داشتیم، که شاید هنوز هم به آن نرسیده ایم. در حالیکه رژیم قاطع بود. تحمل نمی کرد، امتیاز نمی داد، و راهش را شناخته بود. او به دشمن خود بمثابه دشمن برخورد می کرد و می کند این ما بودیم که دوست و دشمن خود را بدرستی تشخیص نمی دادیم! يك نکته این بود، نکته دیگر هم اینکه فرقه بازیهای نیروهای چپ هم به تشکل یابی کارگران صدمه جدی زد و کارگران می ترسیدند با اینها همکاری کنند! کارگران بینا تر بودند! نمی خواستند پشت سر مدعیان سوسیالیسم قرار بگیرند؛ چرا که فرقه بازیهای آنان برجسته تر و ملموس تر از ادعاهایشان بود! راستش کارگران دنبال ادعا راه نمی افتند، بلکه عمل را می بینند. تازه کارگران ما هنوز سوسیالیسم را بدرستی نمی شناختند و زیر پرچم آن سینه نمی زدند! آخر این مدعیان هنوز نتوانسته بودند سوسیالیسم را برای کارگران و همچنین برای خودشان بدرستی توضیح بدهند. نتیجه این شد که تشکلهای ما عموماً نیم بند و از حمایت توده های کارگران محروم بود. اولاً ما تشکلهای توده ای کارگری نداشتیم... و رژیم براحقی آنها را جمع کرد. خلاصه اینکه اگر کارگران ما از تشکلهای توده ای برخوردار می بودند، حداقل رژیم به این راحتی آنها را نمی زد! و اینکه چرا رژیم تشکلهای مستقل کارگری را تحمل نمی کند: اولاً بخاطر اینکه يك رژیم ایدئولوژیک مذهبی و در نتیجه سرکوبگراست، پس نمی تواند هیچ نیروی دیگری را جز خودش ببیند، ثانیاً بدلیل آنکه این رژیم همیشه پایه های لرزانی داشته و بخصوص از زمانی که تشخیص داد کارگران يك نیروی اجتماعی خطرناک برای او هستند، دیگر تمییحش را گرفت!

س : فکر می کنید رژیم - در صورت ادامه حکومت - سرانجام تشکلهای کارگری را بر رسمیت خواهد شناخت؟ چگونه کارگران می توانند تشکلهای خود را به رژیم تحمیل نمایند؟

ج : این طور که معلوم است، رژیم اسلامی دارد عقلانیت بورژوازی پیدا می کند، و من معتقدم که کارگران ما در آینده خواهند توانست تشکل های خود را به رژیم تحمیل کنند. اما اینکه چقدر این تشکلهای مستقل خواهند بود، برمی گردد به خود کارگران! همچنین معتقدم که کارگران تنها با تلاش و جدیت زیاد موفق خواهند شد تشکلهای خودشان را به رژیم بقبولانند، چون رژیم اصلاً علاقه ای به اینکار ندارد و بهیچوجه داوطلب دادن چنین تشکلهایی به کارگران نخواهد بود.

س : چرا تصویب قانون کار رژیم اینهمه به طول انجامید و نظرتان درباره این قانون چیست؟

ج : طولانی شدن تصویب قانون کار در ابتدا بخاطر همان چیزی بود که اشاره کردم: یعنی رژیم اسلامی ابتدا کارگران را بعنوان يك طبقه اجتماعی قبول نداشت، در حالی که کارگران ما با بیش نویسهای بنفایت

وگرنه اگر حزب کارگری وجود می‌داشت، مناسب‌ترین نوع تشکل کارگری را دربرایتیک و با حضور و دخالت خود کارگران پیدا می‌کرد... باید در شرایط فعلی از هر امکانی استفاده کرد. الان همین تشکلهای طبیعی و صندوقهای کمک متقابل که وجود دارند، باید کمکشان کرد و ارتقا، شان داد. از درون همین صندوقها، محافل و... چیزهایی درمی‌آید، ولی باید توجه داشته باشیم که همه اینها را خود کارگران هستند که تعیین می‌کنند. تنها در بحثها و حرفهایمان می‌توانیم اظهار نظر کنیم و بگوئیم این بهتراست یا آن، و در خارج از زندگی و کار کارگران یکی از آنها را برایشان بهتر و یا بدتر بدانیم. در حالیکه این چیزی است که دربرایتیک و در محیط کار محک می‌خورد و درستی و نادرستی آن معلوم می‌شود. نباید تعصب نشان داد. البته باید یکه‌یک از آنها را برای کارگران توضیح داد، اما بازور نمی‌شود. طبعاً نباید اهمیت شوراها را از نظر دور داشت. هیچ آدم مترقی نیست که در موقعیت مناسب شوراها را کارگری را رها کند. بخصوص که این شوراها هستند که قدرت سیاسی کارگران را رقم می‌زنند و سرانجام، سوسیالیسم بدون شوراها برای کارگران مطلقاً امکان تحقق ندارد. اما با توجه به واقعیت‌های موجود در جامعه ما حرکت کنیم: الان کارگران انواع تشکلهای طبیعی خود را دارند که در آنها حرکتها و مبارزات خود را سرسامان می‌دهند. این تشکلهای علنی نیستند، مخفی هم نیستند؛ متناسب با جو سرکوب جمهوری اسلامی شکل گرفته‌اند. حالا هر تشکل علنی‌ای را که در آینده کارگران بتوانند به ریزیم تحمیل کنند، این تشکلهای علنی بدون وجود و فعالیت و دخالت مستقیم و غیرمستقیم همین تشکلهای طبیعی نمی‌توانند عملکرد مفیدی داشته باشند. برعکس، این تشکلهای طبیعی می‌توانند نقش خوبی در رابطه با تشکلهای علنی آینده ایفا کنند. به نظر من موجودیت و فعالیت این تشکلهای طبیعی بعد از ایجاد تشکلهای رسمی هم حفظ خواهد شد. پس بایستی به این تشکلهای موجود توجه جدی کرد و آنها را ارتقا داد.

س: به نظر شما عملکرد چپ ایران در قبال جنبش کارگری چگونه بوده است؟

ج: بسیار بد! فرمیست‌ها می‌دانستند چه کنند و برنامه خود و اعتقادات خود را عملی می‌ساختند، اما به نظر من نیروهای انقلابی نمی‌دانستند دارند چه می‌کنند! ناآگاهانه حرکت می‌کردند. این حرکت ناآگاهانه، که بانداشن برنامه و تاکتیک و شناختن کارگران همراه بود، باعث شد که با کارگران همگام و همراه نباشند. این عملکرد آنها باعث شده که کارگران هم زیاد نسبت به آنها خوشبین نباشند. عملکرد آینده این نیروها برای کارگران خیلی اهمیت دارد. همین پراکنندگی که بین چپها موجود است، نشانه پیرونده بد آنها در میان کارگران است. تکتک فرقه‌بازیهایی آنها، برخوردهای کاسیکارانه آنها، نظرات و عملکردهای متنوع آنها و حرکتهای کوچک و بزرگ و درست و نادرست آنها از حوزه دید و قضاوت کارگران بدور نمی‌ماند.

س: علت عدم پیوند جنبش چپ ایران را با جنبش کارگری در چه چیزهایی می‌دانید؟

ج: علت اصلی را باید قبل از هر چیز در تیار تعیین کننده خرده بورژوازی این نیروها جستجو کرد. خرده بورژوازی براحقی نخواهد توانست موضع پرولتری اتخاذ کند. مرفقظاز شعارها و ادعاها، آنها با کارگران بیگانه بودند، از کارگران دور بودند و آنها را درک نمی‌کردند. خودشان هم نمی‌دانستند چه می‌خواهند! فکر می‌کردند با شلوغ بازی می‌توانند کاری انجام بدهند. کارگران با این شلوغ بازیهای یکجانبه همراهی نمی‌کنند. کارگر می‌خواهد روی زمین محکم پا بگذارد و چند قدم جلوتر را ببیند تا گام

ج: خود بخودی وجدای از هم! اما در هر کارخانه و کارگاه نوعی تشکل طبیعی در بین کارگران همیشه وجود دارد. این تشکل که از همبستگی و شرایط مساوی و سخت کارگران، از نزدیکی طبیعی محیط کار، از آشنائیهای همشهری بودن و زبان مشترک و... ناشی می‌شود، گاهاً حرکتی را ایجاد می‌کند که بعضی وقتها ما آنرا می‌شنویم. البته اگر تشکلهای توده‌ای کارگری می‌داشتیم، حتماً این حرکتها وسعت بیشتری می‌داشت، در حالیکه فعلاً کارگران مجبورند به همین حد قناعت کنند، چونکه مجبورند خیلی احتیاط کنند. این حرکتها معمولاً در درون این تشکلهای طبیعی و محافل کارگری سازمان می‌یابد - هیچکس هم نمی‌تواند این تشکلهای محافل را از کارگران بگیرد! برعکس، در شرایط سرکوب فعلی این محافل و کمکهای متقابل بیشتر هم شده‌اند. بهر حال باید بگوئیم که اقدام کارگران در شرایط فعلی به خیلی چیزها بستگی دارد، اما اغلب عکس‌العکس و منفی است. در واقع کارگران حتی اگر تشکل هم نداشته باشند، بطور فردی هم که شده مبارزه می‌کنند، ولی طبعاً در سطحی نازلتر. الان کارگران کشور ما در شرایط فوق‌العاده دشواری کار و زندگی می‌کنند که این دشواریها تنها از جنس اقتصادی و سیاسی نیست، که من سهم خودم از توضیح آن عاجزم! اما برای رفع این دشواریها آنها چاره‌ای جز مبارزه ندارند.

س: سطح آگاهی کارگران را در چه حدی می‌دانید؟

ج: از این نظر کارگران را باید به سه بخش تقسیم کرد: آگاه، میان و ناآگاه؛ که کارگران ما بیشتر در وسط قرار دارند. اما در مجموع کارگران ما بلحاظ آگاهی، یکی از پیشرفته‌ترین کارگران در سطح خاور میانه‌اند! اگرچه نوباهستیم، اگر چه سرکوب مداوم را تحمل کرده‌ایم، اما کارگران ایران سنجیده‌تر از همه اقشار و طبقات کشور ما حرکت کرده‌اند؛ آنها حد و توان خود را می‌سنجند و بر مبنای آن حرکت می‌کنند: سنجیده، محکم و استوار! گرچه کمیت کارگران آگاه در کشور ما قابل توجه است، اما آنها هنوز مستقیماً به قدرت سیاسی توجه ندارند! این ویژگیها را باید عمیقاً درک کرد! البته در شرایط مساعد، کارگران ما سرعت گام‌های فرسنگی برمیدارند، و این را در قیام بهمن بخوبی نشان دادند.

س: به نظر شما چه نوع تشکل کارگری برای کارگران ایران مناسب‌تر است: شورا، کمیته‌های کارخانه، سندیکا و...؟

ج: تاکنون در محابه‌های بتان به این سؤال پاسخهای خوبی داده‌اند: هر کدام که در جایی که مناسب باشد و کارگران آنرا قبول دارند! اما راستش نقداً هیچکدام از آنها عملی نیست؛ چرا که الان شرایط شرایط شورانیست و شورا در دوران انقلابی و اوج گیری انقلاب عملی است، پس الان امکانش نیست، مگر آنکه مضمونش عوض شود! کمیته‌های کارخانه هم به نظر من مضمون فعالیت حزبی دارد و نوع فعالیت کمیته‌های حزبی مستقر در کارخانه‌هاست برای هدایت مبارزات کارگران، که با وجود حزب، بحث آن هم ضروری است. اتحادیه و سندیکا طبیعی‌ترین و مرسوم‌ترین تشکل کارگری در همه‌جای دنیاست که بورژوازی هم آنرا پذیرفته است، اما در کشور ما سندیکا هم سابقه زیاد خوبی ندارد. آنها تا دیده‌اند سندیکا‌های زرد دیده‌اند، سندیکا در ایران فقط در یک دوره خوب، کارگری و خوشنام بود. بد نیست بگویم که دعوا روی این عنوانها بیشتر از اختلافات فرقه‌ای در جنبش چپ ما نشأت گرفته، نه صرفاً بخاطر منافع کارگران و با تشخیص و عملی کردن تشکل‌یابی آنها؛ چرا که آنها نمی‌خواستند بایکدیگر همکاری کنند و در کنار هم بنشینند حتی اگر این همکاری و نشستها برفع کارگران هم بوده باشد و در مقابل با هم، چنین بحث‌هایی را دامن زدند.

خواهد داشت، که هم به درد کارگران خواهد خورد و هم ارزش ماندن دارد. بقیه شکست می‌خورند! همین الان آنها در فعل و انفعالات داخل کشور نقشی ندارند. خوبست از فرصت استفاده کنند و خود را بازسازی کنند؛ بازسازی‌ای که با شرایط فعلی انطباق داشته باشد، غیر از این راهی وجود ندارد. باید از فرقه‌بازی کاملاً دست بردارند و راه درست را پیدا کنند. هر وقت آنها توانستند به پراکندگی بین خودشان خاتمه دهند، نشان داده‌اند که گذشته را رها کرده و با آن مرز کشیده‌اند. البته در اینجا منظور ما نیروها، عناصر و افراد مؤمن است، که حداقل در چارچوب‌های پایه‌ای با هم هم‌نظر هستند... من فکر می‌کنم می‌توانند اینکار را بکنند. یعنی خوشبین هستم. حتی آینده خوبی را برای چپ انقلابی پیش‌بینی می‌کنم. بطور خلاصه باید بگویم چپ ایران باید این چند نکته را عملی کند: اصلاح و انسجام خودش (یعنی نقد گذشته و پایان دادن به پراکندگی در عفو و بخشش)، تدوین خط و برنامه جدید، پیوند با کارگران، در واقع یک بازسازی همه‌جانبه!

تاکنون سوسیالیسم، با توجه به جایگاه طبقاتی افراد و احزاب، با "سوسیالیسم موجود" شوروی و دوگانه توضیح داده می‌شد چه با انقلابات و مبارزات اصیل و رادیکال در جاهای مختلف دنیا با کمک همین "سوسیالیسم موجود" به شکست و یا انحراف کشانده شدند. از طرف دیگر، واقعیت‌های موجود در درون این کشورها که "سوسیالیستی" لقب گرفته بودند، راه چاره صحیح و راه بیرون رفت واقعی از ستم طبقاتی و بیعدالتی‌های نظام سرمایه‌داری حاکم بر جهان، برای کارگران و زحمتکشان نبود تا نیروی واقعی مبارزات شان را در راستای این "سوسیالیسم" گانالیزه کنند. اوایل، به اعتبار اکتب‌سرو و بلشویسم بود که این تحریک تقریباً در همه جا به چشم می‌خورد، ولی با عینی‌تر شدن انحراف از اکتبر و بلشویسم توسط شوروی و اعمار آن، این جذابیت نیز از میان رفت و دیگر یک الگوی حکومتی در این راستا وجود نداشت. البته در خارج از این چارچوب، مبارزه در همه جا وجود داشته و هنوز ادامه دارد؛ چرا که همانطور که گفتیم مبارزه طبقاتی تعطیل‌پذیر نیست. طبعاً افراد و احزاب هم در توضیح و بر خورد به این "سوسیالیسم موجود" قیاس شده و به خطوط مختلف دسته‌بندی می‌شوند. در کشور ما هم بر همین مبنا خطوط او، او ۳ و ... شکل گرفتند که داستان آنرا هم می‌دانیم، خُب، حالا این مانع برداشته شده، یعنی دیگر این مشکل را نداریم که شوروی آره یا نه، تا به این گروه یا آن دسته تعلق بگیرد و دنباله‌رو سران و رهبران این یا آن فرقه‌بازی خوش‌ختانه‌الان دیگر دنباله‌رو روی و شرایط این دنباله‌رو می‌باشند. در گذشته و چپ‌های واقعی و مدافعین سوسیالیسم حقیقی مستقل تر شده‌اند و می‌توانند و باید هم‌دیگر را پیدا کنند و یک نیروی چپ مستقل و قدرتمند با اهدافی روشن و انقلابی پایه‌ریزی کنند.

بطور خلاصه باید بگویم که نبرد طبقاتی تاکنونی در سطح جهانی ثمر نداد و دوگانه شوروی هم در برابر اه‌کشاندن و به انحراف بردن آنها کم‌کم زیاده‌نگارده، در حالیکه جای هدفمند بودن و ترسیم چشم‌انداز و افق روشن این نبرد، خالی بوده و هست که کمونیست‌های زمان ما باید این جای خالی را پر کنند. همین امر در مورد کشور ما هم صادق است، این‌جا دیگر مانند گذشته تعلق خطی میان چپ‌ها بر زمین نمی‌کشد، و موانع بی‌بستن خطوط او ۲ به یکدیگر، که خط سوز "سوسیالیسم موجود" آنها را از هم جدا کرده بود، از میان برداشته شده.

س: تاثیرات تحولات بلوک شرق بر کارگران چه بوده و چقدر تا جایی را می‌توان تصور کرد؟

ج: طبعاً تاثیرات بدی گذاشته، بخصوص بر کسانی که الگوهای اینچینی داشتند. اما کارگران ایران هنوز مستقیماً برای سوسیالیسم مبارزه نمی‌کنند. آنها کمیت‌های لازم را در این مسیر نیاموده باقی نمی‌گذارند! و چون لازم است این کمیت‌ها را طی کنند، آینده اصلاح شده‌ای را

بعدهی را بردارد. زندگی به آنها آموخته که الکلنگی حرکت نکنند. آنها مانند خرده‌بورژوازی عاجز نیستند. گام‌های سنجیده بر نمی‌دارند و گام‌های بر نداشتن را نادیده نمی‌گیرند. متناسب با زندگی واقعی و شرایط عینی تصمیم می‌گیرند و حرکت می‌کنند. در حالیکه خرده‌بورژوازی مایه خواستند جدای از کارگران هم‌که شده - البته به خیال خودشان به نفع کارگران - به قدرت دست پیدا کنند. ولی آیا اگر اینها به قدرت می‌رسند، چه فرقی با احزاب در قدرت اروپای شرقی سابق می‌داشتند؟ اینست فاصله و تفاوت!

س: نظرتان درباره اتحاد کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) چیست؟

ج: کارگران همیشه در مقابل زورگویی می‌ایستند. من فکر می‌کنم از این جنبه، ایستادگی اتحاد کارگران در مقابل زورگویی‌های دفترسیاسی راه‌کارگر یک اقدام درست بوده که با شیوه‌های مرسوم در احزاب مرسوم به احزاب کمونیست یک اعلان جنگ بود. بخصوص که این ایستادگی قبل از از هم پاشیدن کشورهای بلوک شرق که خود را سوسیالیسم جازده بودند صورت گرفت، که شباهت زیادی در اینجا با احزاب آنجا مشاهده می‌شود. من آنرا اقدامی درست می‌دانم. این درست دانستن اصلاً بمعنای تقدیس جدائی‌ها و کمک به پراکندگی نیست... حتی اگر راست روی‌های رهبران راه‌کارگر را از نظر دور بداریم، این شیوه حق‌خوری و سرکوب خیلی خطرناک است!

س: نقش و رسالت سازمان‌های سیاسی در قبال جنبش کارگری چه می‌دانید و چه وظایفی برای نیروهای انقلابی قائلید؟

ج: نیروهای انقلابی ما باید قبل از هر چیز یک انقلاب در درون خود بکنند و خود را مجدداً سازمان دهند. بخصوص برچیده شدن کشورهای مرسوم به کشورهای سوسیالیستی و پراکندگی موجود در جنبش چپ ما اهمیت این انقلاب درونی و تجدید سازمان را برجسته‌تر می‌سازد. چپ‌های ما باید بتوانند توضیح بدهند که چرا نتوانستند بخصوص در شرایط آماده و مناسب دوره انقلابی ۵۷ با کارگران بیامیزند، با آنها پیوند بخورند و یک کار ریشه‌ای کارگری را پی بریزند. به نظر من کسانی که به کمونیسم اعتقاد دارند، بایستی بطور اساسی در شیوه نگرش خود و چگونگی فعالیت کمونیستی که تاکنون بر آن باور داشته‌اند، یک بازبینی کمونیستی بکنند. همانطور که ایده انقلابی به تنهایی کافی نیست، همانطور هم موضوعیت زندگی - تولید و موقعیت اجتماعی- طبقاتی کارگران، و نیز فعالیت انقلابی - روشنفکران انقلابی جدای از طبقه کارگر هم هر کدام به تنهایی برای پیشبرد ایده‌های کمونیستی کافی نیست. آنچه در رابطه با کارگران و سازماندهی آنان بمنظور تحقق سوسیالیسم مطرح است، موضوع یک مصاحبه یا مقاله و کتاب نیست، بلکه یک رویداد تاریخی است که با رسالت طبقه کارگر و ارتباط کمونیست‌ها قابل توضیح است. اصولاً تئوری کارگری با براتیک کارگری رقم می‌خورد، سبک سنگین می‌شود، زمان تعرض و عقب‌نشینی تعیین می‌شود، اصلاح می‌شود، شکست می‌خورد و پیوسته می‌شود. کمونیسم بدون طبقه کارگر بی‌معناست، و برنامه و فعالیت کمونیستی نمی‌تواند جدای از کارگران مطرح باشد. تجربه تاکنونی در همه جای دنیا باید برای ما آموزنده باشد. خط و مشی آینه‌سده چپ بایستی عملاً با کارگران پیوند بخورد و آنها باید برنامه عملی خود را با کارگران پیش‌ببرند. تاکتیک‌هاشان نه در درون اتاق‌های دربسته، بلکه در کارخانه‌ها و متناسب با وضعیت کارگران تعیین شود! البته کار دشواری است - بخصوص با توجه به شیوه کار چپ ما - این دشواری بیشتر به چشم می‌آید - ولی خلعت فعالیت کمونیستی دشوار است و قرار نیست کسی کمونیست‌ها کارآسان انجام دهند! چنین جیبی رشد خواهد کرد و سرانجام

کاری از پیش ببرند.

س: نقش و عملکرد طیف راست در جریان مبارزات کارگران چگونه بود؟

ج: عملکرد چپ روانه و فرقه‌بازیهای چپها به کارگران صدمه زد، اما طیف راست هرآنچه در قدرت داشت در سرکوبی و به انحراف بردن کارگران بکاربرد. آنها به دشمن طبقاتی کارگران خدمت کردند و منافع کارگران را رسماً به دشمن فروختند. این را کارگران کشور ما هیچوقت فراموش نخواهند کرد و آنان را خطرناکتر از خود سرمایه‌داران شناخته‌اند.

س: در پایان، اگر نظر، پیشنهاد و یا پیامی برای خوانندگان اتحاد کارگران دارید، بفرمائید.

ج: راستش، اگر آدم دقت نکند، فکر می‌کند این مصاحبه‌های اتحاد کارگران خط‌مخسبی را دنبال نمی‌کند و بی‌هدف نظرات برخی از کارگران را منعکس می‌سازد. در حالیکه به نظر من اولاً آزادی بیان یعنی همین! یعنی با چارچوبی از پیش تعیین شده و با دنبال کردن یک هدف معین - چه درست و چه نادرست - مصاحبه‌ها را هدایت نمی‌کنید! این آزادی بیان به معنای صحیح آنست. اینکه در این شرایط کارگران بتوانند بدون سانسور نظرات خودشان را درجائی منعکس کنند، شاید بی‌سابقه باشد! ثانیاً فکر میکنم این مصاحبه‌ها بی‌هدف نباشد - یعنی می‌توانید از آن به نحو مفیدی استفاده کنید. اینکه سؤالات را از پیش تعیین کرده‌اید، از جهاتی بسیار هم خوبست. بخصوص که بعضی از سؤالات می‌شود جواب نداد و یا سؤال و جوابهایی به آن اضافه کرد. به نظر من ابتکار خوبی است. پیشنهادم اینست که این مصاحبه‌ها را قطع نکنید و پیام به کارگران پیشرو اینست که نظرات و تجربیات خودشان را در این صفحات منعکس کنند. خوبست که می‌توانند این مصاحبه‌ها را برایتان بنویسند و ارسال کنند. برایتان آرزوی موفقیت می‌کنم!

بوده است، بعلاوه، ارتش سرخ که عمدتاً در بیرون از کودتا قرار گرفت، بی‌سک نیروی تجزیه شده اما قابل توجه را تشکیل می‌دهد که هنوز می‌تواند برای مقامات منتخب مردمی خطری محسوب شود. "بیزینس ویک"، ۲ سپتامبر ۱۹۹۱، همین گزارشگران مدعی نذکه بوش چندان به دعاوی پلنتسین درباره نفوذ کنتسیرل کننده اش بر ارتش باور ندارد.

به یک کلام به اصطلاح "انقلاب اوت" تاکنون عرصه حضور مستقیم و فعال طبقات ولایه‌های اصلی جامعه شوروی نبوده است. نه کارگران، نه دهقانان، نه ارتش هیچکدام حرف آخر خود را درباره مسیر تحولات جامعه شوروی نزده‌اند. صحنه گردانان سیاست فعلی جامعه شوروی تاکنون نمایندگان دو جناح اصلی لیبرال و دولتی‌گرا، بخشهایی از لایه‌های متوسط و ثروتمند و خواسته جامعه شوروی از یکسوی و ناسیونالیستها و استقلال طلبان جمهوریها از سوی دیگر بوده‌اند. بی‌تردید، توازن قوای جدید ناشی از شکست کودتا، امکان استقلال ملل در بندبالت و احتمالاً استقلال جمهوری اگر این را فراموش نموده‌اند. در عین حال، این امر لزوم ساختار جدید سیاسی برای اتحاد ملل گوناگون ساکن شوروی را مطرح کرده است. به موازات این تغییرات، پلنتسین خود را آماده احراز مقام "دیکتاتور محبوب" روسیه بزرگ می‌نماید و در اجرای سودای خود به پشتوانه این واقعیت دلگرم است که تحکیم اقتضا دیبازار در شوروی کمتر از هر زمانی به دمکراسی نیاز مندی باشد. مفسرانی که روی پلنتسین و اجتماعات اصلی جامعه شوروی چه خواهد بود، موضوعیست که باید تاریخ جواب آن را روشن نماید.

با باطی

۲۹ شهریور ماه ۱۳۷۰

می‌توان تصور کرد. به همین خاطر است که این دگرگونیها و تحولات آنها را ناامید و بریشان نمی‌کند و مانع تداوم مبارزه آنها نشده! من برای باورم که این دگرگونیها، که در گذشته تنه‌اره نجات کارگران تلقی می‌شد و سرانجام به سراب منتهی می‌شد، خوب شد که اتفاق افتاد! همین طور هم نگریم که آینده نه‌چندان دور به نفع کارگران همه کشورها و به‌المال به نفع کارگران ایران رقم خواهد خورد! خوب شد که این سراب شکسته شد، البته کمی دیر شد و صدمات زیادی زد، ولی بهر حال ماهی را هر وقت از آب بگیری تازه است! حالا وقت آن رسیده که کسانی که به طبقه کارگر اعتقاد دارند، باید کار پایه‌ای را شروع کنند!

س: با توجه به تجربیات خود، چه رهنمود و یا پیشنهاداتی برای فعالین کارگری و نیروهای چپ دارید؟

ج: درباره این سؤال قبلاً گفته‌ام. اما در اینجا تأکیدم اینست که نیروهای چپ جز با کارگران و همراه با زندگی و مبارزات کارگران هویت واقعی ندارند. آنها باید در جهت یگانگی در بین خود تلاش جدی‌کنند و سمت‌گیری کارگری نمایند. فعالین کارگری احتیاج به رهنمود من ندارند!

س: نقش طبقه کارگر ایران را در انقلاب آینده چگونه ارزیابی می‌کنید؟

ج: نظرم را بطور کلی درباره کارگران ایران گفتم. الان کارگران ما متأسفانه بلحاظ سیاسی و اقتصادی در شرایط فوق‌العاده دشواری قرار دارند. با اینکه به نظر من در انقلاب آتی بعنوان یک نیروی اجتماعی قدرتمند ظاهر خواهند شد. اما راستش روی مؤتمنی طبقه کارگر در این انقلاب باور ندارم. به همین خاطر نظرم اینست که برای ایجاد این مؤتمنی باید خیلی کار کرد. آنها بدون وجود حزب سیاسی خود نمی‌توانند

کودتای نافرجام ۱۹ اوت ۲۰۰۰ دنباله از صفحه ۲۱

و تا به حاکمی از آن می‌باشند که مسیر خصوصی شدن اقتصاد شوروی هم از "بالا" و هم از "پائین" تقویت شده است. کمیته جدیدی نیز که به ریاست ایوان سیلاب، نخست وزیر، مأمور تشکیل کابینه جدید گردیده، هر دو جناح نئوکاپیتالیزم روسیه را متحد کرده است و از همکاری اقتصاددانان روسی، گریگوری ایوالینسکی، یکی از طراحان "برنامه ۵۰۰ روزه"، و هنجین رهبر کارفرمایان، آرکادی وولسکی و "تجارت بزرگ" شوروی - آمریکا بر خسوردار است. هفته‌نامه بیزینس ویک در "گزارش ویژه" مورخ ۹ سپتامبر ۱۹۹۱ خود درباره دوران "پس از اتحاد شوروی"، در این خصوص چنین اظهار نظر می‌نماید: "انهدام اقتصاد آمرانه استالینیستی یک جریان نیرومند، ابتکارات بازار آزاد را در پایه‌ها تقویت می‌کند." این مسیر که به موازات تشکیل اقشار جدید طبقه سرمایه‌دار خصوصی در شهروروستا توسعه خواهد یافت، چه واکنشی در میان کارگران و دهقانان شهیدست کالخورن خواهد داد انکیخت؟ این پرسشی است که هنوز بی‌جواب است.

ویژگی چهارم، موقعیت ارتش سرخ و دوا بر گوناگون ک. گ. ب. است. در تمام طول کودتا، رهبران ارتشی منجمله یازوف شرکت کننده در کودتا، در مرکز صحنه ظاهر نشدند. نکته قابل توجه این است که اگر چه کودتا بدلیل تجزیه ارتش به شکست انجامید، اما چه قبل و چه بعد از کودتا، رهبران ارتش ظاهر آدر "حاشیه صحنه" باقی ماندند. گزارش ویژه دیگری از هفته‌نامه بیزینس ویک که به "پیروزی پلنتسین" اختصاص یافته است، پیرامون این نکته چنین اشعاری دارد: "جورج بوش شدیداً نگران است که پیروزی پلنتسین، به مقدار ناچیزی قادر به روشن کردن خطوط قدرت در اتحاد شوروی

راه خروج از بحران کجاست؟

دریانوردی در آبهای طوفانی!

کوبا، از آغاز انقلاب سال ۱۹۵۹ تاکنون، در یکی از سخت ترین مراحل حیات خود بسر می برد



تضمین شده بودند، آغاز به شکاف برداشتن می نمایند. یک وسیله اندازه گیری برای سنجش میزان این شکاف آنستکه امروزه حتی بازار سیاه نیز قادر به تامین تقاضای مردم نمی باشد. اینکه در آخر خط یا اندکی قبل از آن قرار دارن احساسی است که بطور اجتناب ناپذیری خود را در میان کوباشی ها گسترش میدهد.

فاز امروری، فازیکه آنرا " دوران اضطراب " نامیده اند و تعریفی است بر فاز محدودیت های جاری، محدودیت هائیکه بر شانه سرزمین کوبا سنگینی می نمایند، سرزمینی که از بیست و پنج سال قبل محکوم به تحمل تحریم اقتصادی می باشد و تاکنون موفق به تحمل آن شده اند. توفیقی که میسر از شرایط تاریخی بود که هم اکنون دیگر موجود نیستند. این امر موجب نوعی از توسعه اجتماعی گردید که بدنیاال آن انتظارات جامعه بطور اساسی تغییری داده شده اند. از اینجا جاناتای پدیدمی آیند که بایستی به شکل و طریق معینی کانالیزه گردند. رهبران میدانند که در جهانی که بطور منفی در مقابل مدل سیاسی وستون فقرات سیستم آنها ایستاده است، دائمی تغییرات بوجود می آیند و آنها بایستی خود را با شرایط جدید وفق دهند. آنها نیز میدانند که این تغییرات اجتناب ناپذیر هستند. اما مشکلی که هنوز حل نشده باقی مانده اینست که این تغییرات در کدامین جهت و با چه شتابی بایستی صورت گیرند؟ و اگر بر اساس تمامی شواهد موجود یک چرخش بسوی سرمایه داری مورد آرزو نیست، بهمان اندازه نیز آرزوی سکون موجودیت ندارد.

بروسه " اصلاح اشتباهات " علیرغم هموسی حزب و جوانان کمونیست در بسیج جامعه ناکافی می باشد. کنگره بعدی حزب مسئولیت بس سنگینی خواهد داشت. انتظارات بسیاری از کنگره آینده وجود دارد. دو همینطور بدبینی رشد یافته ای که ناشی از سستی است. چیزی که بایستی بر طرف گردد.

مشکلاتی که کوبا امروزه با آنها روبروست متنوعند، ولی همه آنها از شرق نیامده اند بلکه بیشتر ناشی از وسعت مشکلات داخلی و خارجی می باشند، مشکلاتیکه وضعی را موجب شده اند که علیه سیستم است. اکثریت جمع بندی.

های کوباشی هایک چنین موقعیتی را بیان نمیدارند، وضعیت کنونی بطور عمومی بعنوان " یک بحران عملگر " تشریح میگردد: " بحران سوسیالیزم در کوبا بحران یک مدل از نوع خاصی از عملگر است. بحرانیکه مدد و ماکاراکت سوسیالیستی سیستم را بخطر می اندازد و تئوریکه حزب را مدفون می نماید. " " کوبا میخواهد خود را از مدل شرقی سوسیالیزم جدا کند، مدلی که در فاصله بین سالهای ۱۹۸۵-۱۹۷۵ بر روی یک واقعیت نقل داده شده است. " (تشریح کودریوس دنیوستا آمریکا، CEA - هاوانا - شماره ۱۵ سال ۱۹۹۰ میلادی).

ولکن چنین فرضیه ای سه سوال را بی جواب باقی می گذارد. اگر بحران های سرمایه داری بحران عملگر ده های آن هستند و موجودیت یک " سیستم بحرانی " به حدود بحران های آن وابسته است، چرا بایستی بحران عملگر ده های سوسیالیزم را با دامنه حدود بحران های آن سنجید و آنرا " بحران سیستم " بلکه " بحران مدل " دانست؟ و اگر چنین موردی در اروپای شرقی و حتی خود اتحاد جماهیر شوروی مصداق یافته است چرا در کوبا وجود ندارد؟

رهبری کوبا بدون هیچگونه سرپوش گذاری بر وجود بحران به آنها اعتراف دارد، علیرغم اینها اینکه چهره اهی برای خروج از بحران سیاسی و اقتصادی بایستی پیموده شود، ناروشن باقی می ماند.

بحران " سوسیالیزم واقعا موجود "، حیات تازه جامعه سرمایه داری، ثمرات سیاست خارجی آمریکا، تضعیف اتحاد جماهیر شوروی، نتایج نامطلوب برخی از پروسه های انقلابی بر بعد سیاست، خارجی نقطه ثقل خود را می یابند. مجموعه این عوامل شامل همه آن چیز هائی میشود که در کوبا از آنها بعنوان فاکتور های خارجی عدم ثبات نامبرده میشود. ولیکن نمیتوان منکر شد که اینها بر بستر ضعف های پروسه کوباشی، یعنی وابستگی خارجی به شوروی، ایش مدل سیاسی و اشکال عملگر آن، کمبودهای اقتصادی، رشد جامعه کوبا و کاهش برآورد انتظارات ناشی از این رشد، میدان عمل یافتند.

شاید در زمان دیگر انسان میتواند است این عوامل را بعنوان " بحران رشد " مورد مذاکره قرار دهد که بس از دست یابی به پیشرفت های مهم اقتصادی و اجتماعی بوجود آمده اند، اما امروزه وضعیت چنان است که آنها نشان آشکار تضعیف انقلاب چه در بعد داخلی و چه در بعد خارجی می باشند.

م صحبت از یک بحران آشکار هنوز و درس است. موضوع بیشتر حوز انباشت ناکهائی فاکتور های می باشد. به فاکتور هائیکه باز تولید جامعه مدل کوبا که از دهه هفتاد تاکنون رشد معینی یافته است را با مشکلات مواجه میازند.

البته میشوید از بروز فاکتور های بحران صحبت کرد. اما تا زمانیکه این فاکتور ها همراهِ سایر پروسه نفی سیستم بیوند نخوردند یعنی با پروسه های که سیستم از حرکت باز میدارند و آنرا به سکون میکشند، شلو آمیز خواهد بود که از این عوامل بعنوان یک بحران آشکار و روشن نامبرده شود. لکن چنین برداشتی ضرورت طرح استراتژی های مبارزه جویانه را از دستور روز حذف نمی کند.

مشکل از اینجا ناشی میشود که تنها یک قسمت از آن در داخل میتواند در دست گرفته شود، بقیه آن وابسته به سیاست خارجی است. و این عامل پیش بینی اوضاع را محدود میسازد. بر اساس تمامی این دلائل، امروزه کوباشی ها احتمالاً با سوالات بیشتری نسبت به تمامی تاریخ انقلابشان روبرو هستند: انتقادات همه جانبه، صراحت لهجه، صراحت لهجه ای که با آن جوانان و سالخورده گان کمونیست و غیر کمونیست نظرات خود را بیان میدارند، شهادت بر حیات جامعه ای میدهند که از آمیزش انتقاد آمیز خود و بداندوسیله نوسازی خود چشم پوشیده است.

البته آنها ماکاراکت محدودیت های فضای مانور آگاهند، فرضیه های میان مدت آنها - چه کسی بخود اعتماد می کند که به زمان طولانی تر نظر بیاکنند؟ - آخته به بدبینی (منفی نگری، *Pessimism*)، م می باشد. آنها میدانند که ناز ه ترین تحولات جهانی به نفعشان نیست. آنها از امکان دست یابی پلتن JELZIN - رئیس جمهور روسیه م آبه منصب ریاست جمهوری اتحاد جماهیر شوروی، از موج جدید پیر خاشجوشی آمریکا در سراسر کیتی می ترسند. سختی های زندگی روزمره ماده دیگری است برای تضعیف، ماده ای که با افزایش میزان کمبود و اعمال نفوذ فزونی می یابد حداقل تامین های اجتماعی که توسط انقلاب

حزب و روحیه ضد امپریالیستی نیز بر می شمارند. ولی اگر حتی با چنین دلائلی وجود یک بحران آشکار مورد دنیای قرار گیرد و دیسیپلین های اجتماعی همچنان به سیاق گذشته رعایت کردند هنوز هیچ پاسخ روشنی بر شیوه تأمین نیازهای عمومی، بر جراحی مشکلات و تغییر جهت اقتصاد، بر توضیح دلائل انحراف و تمایل خودکوبایی هابرنوسازی داده نشده است. برای کوبا چقدر وقت برای انطباق خود با وضعیت جدید هنوز وجود دارد؟ تاکی میتوان این میزان از کمبودها را تحمل کرد، بدون اینکه کنترل بر نتایج ناشی از آنها از دست برود؟ نتایج نامطلوبی که میتوانند به دست شدن پایه های اجتماعی انقلاب منجر گردند کوبا را گزیر است که با حداقل امکانات در فضای تنگ شده بین الحالی مانور کند و در میان آنها کمبودها بنیادهای خود را حفظ نماید. او تاکنون بر است در یک زمان نسبتاً محدود و تحت شرایط غیر قابل پیش بینی به اقتصاد خود نرم جدیدی بدهد. تنها سه سناریو برای انعکاس در مقابل این فاز تاریخی وجود دارد: سناریوی اول حول آنگونه از تغییرات دورمی زنگه یک ارتباط نو بین تمرکز و دموکراسی را تبیین می نماید و قصد دارد که هر دو آن مفاهیم را به یک حالت تعادل برآورد. این امر میتواند بار ادیکالیزه کردن سیستم مشارکت خلق صورت پذیرد. بدینوسیله کارآیی سیستم در جهت کاسترش "کنترل بر خود" بالا برده میشود، زیرا که این سیستم پایه های اساسی شرکت وسیع مردم قرار دارد. چنین تحولی میتواند احتمالاً قانونیت پرورده انقلاب را نوسازی کرده و فضای مانور داخلی و خارجی را گسترش دهد. اما انجام چنین تدبیری یک بازنگری در موازنه حزب در جامعه و حوزه نفوذ دولت و مردم مادی جامعه الزام آور میزند. بازنگری ای که میتواند به یک شیوه عملگر در اجتماعی عقلانی را بنماید. شاید چنین اقداماتی یک دوره از رادیکالیزم مشابه به آنچه که در دهه ۶۰ تحت فشار تهدیدات خارجی و سختی های پیش آمده بود را حادث کرده، در راه یک چنین مسیر ممکن پی در پی موانع بوجود آمدند. موانعی که به نفع یک ثبات معینی نه در فرم و شکل بلکه در بر جسته ترین نکات خودبنیادی شدند. این مسیر نیز بعنوان یک رادیکالیزم (بالا تر از آن: یک انقلاب آنهم از نوع ارتدکسی آن بیان خواهد کرد دید، این بیان میتواند به رشدتر تبدیل کند، فضای مانور را محدودتر سازد و بالاخره موجب فرونشینی ناراستی گردد.

یک راه سوم، یک راه التقاطی نیز ممکن است: رادیکالیزه کردن مداخله خلق در امور، بدون تغییر سیستم میان زیرساخت بیشتر بدست می دهد: "انسان نمیخواهد که دولت عملگردهای خود را به مردم عادی واگذارد، بلکه بدو وابستگی در جهت تأثیر خود را بالا ببرد و نقش خود را بعنوان ابزار و پیاورد انقلاب مورد تأکید قرار دهد و در انتها خود را استحکام بخشد و فهم عمیق تری از ارگانهای خودش را شناسائی کند." (نیواس تار آمریکا CEA، هاوانا، شماره ۱۵ - سال ۱۹۹۱). این آن راهی است که مداوماً در بوته آزمایش قرار گرفته است. البته منابع رسمی خود معترف به ثمرات بسیار محدود آن می باشند. خطر در آنجا نهفته است که وضعیت به همین صورت ادامه یابد، بدون اینکه یک راه حل مناسب برای ارتباط بهتر بین حزب، دولت، بوروکراسی و جامعه بدست آید. این راه های ممکن همگی مقید به فاکتورهای خارجی هستند. از جمله ارتباط با اتحاد جماهیر شوروی، اقدامات آمریکا و بالاخره محدودیت های زمانی و مکانی برای نوسازی ارتباطات اقتصادی با خارج. احتمالاً اینکه این فاکتورها همچنان بطور منفی بدرشد خود ادامه دهند، بسیار وجود دارد. همچنین دلیل کلیدی مشکلات در داخل خود کشور کوبایی باشد. میداند که راه های عطی، تشریح فاکتورهای جدید، متحرک ساختن یک تجربه انقلابی، تجربه ای که هنوز خیلی خنثی و غیرابستخوان سنکر جهان سوم درنگش قرار میدهند.

منبع: Pensamiento Propio ماناکوآ، مه ۱۹۹۱ - ص ۱۳-۹

برگردان از زبان آلمانی به فارسی

از: طالع

صفرماه سال ۷۰

رشدیابنده جامعه انجام پذیرفتند. ضرورت انجام این گونه اقدامات تکمیلی خودشناسی بود از وجود "کمبود"، بهمین سان فوایل اجتماعی، نابرابریها و امتیازات و نیزهای بوجود آمدند که بر روشنی از طرف مردم شناخته شدند. دعوت برای مبارزه با روشه خواری با انجام تدابیر مرفه جوشی و تعقیب هدف بسیج نیروهای کار بمنظور افزایش باروری، تجدیدنظر در ارزیابی از استانداردهای کار، تجدیدسازمان مناسب مربوط به هدایت و برنامه ریزی اقتصاد، بخش دیگری از اصلاحات انجام شده بودند، اما این گونه اصلاحات آنهم دقیقاً در شرایط رشد دائمی مشکلات با محدود ضرورت تغییرات انطباق نداشتند. بیشتر آنها طرحی بودند برای احیای مجدد منطق اولیه سیستم. یعنی افزایش در جهت تمرکز اقتصاد، محدودتر کردن نابرابری های اجتماعی، کنترل سیاسی بر مکانیزم های اقتصادی و سرانجام تحصیل مجدد نفوذ حزب.

البته در دهه ۶۰ فروری ترین وظایف از نوع دیگری هستند و آشکارا با تغییرات جهانی که خورده اند بر اساس تحولات دولت های اروپای شرقی و وضعیت لغز از اتحاد جماهیر شوروی، پافشاری بر حفظ و نگهداری سیستم سیاسی از طرف کوبا آنرا در انزوا قرار داده است. آستانه خطر کشاند، زیرا که احزاب کمونیستی با متدها و ایدئولوژی هایشان دیگر بر روی صحنه نمایش باز نخواهند کشت.

ضرورت راه سازی خود از نمونه شرقی به همراه خود یک بازنگری جدید در مورد نقش حزب را نیز الزاماً بدنبال خواهد داشت. اما این ارتباط جدید با جهان بازار آزاد در هر دو طرف اعمال فشار بیشتر بر سیستم هدایت اقتصادی میکشاید و حاصل این کشایش با اعمال ضرورت تمرکز زدائی و اهدا، خود مختاری به واحدهای تولید را بدنبال دارد. اینگونه انعطاف نقطه مقابل "هدایت مرکزی" می باشد. هدایت مرکزی که با خرد سازی و نیز اشکال مختلف بسیج نیروی کار تقویت میگردد، ارتباط بین "اقتصاد رقابتی" و "اقتصاد برنامهدار" می باشد. شاید تحت سقف جدیدی آورده شوند، ولی در انجام این امر موضع حرکت نه بر مبنای اینست که منجمده شود چه چیزی توسط کدامیک از این دو اقتصاد دموکراتیک تقسیم خواهد شد، بلکه بیشتر از آن، نیازهای اجتماعی و ایجاد امکانات جدید در ارائه خدمات و تولید هدف می باشد. جستجو بدنبال بازارهای جدید، ما در کنندگان بیشتر و منابع جدید تزریق سرمایه با محتوای انطباقی بیشتر با شرایط بازار جهانی و ایجاد ارتباط اقتصادی با آنها طبعاً فشار باز هم بیشتری را به ارمغان خواهد آورد، کشایش در هابری جلب تورپیسم از هم اکنون منجر به ایجاد شکاف در میان مردم، مردمیک محدودیت ها و خسوار شماری را تاکنون بر به تحمل هستند. در سوسی دیگر کسانی که مسبب آنها می باشند، شده است.

هرمان کوبا توضیح میدهند که کوچکترین قدمی در جهت سرمایه داری و با اقتصاد آزاد بر داشته نخواهد شد، ارزیابی آنها از دموکراسی بازار و لیبرالیزم عبارت است از میدان عمل دادن به نیروهای مخاصم سیستم. آنها می خواهند که به روش "انطباقی" در وابستگی به سوسیالیزم و تقدم های سیاسی کوبا انجام گیرد و نه بر مبنای فشارهای بین الحالی، آنها همچنین هیچ تمایلی به انجام ریسک از آن نوعی که شرقی ها کردند ندارند. ضرورت انجام یا عدم انجام این سمنه ریسکها موجب پیدایش مباحثات فراوان بین فرمیست ها و محافظه کاران گردید. این مباحثات موجب انشعاب در حزب و در ارتباط با بحران به کشایش "سیاست در های بار" ادامه پیدا کرد. همچنین برای نیروهای راستگرا یک پایه اجتماعی را به ارمغان آورد.

اما اینگونه نیروها بطور ناگهانی از آسمان بر زمین نیفتادند و آنها بر بستر یک بریدی مطلق و یک انشقاق اجتماعی رشد یافته و پیش رفته اند. کارشناسان ملی کوبایی منکر وجود چنین پدیده ای هستند، حتی بر عکس آنها خبر از وجود یک تناقض مستحکم میدهند. بنفاهمی که پایه های خود را بر روی دستاوردهای انقلاب قرار میدهند. دست آوردها، بلکه هیچ کس نمیتواند منکر آنها شود. آنها علاوه بر اینها وحدت ملی، احترام اخلاقی به رهبری، نفوذ

کودتای نافرجام ۱۹ اوت و فرجام گورباچفیسیم

نوشته پینوشه در مورد تحولات شوروی با عناوین: نگاه سوسیالیستی به دستگیری پینوشه، که همدست تحریریه انتشارات آریا در سطح چین، مغرب و استانبول و بدینوسیله اقدام به نشر آن می‌نمایند.

پینوشه "سوسیالیست": راهی بسوی اقتصادبازار؟

کودتای نافرجام ۱۹ اوت شاید بیش از همه خودکودتاکران را ناخوار کند. نمود سیر حوادث، اما از آغاز سال میلادی جدید با بهترین بگویشیم از فوریه سال ۹۱، چه برای محافل غرب و چه برای اطراف "پرسترویکا"، احتمال بسوز کودتار امرض ساخته بود. احتمال وقوع یک کودتای بعضی تا حدی بعنوان یک برگ برنده از جانب غرب با نیا ن احتمال کودتای چانه زدن بر سر توافقات با غرب مورد استفاده واقع می‌شد. گورباچف به نام آن آهنگ گندپیشرفت "اصلاحات بازار"، واگذاری امتیازات به "محافظه کاران" در کابینه جدید و طفره زنی از برسمیت شناسی واقعیت استعماری رابطه ملل ساکن اتحاد شوروی را موجهی ساخت. در عین حال حضور دائمی این شمشیر داموکلس و تناقضات عمیده "پرسترویکا"، محافل غرب را بیش از پیش به لزوم یک "مشت آهنین" متقاعد می‌ساخت. "پرسترویکا" بدون "گلاسنوست" (*) یا پینوشه "سوسیالیست" دیگر به شعار مشترک محافل غرب و بیوروکراسی شوروی مبدل شده بود. هر دو جناح عمده کاست بیوروکراتیک حاکم بر شوروی طی یکساله اخیر بدفعات از مزایای مدل شیلیایی سخن گفته بودند. جناح لیبرال در ارگان خود "اخبار مسکو" این مدل را ستوده بود و آقای بیوری بولد - بیروف، یکی از نمایندگان پارلمان روسیه، به همراه یکی از مشاورین بیورین یلتسین در سمینار ویژه‌ای که برای "اقتصاددانان شوروی" به تاریخ ۱۹-۱۵ آوریل سال جاری در سانتیاگو شیلی پیرامون "تجربه اصلاحات اقتصادی شیلی" تشکیل شده بود، شرکت نمودند. بنابه گزارش جریده نامبر ده شرکت کنندگان در این سمینار با ژنرال پینوشه ملاقات "بسیار گرمی" داشتند و اقتصاددان روس با نامبول، تحولات دوران ژنرال را "درخشان" نامیدند، در حالیکه بولدیروف از اصلاحات بعنوان ضامن نه فقط آزادی "اقویسا" بلکه همچنین تامین کننده منافع "ضعفا" نام برد. خلاصه‌ای از گزارش این ملاقات بوسیله آلکساندر تروشین در نشریه "پولیتیکا"، ارگان جناح "دولت گرا" یا "محافظه کار" گروه پارلمانی میوز منتشر گردید که عنوان "خلل موفقیت‌های اقتصادی پینوشه" را بر خود داشت. بنا بر این چندان عجیب نیست اگر مدافعین کودتا، مدت‌پیش یعنی در ماه مارس ۹۱ در "پراودا" طی مقاله‌ای تحت عنوان "این یک روش سرد خواهد بود"، از لزوم یک حکومت نظامی به شیوه لهستان در شوروی یاد کرده بودند. این جنبانیداری از "شوکتورایی" به شیوه لهستان یا شیلی تنها نتیجه گیری

هر دو جناح لیبرال و دولت گرای کاست حاکم بر شوروی نبود. هفته‌نامه "بیزینس ویک"، ارگان محافل مالی و صنعتی آمریکا، نیز از ماه مارس بدینوسیله کراراً از لزوم تقدم "پرسترویکا" نسبت به "گلاسنوست" سخن می‌گفت. از دیدگاه این هفته‌نامه، واقع گرائی اقتصادی در شوروی، دلالت بر آن دارد که اصلاحات بازار نسبت به آزادی‌های سیاسی از جناح شمرده شوند؛ و بدین منظور مردم شوروی می‌باید "فداکاری و ایثار" لازم را برای بلعیدن قرص تلخ "اصلاحات بازار" از خود بروز دهند. زیرا امتنع از نعمات "بهبث سرمایه داری" بدون پذیرش خاتمه ضمانت شغلی و آزادی قیمت‌ها متصور نیست. بدین لحاظ هفته‌نامه مذکور، در ارزیابی از اعتمادات معدنچیان و کارگران راه آهن شوروی اعلام نموده بود که مانع اصلی پیشرفت پرسترویکا کارگران شوروی می‌باشند (بیزینس ویک، ۱۵ آوریل ۱۹۹۱). بنا بر این لزوم یک "پینوشه سوسیالیست" یا "پرسترویکا" بدون "گلاسنوست" چندان محل اختلاف زعمای قوم نبود. آنچه موضوع اختلاف را تشکیل می‌داد، کاندیدای انجام این وظیفه بود: یک دیکتاتور "مقبول و محبوب" و مورد اعتماد غرب، یا یک دیکتاتور منفور و مورد حمایت جناح دولتی گرای بیوروکراسی شوروی! بیشتر در لهستان، شاهد وضعیتی مشابه بوده‌ایم.

نه حکومت مازویسکی و نه کابینه والسا، هیچ‌کدام چیزی بجز برنامه "اصلاحات بازار" کابینه "یاروزلسکی" را به اجرا گذاشتند. در طرح‌های پیشنهادی بارسلوویچ، اقتصاددان دیروز و سیاستمدار امروز لیبرال کسه در هر دو کابینه مازویسکی و والسامت وزارت مالیه را بعهده داشته است، دیگر اثری از "کنترل کارگری" یا مطالبات مشابه آن کسه در برنامه "اتحادیه همبستگی" قید شده بود، وجود نداشت. آنها، همان برنامه‌ای را مورد تصویب قرار دادند که وزیر اقتصاد وقت یاروزلسکی به هنگام استقبال مادام تاج در خطابیه خود به دفاع از لیبرالیزم اقتصادی و لزوم سرکوب معدنچیان ایراد داده شده بود. معجزه تفاوت در این بود که یاروزلسکی "دیکتاتور مقبول" نبود، و حال آنکه والسا که آشکارا اشتراک صیغه خود را با "پیلوسدسکی" ابراز می‌داشت، دیکتاتور "مقبول و معتمد" محسوب می‌شد.

حقیقت آن است که سرمایه داران بزرگبر خلاف روشنفکران بیوروکراسی خرد به روز واهای رومانیک چندان اهل خیالیافی نیستند. آنها مسردان "عمل" ندواز اینرو ضمن ائتلاف با موعظه گران دوره گرد خود در باب دفاع از شعارهای مجرد "حقوق بشر" و دموکراسی، ناچار از آن نیستند که منفعت سرمایه داری بر دموکراسی تقدم دار دو آنگاه که تحکیم و حراست سرمایه داری نیازمند توسل به "انضباط آهنین" است، نیاید در اعمال آن تعلل ورزید. و امروزه واقعیت تردیدناپذیر آن است که انتقال از نظام دولتی و آمرانه به اقتصاد سرمایه داری خصوصی و مختلط در کشورهای اروپای شرقی با مشکلات عدیده و یک بن بست عموسی روبرو می‌باشد. انعکاس بی واسطه این وضعیت تورم و کودتو آمان در همه کشورهای مذکور است. تحت چنین شرایطی، تاکتیکبیر آزادیها و حقوق دمکراتیک از نقطه نظر منفعت توسعه سرمایه داری، بیسک تجمل گرائی زائدمحسوب می‌شود. از اینرو حتی جناب دا کلا و هاول که علاقمند است انقلاب چکسلواکی را یک "انقلاب اخلاقی" بنامد و چکسلواکی را رهبر "اخلاقی" اروپا معرفی نماید، نظیر "پیلوسدسکی" لهستان از مجلس تقاضای اختیارات ویژه برای مقام ریاست جمهوری نموده است. مدت کوتاهی پس از فروریختن دیوار برلین، تقریباً در کلیه کشورهای اروپای شرقی، بسزوم یک قوه مجریه تیر و مند و محدودیت اختیارات پارلمان مورد تاکید از ماسداران جدید بوده است. شوروی نیز در آغاز با اصطلاح "دومین انقلاب" خود همین قاعده را تأیید می‌نماید. بنا بر این کودتاگر خود را وجدان دگابریستهای معاصر شوروی می‌نامد، ویلتسین، "قهرمان" مقاومت در برابر کودتا، دو عقاب منقوش بر پرچم روسیه تزاری را بدون تاج سبل خود قرار می‌دهد. آن هم شاید

(*) "پرسترویکا" یا تجدید ساختار" عنوانی است که گورباچف و مشاورین وی برای نامیدن برنامه "اصلاحات اقتصادی" خود بکار گرفته اند. اصطلاحات "اصلاحات" یا برنامه همراه با بازار تنظیم شده "را مد نظر سردارد" "گلاسنوست" یا "طنین" عنوان "اصلاحات سیاسی" ست که آنان بسرای دمکراتیزه کردن "جامعه شوروی منظور داشته اند.

بدین دلیل ساده که تاج رابر تارک سر خود مناسبتی می یابد مینا بر این گویا انتخاب این بار نیز بین " دیکتاتور منفور " و " دیکتاتور مشروع و مقبول " بود.

گفتیم که کودتا، امر غیر مترقبه ای نبود، تنها روز و تاریخ آن باید وسیله کودتاگران تعیین می شد، باقی عناصر آن پیشتر بوسیله " مخالفین " و " قربانیان " کودتا آماده شده بود، این امر چندان آشکار است که شوارز نا دزه، به موجب یکرشته شواهد قبلی، تلویحا گورباچف را در توطئه کودتا همبسم دانست، حشدار وی بهنگام استعفاء از سمت وزارت امور خارجه شوروی، اعلام خطر کودتا از جانب یاکولوف یک هفته قبل از بروز آن، بیانیه های گروه پارلمانی سایوز، نامه سرگشاده ۲ نفره، مقالات " خانم معلوم " محافظه کار ویر جنجال در " ساویتسکیا یاروسیا "، دعوت کودتاچیسان از گورباچف برای همکاری در آستانه کودتا، وسافرت گورباچف به کریمنه دقیقاً قبل از روزهای بحرانی، انواع حدسیات و سناریوهای پرمزور از پلیسی راسحق جلوه می دهد. لا اقل آنکه مسئولیت سیاسی گورباچف در بروز کودتا محرز شناخته شده است، زیرا که پیرامون رئیس جمهور از " خائنین " پُر شده بود و هر بر این " خائنین " نیایف، با اصرار خود رئیس جمهور و علیرغم مخالفت کنگره به معاونت وی منصوب شده بود.

مسیحانگاهه دقیقتر به ترکیب ۸ نفره کودتاچیسان نشان میدهد که اکثریت آنها از با اصطلاح " محافظه کاران " سرسخت نبوده، بلکه از زمره مدافعان فعال و بی اغیر فعال " پرسترویکا " محسوب می شدند: آنا تولوی لویکیانوف که مجله " تایم " در " گزارش ویژه " خود به تاریخ آسپتامبر ۱۹۹۱ ویرامفر پشت پرده احتمالی کودتا معرفی می کند، از دوستان دیرینه و همکلاسی رئیس جمهور و با اصطلاح از مدافعین اولیه پرسترویکا بود، شرکت والری بولدین در کودتا حتی برای مجله مزبور کاملاً قابل توجیه نیست، تا آنجا که در مطبوعات غرب از وی بعنوان " یهودای خائن " نام برده اند؛ برثیس ک. گ. ب. ک. ریوچکوف، وزیر دفاع، دمیتری یازوف، نیز از مدافعین پرسترویکا به حساب می آمدند، در این ترکیب شاید تنها بتوان از والنیسن یاولوف، اولگ بالکانوف، واسیلی ستارودوبتسوف و آلکساندر تیزیاکوف (که از زمره ۱۲ " محافظه کار " امضا کننده نامه سرگشاده ماه ژوئیه بودند، نامه ای که در آن آشکار از تصرف قدرت بوسیله نظامیان جانبداری بعمل آمده بود) بعنوان نمایندگان جناح رقیب گورباچف یاد کرد.

در واقع مدافعین کودتا تنها از مخالفین " پرسترویکا " تشکیل نمی شدند. بسیاری از آنها، علیرغم اعتقاد دهب پرسترویکا، تداوم آن را منوط به وجود " مشت آهنین "، " حفظ یکپارچگی و تمامیت ارضی روسیه " و حراست از مقام روسیه بعنوان یک " ابر قدرت " جهانی می پنداشتند، از این سروس، در ارزیابی علل بروز کودتا، هیچ چیز گمراه کننده تر از داستانهای پلیسی وقصه های ژورنالیستی غرب در ترسیم چهره " خبیث " محافظه کاران از یکسوی وجهه مقدس " مدافعین انقلاب دوم " از سوی دیگر بعنوان نبرد دو قطب " خیر " و " شر " نیست. مسئله اصلی آن است که چرا کودتا از مدتها پیش به یک احتمال واقعی مبدل شده بود، پاسخ به این پرسش باید همچینین علت شکست سریع کودتا و سرانجام، مقام آن در سیر تحولات شوروی را روشن نماید.

چرا کودتا ؟

چنانکه پیشتر اشاره نمودم، مطبوعات غرب کودتا را محصول مقاومت " محافظه کاران " در برابر پیشرفت اصلاحات معرفی می نمایند و تعلل گورباچف در برابر این جریان محافظه کار را عامل مساعد بروز کودتای شمارند. بدین اعتبار گورباچف مسئول سیاسی کودتا محسوب می شود و عوامل " کمونیست " به همراه ک. گ. ب. و کمپلکس صنعتی - نظامی شوروی، عوامل

وسنگرهای مقاومت " محافظه کاران " تلقی می کردند، از سوی دیگر، دستداران گورباچف از " اشتباهات سیاسی " آن سخن می گویند و از ناتوانی وی در تشخیص به موقع مسیر حوادث و دفع الوقت در شتاب بخشیدن به اصلاحات یاد می کنند. در واقع، آنان گورباچف را باطناب خودش به دار می آویزند، زیرا همواره می توان یک پراگماتیست هوشمند را بدلیل ناهمزمانی با منطق حوادث مقرر قلمداد کرد. در این میان آنچه از نظر عموم پراگماتیستها دور می ماند این حقیقت است که این " ناهمگامی " باروند حوادث و بیایین " کوتاه بینی " از منطق ذاتی پراگماتیسم نشأت می گیرد دوراهی برای گریز از آن موجود نیست. بدین لحاظ نیز تاکنون در تاریخ هیچ پراگماتیستی، ولو هوشمند، رانمی توان سراغ گرفت که قربانی منطق خود نشده باشد، این امر برای جورج بوش بهمان اندازه صادق است که برای گورباچف. بواقع یک پراگماتیست تنها با توانائی در تطبیق پذیری به موقعیتش با وضعیت لحظه و اوضاع زمان شناخته می شود و بدین سبب نیز بیش از آنکه فاعل حوادث باشد، مفعول آن یا صحیح تر بگوئیم، یکی از عناصر تشکیل دهنده آن می باشد. آنچه از دیدگاه یک پراگماتیست " اشتباه سیاسی " نامیده می شود، غالباً مبین بروز محدودیتهای تاریخی است که یک تمایل معین در نتیجه تحول خود آشکار می نماید، این نکته بیش از همه در باره با اصطلاح " اشتباهات سیاسی " گورباچف مصداق دارد.

گورباچف کیست ؟ او را شاید بتوان دو بچک شوروی معرفی کرد. افکار " اصلاح طلبانه " وی چه در حوزه سیاسی و چه در حوزه اقتصاد هیچ نکته جدیدی نسبت به اصلاحات پیشینها در دهه ۶۰ در دیگر کشورهای اروپای شرقی بویژه مجارستان و چکسلواکی ندارد. " برنامه ریزی و علاوه باز ارتظیم شده " اقتباس بی کم و کاست شعار " برنامه ریزی و بازار کنترل شده " است که فکر اقتصادی سوسیالیستهای بازار در مجارستان (فی المثل بروس و کورنای)، و در چکسلواکی (آناشیک) سالهای ۶۰ غربیان می کرد؛ و طرح گسترش از ادیهای سیاسی در چهار چوب حزب واحد نیز مدتها قبل بوسیله " اصلاح طلبان " اروپای شرقی از جمله دو بچک عنوان شده بود. اما نه " سوسیالیزم بازار " و نه " گلاسنوست "، هیچکدام یک آلترناتیو مستقل محسوب نمی شوند، آنها مجموعه ای از " اصلاحات " نیمه کاره، بوقت وانتقالی هستند که گذشته ای دارند و آینده ای، گذشته آنها، نظام متمرکز شورویکراتیک دولتی " و آینده آنها " اقتصاد مختلط بازار " یا دقیقتر بگوئیم سرمایه داری خصوصی و مختلط است. " سوسیالیزم بازار " یا " سوسیالیزم با چهره انسانی " فی نفسه یک بدیل اقتصادی - سیاسی محسوب می شود، نه نظام قائم بذاتاتی را معرفی می کند و نه قادر به عملی شدن می باشد. " سوسیالیزم بازار " در حرف قادر است از صفت " سوسیالیزم " خود پاسداری کند، و اما در عمل - اگر قرار بر عملی کردن آن باشد - نمی تواند چیزی بجز " اقتصاد بازار " نه یک کلمه کم و نه یک کلمه بیش باشد سرمایه داران بزرگ غرب نیز به این حقیقت وقوف دارند بدین لحاظ آنها " پرسترویکا "ی گورباچف رانه بعنوان یک طرح پایک بدیل، بلکه بعنوان یک برنامه مبهم، آشفتنه، ناقص، نیمه کاره، اما مفید برای شروع تغییرات در شوروی و در کشورهای بالکان تلقی می کردند، آنها به طراح این برنامه نیز به عنوان شخصی که نه فقط عامل اصلاحات بلکه همچنین محمول اصلاحات خواهد بود می نگریستند، یعنی بعنوان شخصی که در مسیر تحول و پیشرفت بسدی اصلاحات، احتمالاً خواهد توانست به ناپیگیری، تناقضات و عدم انجام طرح خود پی برده، ناخالصیها را بزداید و بتدریج به لزوم یک طرح روشن در اجرای " اقتصاد بازار " (بدون حرف و صنعت زائد) دست یابد، از این رو برای سرمایه داران بزرگ، دینامیسم پرسترویکا بیش از خود پرسترویکا و نماینده اش حاشا اهمیت بود، گورباچف می توانست و می تواند یک دو بچک باقی بماند یا نظیر آناشیک تحول یابد؛ این بخودی خود چندان مهم نیست؛ آنچه مهم است، این نکته می باشد که

افزایش دستمزدها بودند، به و خامت باز هم بیشتر تهدید می نمود محافظان سر این افزایش کسری بودجه دولت و بدهی فزاینده آن به خارج، جاذبه حلیب نقدینگی دینیه شده صاحبان، دارائی در شوروی را افزایش می داد، فروش سهام و آزادی شعائنی ها، بسایلی برای جذب این نقدینگی محسوب می شدند، اما قحطی، هم تعاونی ها و هم سیاست دولت مبنی بر سمیت بخشیدن به "بازار سیاه" دبروز و بازار خصوصی امور و زامور دستوال قرار می داد، و خامت اوقاع در مورد دتامین مواد خام و وار ز بر مورد دنیا ز منابع نیز تر دیدنا پذیر بود، تحت چنین شرایطی، تقریباً هر محصولی به هم آن سرعت که وارد بازار می شد، ذخیره می گردید: مابون و وسایل بهداشتی دو نمونه آخری چنین اجناسی بودند، گویا ولع بازار برای بلعیدن کالاها و ذخیره سازی خاتمه نداشت، در این میان، لایه ای از بورژوازی خصوصی با سرعت بی سابقه ای نشو و نما یافت، پیشتر جامعه شناس مدافع پرسترویکا، تاتیاناز اسلاویکا، از "میلیونرهای سرخ" در شوروی سخن گفته بود؛ اکنون بر شمار این میلیونرهای آشکار و پنهان هر چه سریعتر افزوده می شد، مدیران دیروز نگاهه های دولتی، همان ناچالنیک های تابع وزارتخانه ها و مسئولین کمیته های حزبی در شهرها، نواحی و ایالات با استفاده از "استقلال مالی" نگاهه ها به صاحبین جدید صنایع و بنگاه ها تبدیل می شدند، ششریه "اخبار مسکو" درباره این "میلیونرهای نوکیسه چنین می نویسد: "هنرمندان و نویسندگان، بتهای جوانان از صفحات نشریات پر خواننده نا پدید شده اند، بی آنکه کسی متوجه این امر گردد در میدان سیاسی جای خود را به میلیونرهای ساده شوروی واگذار کرده اند که اکنون به ما طریق زندگی کردن را می آموزند، در مسکو، سرمایه داری جوان انتظار را متوجه خود می سازد... خیابان ها از ماشین های خارجی پر نشدند، آپارتمانهای زیبای مرکز شهر در حراج به مبلغ بیش از یک میلیون روبل فروخته می شوند." (اخبار مسکو، ۱ ژوئیه ۱۹۹۱). "اخبار مسکو" آنگاه می پرسد که این شروتمندان نوحاسته کیستند و در پاسخ می نویسد که "کوسه ها" دفاتر خود را در مرکز حزب و کاماسمول (سازمان جوانان حزب کمونیست) دارا می باشند، حوزه های مورد علاقه آنها، دلالی در بخش صادرات و واردات، فروش کامپیوترها، تور بسم و غیره است، آنها بعنوان کارگزاران و مسئولین دبروزی از مزایای حقوقی و مالی قانونی متعدد امروز بر خوردارند. آری، همین "کوسه ها" هستند که از وابستگی آنها به حزب (حزبی)، خانوادگی طایفه ای و محلی خود برای استفاده از موقعیتهای جدید بهره مندی شوند، از هر ده نفر، نه نفر آنان، شغل و تجارت را وسیله ای برای اخذ شوه و کمسیونها تلقی می کنند، آنان به "سیاست" بعنوان منبع آب و نان علاقه مندند و غالباً از بورژس یلستین پشتیبانی می نمایند، هم اینانند که اعضای باشگاه صاحب امتیازان تجاری مسکو را تشکیل می دهند، باشگاهی که رستورانها، بارها، دفاتر و "خانم های زیبا و مؤدب" را در اختیارشان می گذارد، طبعاً شادین لایه ها، در عین حال متضمن تضعیف یکدیگر شده انحصارات دولتی است، فی المثل در ماه های اخیر، میزان عه شدیدی فیما بین بخش بانکی دولتی و حزبی از یکسوی شبکه های بخش خصوصی از سوی دیگر بر سر تخیر بازار مالی در جریان بوده و می باشد، در ارتباط با همین منازعه، دبیر خانه کمیته مرکزی حزب در نهم ماه ژوئیه گذشته حمله جدیدی را علیه "جنایتکاری اقتصادی" اعلام داشت و در پاسخ به این حمله، جناح لیبرال از لزوم سیدگی و کنترل حسابهای موسسات وابسته به حزب و حزب سخن گفت، بدینسان، قحطی و خامت اقتصادی، تعارضات سرمایه داری خصوصی و مدافعین انحصار دولتی را شدت بخشید، در عین حال که بر نار فایتی عمیق طبقه کارگر روسیه شوروی و دیگر حقوق بگیران ثابت از "اصطلاحات بازار" افزود.

طبقه کارگر با اعتمبات زنجیره ای خویش در یکسال گذشته برای منفی خود را به گور با حفا اعلام نمود. از اینرو، باز دیدگاه محافظان غرب، اعتصاب کارگران راه آهن، معادن و بخش قابل توجهی از صنایع تنها یک تفسیر داشت: کارگران محترمین مانع پرسترویکا می باشند، زیرا آنها آمادگی فداکاری ندارند و

وی به شروع روندی خدمت می نماید که آن روند از "تصورات مبهم" وی فراتر خواهد رفت و سرمایه داری خصوصی را تقویت و تحکیم خواهد کرد، آنان در این ارزیابی خود محق بودند، روندی که گور با حفا به شروعش بیاری رساند، از محدوده انتظارات وی بمراتب فراتر رفت و او را از آقای "اصلاحات" خویش به خدمت آن مبدل ساخت، چنین بنظر می رسد که او مقهور نتیجه اقدامات خویش است، گویا جعبه پاندورائی که بسویله او گشوده شده بود، جانورانی از خسود بیرون داده بودند که دیگر قابلیت مهار کردنشان مقدور نبود.

در سال ۱۹۸۵، بر چه پرسترویکا در شوروی افراشته شد، نتیجه نخستین آن گشایش روزنه هائی در اروپای شرقی بود که در مدتی کوتاه به یک "انقلاب" تمام عیار در آن کشور هامنجر شوه و فروپاشی دیوار برلین و خاتمه "دومینوی" شوروی انجامید، در خاتمه سال ۱۹۸۹، تکلیف اروپای شرقی روشن شده بود؛ اکنون موحی که از شوروی آغاز و در اروپای شرقی تداوم یافته بود، مجدداً به شوروی باز می گشت و آخرین حساب سود و زیانهای خود را در بیلان ششوروی جستجو می کرد.

در اروپای شرقی، این موج دنیا که کار نا تمام خود را در سال ۶۸، یعنی از هنگام واقعه پراگ، از سر گرفت، آن رشته تغییرات موسوم به "اصلاحات بازار" که تازه در شوروی ۱۹۸۵ آغاز شده بود، به نقد در مجارستان و لهستان به نتایج پیشرفته تری دست یافته بودند و تناقضات درونی طرح "اقتصاد با برنامه بعلا و بازار تنظیم شده" را آشکار کرده بودند، در اینجام مسئله تنها عبارت از گرد هم آشی آن عوامل مساعد سیاسی بود که راه پیشرفت بعدی "اصلاحات" را به سوی "اقتصاد داخلی بازار" یکشاید موج نخستین "پرسترویکا"ی کشورهای بالکان (بالاخص در مجارستان و لهستان) تا او آورده شد. تکمیل شده بود و حال به شرانه "پرسترویکا"ی آغاز شده در شوروی و به معنویت سرمایه داری جهانی و خاصه به نیروی اقتصاد آلمان فدرال، موج نهائی آن تکمیل می گردید، سرنوشت این تحول، اما با بایست در شوروی تعیین می شد، تقریباً یکسال و نیم پس از فروری دیوار برلین، شوروی باید تکلیف خود را در برابر آنچه تقدراً در اروپای شرقی ثمر داده بود، روشن می کرد.

از لحاظ اقتصادی، در کلیه کشورهای مزبور، یک دوران انتقال از نظم کهن یا "برنامه ریزی مرکزی بوروکراتیک" (چه از نوع مستقیم یا بوروکراتیک نظیر شوروی، و چه از نوع بوروکراتیک غیر مستقیم نظیر مجارستان، آنطوریکه اقتصاددانان مجار، بیانوش کورنای آنها را نامگذاری می کند) به اصطلاح نظم جدید یا "اقتصاد بازار" آغاز شده است که هم اکنون حاصل آن عموماً تلفیقی از بدترین عناصر هر دو نظم است، به اعتباری نه نظم کهن نقش مسلط دارد و نه نظم جدید توانائی احراز موقعیت مسلط را یافته است، اختلال و فلج شدن ابزارهای کهن از یکسوی، و نارسائی، ناتوانی و ضعف مکانیسم های سرمایه داری خصوصی از سوی دیگر، مجموعه تناقضاتی را به همراه آورده است که بارزترین آن ارقام دورقمی بیکاری و معضاهای اقتصادی است. نتیجه نهائی این امر آن است که حتی بنا به داوری اکثریت قریب با تفاسیق شوروی شناسان غرب، "اقتصاد بازار در این کشور ها کار نمی کند" ارزیابی عینی از کودتای نافرجام ۱۹ اوت تنها در متن این وضعیت انتقالی میسر است. از حیث اقتصادی، زمینه کودتار را باید در تناقضات ناشی از این وضعیت انتقالی جستجو کرد. در ابتدای سال ۹۱ قحطی در شوروی به یک واقعیت ملمس مبدل شده بود، علت آن نیز نه بدهی کشت و برداشت محصولات، بلکه ذخیره سازی غلات و سایر مواد خوراکی از جانب دهقانان بود که از آزادی قیمت آنها جانبداری می کردند، اعتماد غله حربه دهقانان "دارا" علیه دولت بود. دولت اما براحتی حاضر به پذیرش آزادی قیمت مواد خوراکی نبود، زیرا سر از شورش احتمالی مزدبگیران بیمناک بود، قدرت خرید کارگران بدون خاتمه دادن به "انجماد قیمتها" فی الحال تنزل یافته بود و "آزادی قیمتها" که به افزایش سریع مواد خوراکی می انجامید، موقعیت آنان را که اکنون طالب

سالیانه باید ده میلیارد دلار ربایت این ادغام اختصاص یابد، ده میلیارد دلار رقم و امور دقتا فاضلی و الساز آمریکا برای انجام اصلاحات در لهستان بود که هرگز نتوانست تامین گردد. اهمیت این رقم هنگامی روشنتر می گردد که بخاطر آوری، فرانسوا میتران رئیس جمهور فرانسه بعنوان یکی از باصلاح "بیگیر-ترین" مدافعین اروپائی اعطای کمک مالی به کشورهای مزبور پیشنها دتشکیل یک بانک مشترک اروپائی همپاری با اروپای شرقی را نمود که می باید از سرمایه ده میلیارد دلار بری برخوردار باشد. در واقع چنین بانکی در صورت واگذاری کامل سرمایه خود، تنها قادر خواهد بود، آلمان شرقی - یعنی یگانه کشور اروپای شرقی را که از بالا ترین سطح اقتصاد دی در میان دیگر کشورهای عضو کمیسیون برخوردار بود و تنها کشوری که بطور اتوماتیک به عضویت بازار مشترک اروپا درآمده و از حمایت آلمان غربی برخوردار است - را لحاظ مالی تامین نماید. و جالبتر اینکه همین آلمان شرقی، امروزه از نرخ بیکاری ۴۰ درصد نرخ می برد و تازه این نرخ در سال آتی، بنابه تخمین کارشناسان غرب به ۶۰ درصد خواهد رسید با توجه به این وضعیت چگونه غرب می توانست ۲۰۰ یا ۲۰۰ میلیارد دلار و امور دقتا فاضلی گورباچف را تامین نماید؟ امروزه تقریباً کلیه کشورهای صنعتی با تقلیل شدید آنگر شداقتصادی و بیار کودمو اجهند. شکنندگی اوضاع اقتصادی آمریکا، چه بهنگام بحران کویت و چه به هنگام وقوع کودتا در شوروی بیش از هر زمان دیگری آشکار گردید. در واقع این اقتصادمانند جام لبریزی است که یک قطره اضافی تعادل آن را برهم می زند، انعکاس خیر کودتای شوروی با سرعت بیمانندی بپورس نیویورک را متزلزل ساخت، از آنگنگ نازل شد اقتصاد ای آمریکا باز همکاست و مجدداً بر منازعات درون حزب جمهوریخواه حول سیاست اقتصادی بوش افزود. زیرا برغم خلف وعده بوش و افزایش مالیاتها، و نیز کاهش هزینه نظامی، سیاست اقتصادی بوش در تقلیل کسری بودجه آمریکا بمراتب از "اقتصاد ریگانی" ناموفق تر و نامطلوبتر بوده است. از اینرو بی سبب نیست اگر مفسر اقتصاد دی هفته نامه "بیزینس ویک" در بحیوچه ماجرای قهرمان سازی از یلتستین "کودتا شکن" می نویسد: "رئیس جمهور بوش، پس از سی ماه در حکومت، از رکورد دکنندترین آنگ اقتصاد ای هنگام فرانکلین روزولت در نیم قرن پیش تاکنون برخوردار بوده است. اقتصاد دلرزان بوش با نرخ رشد سالیانه ۱٪ در مدلک لگ می کند. و این امر قبل از بروز دومین رکود شدیدی است که بنظر می رسد بجای یک رونق قوی فرارسد". (بیزینس ویک، آسپتامبر ۱۹۹۱). در همین شماره هفته نامه نامبرده، مفسرین اقتصادی آمریکا از بروز کودتای شوروی و انعکاس آن در بازار بورس آمریکا چنین نتیجه گیری می کنند: "بحران شوروی نشان می دهد که حتی یک شوک کوچک منفی می تواند برای یک اقتصاد دهنوز شکننده، موضوع نگرانی بزرگی باشد". با استثنای آلمان و ژاپن، سایر کشورهای اروپائی نیز از موقعیت بهتری نسبت به آمریکا برخوردار نیستند و تازه این دو کشور نیز با کاهش قابل توجه رشد اقتصادی و تقلیل شدید موازنه مثبت تجاری پیشین خود روبرو می باشند. اروپا، اما، مستقیماً در معرض نتایج ناشی از این وضعیت است. زیرا حاصل این بن بست اقتصادی در کشورهای اروپای شرقی، هجوم سیل مهاجرت از این کشورها به سوی اروپای باختری خواهد بود. بی سبب نیست که امروزه، چه در قبال مهاجرت توده ای از آلبانی و چه در قبال مهاجرت از یوگسلاوی، سیاست عدم تشویق مهاجرت و تلاش برای دستیابی به نوعی توافق با حکومت های مرکزی کشورهای مزبور در جهت جلوگیری از مهاجرت توده ای را دارد. این امر در مورد رومانی و لهستان نیز با قوت تمام محمداق دارد. زمانه ماداران اروپائی دیگر فرست چندان برای لیسیدن آب نبات دمکراسی ندارند و این روند چندان رغبتی برای پی گیری مسئله تحولات رومانی پس از دستگیری خاندان چائشکونشان نمی دهند. مسئله شمار یک آنها، با توجه به رکود داخلی، نیز دیکی موضوع "وحدت اروپا"، و هجوم مهاجرت توده ای از جانب کشورهای بالکان، هستند. مرزها و جلوگیری از مهاجرت است. اتخاذ سیاستهای افراطی دست راستی در خصوص مهاجرت و تشدید "ریاضت کشی اقتصادی" برای اکثریت طبقات

حال آنکه اصلاحات بازار بدون اعمال سیاست "ریاضت کشی اقتصادی" میسر نیست.

گورباچف در برابر تناقضات موجود، راه چاره را در کند کردن آهنگ "اصلاحات بازار" و واگذاری برخی امتیازات به مدافعین "انحصار دولتی" تشخیص داد تا بدین وسیله از انفجار تعارضات هم در "بالا" و هم در "پائین" بکاهد. این چرخش جدید از اوایل سال ۱۹۹۱ آشکار گردید. در آن هنگام، محنته سیاسی اتحاد شوروی با دو مؤلفه مشخص می شد: از طرفی مطالبات استقلال طلبانه جمهوریهای بالت فزونی می گرفت و از طرف دیگر گورباچف ضمن پذیرش کنار گیری سوار نازده و اعلام کابینه جدید، برغم پذیرش طرح پانصد روزه شاتالین، اجرای آن را معلق می نمود. طبعاً برای "آرام کردن" محافل غرب در قبال جمهوریهای بالت و امکان پیشبرد سیاست جدید داخلی خود، امتیازات جدید مهمی به غرب واگذار نمود. رای مثبت گورباچف به سر اقطعنامه پیشنهادی آمریکا در شورای امنیت سازمان ملل برای لشکرکشی به عراق علامت بی چون و چرایی دال بر پذیرش جهان "یک قطبی" و قبول ترکتازی آمریکا در چهار چوب "نظم جدید بین المللی" از جانب اتحاد شوروی بود. متقابلاً آمریکا نیز در ازای این "واقع بینی" برنده جایزه صلح نوبل، از تأیید استقلال فوری جمهوریهای بالت شانه خالی کرد و تلاش نمود موقتاً دستاوردهای جدید ناشی از فقدان حضور سیاسی نظامی "ابر قدرت" دیروز را تحکیم بخشد. بعلاوه، غرب بی آنکه یلتستین، "رئیس جمهور منتخب" روسیه را بعنوان رقیب گورباچف ترجیح دهد، از این جا به طلب روس بعنوان اهرم فشاری علیه گورباچف استفاده کرد.

مع الوصف نه تشکیل کابینه جدید، نه تعلیق طرح پانصد روزه شاتالین و نه مصوبات پلنوم ژوئیه حزب مبنی بر "رد مبارزه طبقاتی" و خاتمه دادن به دعای رسمی حزب در باب "رهبری جامعه" و "اعتقاد به مارکسیسم لنینیسم"، هیچیک راه حلی برای خروج از بحران نبود. قحطی با شدت بیشتری بروز یافت، و نارضایتی عمومی از منازعه های خالی، صفهای طویل و وخامت سطح زندگی، همگان را دچار یاس و نومیدی ساخت. اکنون پرسشی که ظاهر امر معقول جلوه می کرد، از این قرار بود: مردمی که نان ندارند، چه طرفی از کلاس سوبت و آزادی مطبوعات خواهند بست؟ این وضعیت اقتصادی - اجتماعی منشأ بحران سیاسی بود.

اما از لحاظ سیاسی، سه عامل را باید بعنوان زمینه کودتا مورد اشاره قرار داد. نخستین عامل، عدم کمک مالی ۷ کشور بزرگ صنعتی به شوروی بود. نگاه گورباچف در تمام طول اصلاحات تاکنونی ش متوجه غرب بوده است. او کلیت تمامی تناقضات داخلی بر نامه خود را در کمکهای غرب جستجو کرده است و تاکنون در توجیه هر یک از اقدامات خویش، از همین حمایت و مواعدید غسرب بهره جسته است. این حمایتها نظیر کا دوهاشی بودند که با بانوئل هر بار از غرب برای مخالفین و موافقین اصلاحات به ارمغان می آورد. این بار، اما، کیسه با بانوئل خالی، خالی بود. هفت کشور صنعتی جهان تنها حاضر به قبول کمکهای تکنولوژیک (جنسی) و غذائی شده بودند. وهیچ محیتی از کمک مالی در میان نبود. توجیه ظاهری آنها این بود که شوروی با تقلیل نیمه از مخارج نظامی خود که ۶۰ درصد تولید ناخالص ملی آن کشور را تشکیل می دهد، قادر خواهد بود هزینه مالی اصلاحات را تامین کند و از اینر و کمک مالی غرب تنها سبب حفظ آنگم مخارج نظامی شوروی خواهد شد. این "استدلال" را البته نباید جدی گرفت و در واقع حرف اصلی غرب این بود که "کمک مالی" منوط به استقرار کامل "اقتصاد بازار" است. ورنه کمکهای مالی در چاه ویل بوروکراسی شوروی بلعیده خواهد شد. مع الوصف حتی این نکته را نباید بیان کامل حقیقت شمرد. حقیقت آن است که غرب از تامین مالی امور دولتی و کشورهای مزبور برای انتقال به اقتصاد بازار ناتوان است. در این مورد دکا فیسست تنها به بیلان هزینه مالی ادغام آلمان شرقی در اقتصاد آلمان غربی نگاه می بیفکنیم. امروزه هزینه ادغام در محدود ۱۱۷۰ الی ۲۰۰ میلیارد دلار تخمین زده می شود یعنی

تأمین هزینه و مخاطرات ناشی از حفظ این سلاحها خواهند بود و نتیجتاً بیش از پیش متمایل خواهند شد به مناطقی بی طرف هسته‌ای تبدیل گردند و از انتقال پایگاه‌های هسته‌ای خود به جمهوری بزرگ روسیه جانبداری بعمل آورند. چنین امری باعث جابجایی مراکز هسته‌ای اتحاد شوروی و تمرکز هر چه بیشتر آن در چند جمهوری معین بویژه جمهوری روسیه خواهد شد. این امر البته بمعنای مراکز خنثی بیشتر در داخل خاک شورویست و از این حیث نه تنها به ضرر ایالات متحده آمریکا نمی‌باشد، بلکه ویران‌لحاظ هسته‌ای در موقعیست کاملاً برتری قرار می‌دهد. اما در همین حال این تحول ضمن آنکه "اتحادیه" را از مضمون تهی خواهد کرد، بر وزن جمهوریهای اسلاو و بویژه جمهوری بزرگ روسیه خواهد افزود؛ و مسئله وحدت مجدد کل روسیه را حول روسیه بزرگ مطرح خواهد کرد. برنامه پلنتسین نیز دقیقاً بر همین نکته استوار است، بویژه آنکه با حذف "اتحادیه" سوری، مقام ریاست جمهوری گورباچف موضوعیت خود را از دست خواهد داد، بی سبب نیست که خطر تسلط روسیه بزرگ، بر بخشی از جمهوریهای کوچکتر را به جانبداری از "اتحادیه" (ولوسوری، اما بهر حال شری کمتر از تسلط مستقیم روسیه) و "رئیس جمهور آن" گورباچف سوق داده است.

بالا تر اشاره نمودیم که تجزیه اتحاد شوروی، از حیث "قوای هسته‌ای" لزوماً به ضرر آمریکا نبوده، بلکه حتی از جهت معینی، توازن قوای هسته‌ای جهان را بطور قطع به نفع آمریکان تغییر خواهد داد. جمعاً "بالکانیزه شدن" شوروی از حیث نتایج اقتصادی و اجتماعی به نفع هیچکدام از قوای معطلم سرمایه داری یا بالاخص اروپای باختری نمی‌باشد. زیرا در صورت وقوع این امر، هر یک از ملل تشکیل دهنده اتحادیه نظیر دیگر کشورهای اروپای شرقی، ضمن رقابت با ملل دیگر، خواهان برقراری روابط جداگانه با غرب خواهند بود و این امر نه تنها از دامنه سرمایه‌گذاری غرب خواهد گسست، بلکه وابستگی مالی هر یک از ملل مزبور را به غرب افزوده، در نتیجه بحرانیهای اجتناب‌ناپذیر دوره انتقال جمعیت انبوه‌تری از مهاجرین را به سمت غرب گسیل خواهد داشت. نتیجه آنکه بالکانیزه شدن شوروی بیشتر به حدتیبایی منازعات منطقه‌ای و ملی چه در مجموعه اروپا و چه در مقیاس بین‌المللی دامن خواهد زد. حفاظ برای این، با استثنای جمهوریهای بالتیک و جمهوری اگر این که بلحاظ اقتصادی پیشرفته محسوب می‌شوند و از نقطه نظر جامعه اروپا، اتحاد با آنان در چشم‌انداز نزدیک متصور است، سایر جمهوریهای شوروی یا بالاخص جمهوریهای عقب مانده آسیای شوروی مورد توجه اروپا نمی‌باشند. در عین حال ادغام شوروی در بازار جهانی مستلزم بقای یک ارز واحد مورد پذیرش همه جمهوریهای ساکن اتحاد شوروی می‌باشد و از این رو جمل ارزهای ملی جداگانه بدون پذیرش وحدت پولی در مقیاس اتحاد شوروی، امکان ادغام مؤثر شوروی در بازار جهانی را تقلیل می‌دهد و بدین لحاظ نمی‌تواند مورد حمایت غرب باشد.

ملخص کلام آنکه، از نقطه نظر منافع سرمایه‌داری جهانی مسئله ملیتها در شوروی نه از حیث خاتمه دادن به روابط استعماری و استقرار مناسبات دمکراتیک بین ملل ساکن اتحاد شوروی بلکه از نقطه نظر شکستن بوروکراسی مرکزی شوروی و تضعیف قدرت هسته‌ای آن حائز اهمیت است. از اینرو وانه‌ها از "جداشی طلبی ملل" تا آنجا که بتوانند بعنوان وسیله‌ای برای نابودی این بوروکراسی مفید فایده تلقی شود، جانبداری می‌کنند. اما به محض آنکه نظم سیاسی مطلوب آنان برقرار شده و روند تحکیم "اقتصاد بازار" آغاز گردد، نه از "جداشی طلبی" ملل کوچکتر بلکه از اتحاد آنان به نحوی از انحاء، ولو تحت پرچم "روسیه بزرگ" حمایت خواهند کرد.

از اینرو، تشدید منازعات و تمایلات "استقلال طلبانه" جمهوریها، که از حمایت تلویحی غرب نیز برخوردار بود، مهمترین عامل سیاسی بحران ویکی از قویترین عوامل بی‌ثباتی قدرت بوروکراسی مرکزی شوروی محسوب می‌شد. چنین بود که کودتا در آستانه امضای قرار داد جدید مربوط به رابطه جمهوریها بویژه جمهوری روسیه با "اتحادیه" بوقوع پیوست.

زحمتکش، مبنای برنامه کلیه احزاب اروپائی از "لیبرال" گرفته تا "سوسیال دمکرات" را تشکیل می‌دهد، از اینجاست بحران عمیق سیاسی-ایدئولوژیک احزاب سوسیالیست و سوسیال دمکرات اروپا، و طرح شعارهای جدید از جمله تشکیل "کنفدراسیون اروپائی" از جانب فرانسه-سورای دستیابی به راه‌حلی جهت پاسخگویی به امر "مهاجرت توده‌ای" جمعاً، برشم تمامی تمهیدات مزبور، وحدت اروپا بیش از هر زمان دیگر زیر سؤال قرار گرفته، و در آتی نه‌تنها دید چشم‌انداز امیدبخشی برای آن متصور نیست، حاصل این امر، تشدید رقابت بین قوای معطلم امپریالیستی نه تنها در محدوده اروپا، بلکه فیما بین اروپا، بژاپن و آمریکا خواهد بود. بکه تدریجاً به موضوع اصلی تحولات بین‌المللی مبدل می‌شود، و شاید در آتی‌های نه‌چندان دور، اهمیت بسیاری از تحولات کشورهای اروپای شرقی احراز نماید.

به یک کلام سرمایه‌داری پس از جنگ جهانی دوم بهمان دلایلی که سه بهنگام دو جنگ جهانی پیشین قادر به جلوگیری از بروز انقلابات در روسیه و دیگر کشورهای بالکان نبود، بهمان دلایل نیز قادر به جذب و حمایت مالی از آنان بهنگام انتقال به سرمایه‌داری خصوصی و مختلط نیست. و هنگامی که "پول" در کار نباشد، بجای روشهای اقتصادی برای جلب پایدار روشهای مافوق اقتصادی یعنی قهریه استفاده نمود چنین بود که کیسه خالی بابانوئل روسی موعدا برای قرار گرفتن سر نیزه در برنامه حکومت مقرر داشت. آری، غرب تاریخ کودتای اتعیین کرد و از اینرو بیش از گورباچف، مسئول سیاسی بروز کودتا در شورویست.

عامل دوم در بروز کودتا، واقعیت استعماری رابطه جمهوریهای ساکن اتحاد شورویست. در حقیقت اتحاد ملل ساکن روسیه از هنگام جنگ کریمه به بعد بویژه پس از اصلاحات سال ۱۸۶۱ به دوشویه مقذور بوده است: نخستین شیوه که تا انقلاب اکتبر بوسیله تزار، خاندان رومانوفها و حکومت موقت اعمال گردید، بر تسلط ملت روس و نژاد اسلاو بر سایر ملل استوار بوده است. ایسن "اتحاد" به شکرانه اقتدار دولت مرکزی مستبد و آسیائی روسیه قوام یافته بود و به حق نئین، روسیه تزاری را "زندانی ملل" می‌نامید. دومین شیوه اتحاد، با انقلاب اکتبر پایه‌ریزی شد. این اتحاد دیر فدا سیون از جمهوریهای مستقل متکی بود و در آن مبنای بر الحاق طلبی و استعمار بلکه بر تساوی ملل قرار داشت. بهنگام انقلاب اکتبر، بسیاری از ملل که به تشکیل جمهوری می‌بادرت ورزیدند، بدلیل حیات ماقبل سرمایه‌داری خود، حتی از "وجودان ملی" و "شعور ملی" برخوردار نبودند، و اکتبر این روحیه "شهرنودی" را در آنان بیدار کرد. جمعاً از سال ۱۹۲۲ به بعد بویژه با آغاز دوره ارتجاع ترمیدوری استالین، سیاست ملی روسیه شوروی به تدریج به یک سیاست "سوسیال امپریالیستی" مله‌آم "شوونیسیم ملت کبیر روس" تغییر ماهیت یافت و ملی جنگ جهانی دوم پس از آن به الحاق یکر شده از جمهوریهای نظیر جمهوریهای بالت، این سیاست رسماً به یک سیاست الحاق طلبانه مبدل شد تحت عنوان "اتحادیه شوروی" تبعیت ملل ساکن روسیه از روسیه بزرگ موجه شناخته شد و بوروکراسی مرکزی به همراه ارتش و دستگاه ک. گ. ب. از چنین اقتداری مستقیماً ذینفع گردیدند. امروزه با توجه به رشد شعور و بیداری ملی، بسیاری از اهالی این جمهوریها به حقوق خود واقف گشته و خواهان استقلال می‌باشند. از اینرو و فعیف‌ترین حلقه بوروکراسی شوروی بلحاظ سیاسی اتکای آن بر همین نظام استعماریست. البته باید دید که این نظام استعماری در گام نخستین به "بالکانیزه شدن" شوروی یعنی تجزیه آن به جمهوریها و ملل کوچکتری می‌رساند، و مجدداً مسئله وحدت آنان را مطرح می‌نماید. غرب ظاهراً از این خطر "بالکانیزه شدن" شوروی بدلیل "امنیتی" نگران است. زیرا چنین واقعه‌ای قوای هسته‌ای روسیه را به جمهوریهای جداگانه تجزیه خواهد کرد و بجای یک قدرت هسته‌ای یک دو چین قدرت هسته‌ای شکل خواهد گرفت. اما این نگرانی ظاهریست. چرا که جمهوریهای کوچکتر با توجه به بنیه ضعیف اقتصادی و مالی خود قادر به

"انقلاب کاخی" گورباچف، او را از هر جهت متزلزل کرده بود. نه توده‌های مردم، نه غرب، نه بوروکراسی، و نه ملیت‌ها هیچ‌کدام در کنار وی قرار نداشتند؛ حتی مدافعین پرسترویکا برای پیشرفت آن محتاج جستجوی ابزار دیگری بودند. آنها این ابزار را البته در "بالا" جستجوی کردند و در اینجا جاسز ک. گ. ب. ارتش و بوروکراسی "حزب" نیمه منحل‌ه چیز دیگری را نمی‌یافتند.

چرا کودتا به شکست انجامید؟

پیشتر گفتیم که کودتای ۱۹ اوت به همان اندازه که برای غرب و "قربانیان" کودتا قابل پیش‌بینی بود، به همان اندازه برای مجریان کودتا غافلگیرکننده بود. هر کسی که به اقدامات کودتاچیان در همان ساعات و روز نخستین کودتا توجه می‌نمود، درمی‌یافت که این کودتا بیشتر از هر چیز به یک شوخی شباهت دارد. نده دستگیری و نه قتل عام گسترده و نه هر گونه اقدام فعالی علیه مخالفت خوانی‌های یلتسین، بالعکس صدور قطعنامه‌هایی که جملگی به غرب اطمینان خاطر می‌داد که تمامی "اصلاحات" و تعهدات رئیسی جمهوری مورد احترام کودتاچیان است، قطعنامه‌ها تنها "انضباط" و "حفظ آبروی روسیه بزرگ" را مورد تاکید قرار می‌دادند.

از لحاظ فنی، کودتا نه از تدارک و برنامهریزی برخوردار بود و نه از قاطعیت در اجرا. اما از لحاظ سیاسی، وضع کودتاگران بر مراتب اسفناکت بود. بر اساسی آنها به جز تشخیص لزوم توسل به "مشت آهنین" چه برنامه‌ای در برابر خود داشتند؟ توسل به پرسترویکا؟ اما این کار به وسیله گورباچف انجام شده بود و حاصل آن تناقضاتی بود که کودتا را موجه می‌ساخت. رجعت به ماقبل پرسترویکا یا دوره برژنف؟ اما پرسترویکا پاسخی به بحران ناشی از دوره ماقبل پرسترویکا یا "دوره برژنف" تلقی می‌شد. فراتر رفتن از پرسترویکا به سوی "اقتصاد بازار"؟ این می‌توانست یک برنامه باشد، اما کودتاگران با چنین برنامه‌ای قادر به جلب حمایت آن ابزار هائی نبودند که سنگرمقاومت در برابر گورباچف به حساب می‌آمدند و به علاوه فاقد "مشروعیت" لازم در این خصوص بودند. حقیقت این بود که "پینوشه سوسیالیست" نمی‌توانست از صفوف جناح دولتگر اسر بلند کند و کمترین شانس موفقیت را داشت. یک پینوشه سوسیالیست باید نظیر لخ والسایک "دیکتاتور محبوب" یک "پیلوسودسکی" جدید می‌بود.

بنابر این کودتاگران نه تنها فاقد برنامه و چشم‌انداز بودند، بلکه بسرای اجرای کودتا تدارک فنی لازم را نیز بعمل نیاوردند. اقدام آنان بر بیان یاس و نومیدی لایه دولتگرایی بوروکراسی بود که به همراه گورباچف تضعیف شده بود و شتابزده قصد داشت در آستانه قرار داد مربوط به ملیت‌ها، واکنش نشان دهد. باستثنای قذافی و صدام حسین تنها برخی از احزاب رسمی برادر که خود فریبی شان هنوز فرصت دیدن واقعیات را بدانان ن داده بود، اقدام آنها را اجدی گرفتند. احساس شوق و شغاف این جریانات از وقوع کودتا را تنها حزب برادر یونان با صدای بلند ابراز داشت (جریده بین‌المللی، پاریس، شماره ۴۵، ۱۲ سپتامبر ۱۹۹۱، ص ۵)؛ احزاب دیگر نظیر حزب "کمونیست" چین، پرتغال، آلمان شرقی، غربی و غیره نیز از این واقعه به وجد آمده بودند. استالینیست‌های دوآتشفه وطنی مانیز شاید در خلوتگاه خود به سلامتی آنها جامی بلند کرده باشند. اما افتخار دفاع آشکار از کودتا به جز در مورد دلیبی و عراق، به حزب برادر یونان تعلق می‌گیرد.

مع الوصف اگر کودتا نتوانست بیش از سه روز دوام آورد، دلایل آن "مقاومت جانانه یلتسین" و واکنش توده‌های مردم شوروی نبود. در حقیقت اکثریت عظیم مردم اتحاد شوروی در قبایل کودتا موضع بی‌تفاوتی اتخاذ نکردند. تمام نمایش‌های یلتسین در مسکو نیز بجز چندگردهمائی توده‌ای نبود. دعوت وی برای اعتصاب عمومی نیز به جز از جانب کارگران منطقه دنباس سبیری که اقدام به اعتصاب سیاسی نامحدود نمودند، بی‌پاسخ ماند. کودتا، سامانه

سومین عامل، یلتنوم ژوئیته حزب بود که رسماً به صفت "کمونیستی" حزب خاتمه داد. من پیشتر، در ارزیابی از کنگره ۲۸ حزب اظهار داشته بودم که این کنگره، آخرین کنگره ایست که حزب مزبور که از مدت‌ها پیش دیگر نه "کمونیست" و نه "حزب" بمعنای واقعیت، رسماً از عنوان "کمونیسم" استفاده خواهد کرد. و نده حوادث صحت این ارزیابی را به اثبات رساند.

امروزه بسیاری بانگرانی و تاسف از انحلال حزب "کمونیست" اتحاد شوروی سخن می‌گویند، اما این حزب مدت‌ها پیش یعنی از هنگام تسلط بنایار تیز ما استالینی به بلشویسم و کمونیسم در صفوف خود خاتمه داده بود. انهدام حزب کمونیسم در شوروی نه فقط به معنای معنوی کلمه بلکه همچنین به معنای فیزیکی آن بوسیله آپارات بوروکراتیک "حزبی-دولتی" استالین طی دهه‌سی بانجام رسید. حاصل آن نیز این واقعیت انکارناپذیر است که شمار قربانیان بلشویک و کمونیست در دوره استالین بمراتب بیش از تمامی انقلابیون کمونیستی است که در طول دوران مبارزه انقلابی زیرزمینی علیه رژیم تزاری به قتل رسیدند.

بعلاوه پس از محاکمات ننگین دهه‌سی و بلاخره پس از جنگ جهانی دوم، حزب با اصطلاح "کمونیست" دیگر حتی یک حزب بمعنی دقیق کلمه نبود، بلکه یک کاست صاحب امتیاز بود که حتی ترکیب اجتماعی آن به مرور زمان به نحو قاطع به نفع کارگزاران دولتی، متخصصان و مدیران منافع تغییر نمود. "حزب کمونیست" در واقع محل تجمع تمامی جاه طلبان، موقعبیت-طلبان، دلالها و لفت و لیس‌کنندگان حکومت بود و در آن هر گونه تعاریف سیاسی از "لیبرال"، "سودجود"، "مدافع روسی بزرگ"، "سوسیال-دمکرات"، "لیبرال آنارشیت"، "دولتگرا" و حتی "شبه فاشیست" یافت می‌شد. فقدان آزادی احزاب و با اصطلاح یکی شدن "دولت" و "جامعه" لا اقل این مزیت را داشت که موقعبیت طلبان از هر قماش و از هر تامل در درون "حزب" پایگاهی برای خود جستجوی کردند. طبعاً در این ملغمه، برخی عناصر و تمایلات ضعیف کمونیستی نیز اینجا و آنجا به چشمی خور دکسه دتای ظاهری و توسل "حزب" به "سنن اکتبر" را جدی گرفته بودند. اما این اقلیت ضعیف هرگز نه نیروی جدی به حساب می‌آمد و نه نقش مستقل و مؤثری در حوادث و حیات داخلی حزب داشت. عضو حزب کمونیست در جامعه روسیه نه بعنوان رهبر کارگران یا سازمانگر کارگران، بلکه منفور کارگران و عامل "بالائی‌ها" در مقابل "پائینی‌ها" و به ترتیب چشم و گوش و جاسوس "بالائی‌ها" در میان پائینی‌ها محسوب می‌شد. نقش کمیته‌های حزبی در کارخانه‌ها، ادارات و مزارع، شباهت نزدیکی به نقش "انجمن‌های اسلامی" در ایران داشت و به همین اعتبار خواست بر چیده شدن کمیته‌های حزبی در اماکن تولیدی و محلات، یک خواست توده‌ای بود.

با این همه نباید پنداشت که تعلق ظاهری این "حزب" به "کمونیسم" و "مارکسیزم لنینیسم" یک امر بی‌اهمیت و ثانوی بوده است. ابراز این تعلق بازتاب این حقیقت بود که "حزب" مزبور "مشروعیت" ایدئولوژییک-سیاسی و اخلاقی خود را از سنن اکتبر و حزب بلشویک اخذ نموده و از "انحصار دولتی" خویش بر وسایل تولید و ارزش افزوده خلق شده بوسیله مولدین مستقیم به نام "سوسیالیسم" جانبداری می‌کند. حذف "نقش رهبری حزب" و "مارکسیزم لنینیسم" از شعار حزب، بمعنای جهت‌گیری جدید به سوی استقرار سرمایه‌داری خصوصی و زیر سؤال قرار دادن "انحصار دولتی" آپارات مذکور بر وسایل تولید بود. طبعاً این امر غلبه جناح لیبرال بر جناح دولتگرا را اعلامی داشت و از این رو گورباچف با اعلام این مطلب در مقابل بخش‌های قابل توجهی از بوروکراسی شوروی قرار می‌گرفت. گورباچف کسه اختیارات و قدرت خود را از همین دستگاه اخذ کرده بود، اکنون در مقابل تناقضات ناشی از نتایج اقدامات خود، در برابر همین دستگاه ایستاده بود. او بر سر شاخ بود و بی‌می‌برید بدینتر تیب قحطی، عدم حمایت مالی غرب، انفجار نظام استعماری و بیابان دادن به نقش "رهبری حزب" یعنی ابزار

ووالسا نیز وواقتدار خود را مدیون وجود این تشکل توده‌ایست که امروزه در معرض تجزیه و چندپارچگی قرار گرفته است. حال آنکه مخالفین لیبرال یا سوسیال دمکرات در شوروی فاقد تشکل حزبی تیر و مندمی باشند. سوسیال سولونیستین نه ساخاروف و نه حتی یلتسین از یک حزب تیر و مندمبر خوردار نبوده و نیستند، از اینرو، احزاب جدید "لیبرال"، "دمکرات"، "سوسیال - دمکرات" و غیره غالباً باریگری خود را از درون باصطلاح حزب "کمونیست" شوروی آغاز می نمایند و غرب نیز در جهت مقاصد خود، مجبور به حمایت از این بی آن جناح حزب مزبور بوده است. بدین سبب حمایت از گورباچف به عنوان شخصیتی که بتواند یک جناح تیر و مندم از حزب موجود را به سمت تشکل جدیدی هدایت کند، برای غرب یک ضرورت محسوب می شود. بالاتر از آن، می توان ادعا کرد که بدون اتحاد یلتسین، عضو سابق کمیته مرکزی حزب و فرد غیر حزبی امروز، با گورباچف، دبیر کل سابق حزب، امکان کنترل اوضاع به سوی استقرار قطعی "اقتصاد بازار" بدون بروز جنگ داخلی میسر نیست. مقایسه "انقلاب اوت ۹۱" یا "انقلاب فوریه ۱۹۱۷"، ضمن دلایل متعدد دیگر، یکی هم بدلیل وجود احزاب لیبرال سوسیال دمکرات و اس - آر در مقطع انقلاب فوریه و فقدان چنین احزابی در حال حاضر نابجاست. بواقعی، روند تشکیل احزاب و دستجات گوناگون در شوروی تازه آغاز گردیده است. بی تردید طی چند ساله اخیر، زمینه ها و محمل های ژلاتینی تشکیل احزاب در شوروی بوجود آمده و نشوونمایافته اند. اما این جریانات هنوز نیازمند انجام یکپارچگی و تشکل حزبی می باشند. روند تشکیل احزاب گوناگون، یک نیاز فوری جامعه شوروی و عاملی مؤثر در رشد و تکوین شعور و بیداری طبقات گوناگون محسوب می شود و از اینرو هر گونه قید و شرط و محدودیتی برای تاسیس و ادامه حیات احزاب منجمله حزب باصطلاح "کمونیست" یک عقبگرد و یک اقدام ضددمکراتیک و ارتجاعیست.

ویژگی دوم، نقش و موقعیت طبقه کارگر شورویست که علیرغم کموت و خواب ناشی از رکود و خوت دوره استالینی و متعاقب آن، همچنان از لحاظ عددی، تمرکز و شعور طبقاتی در قیاس با طبقه کارگر دیگر کشورهای اروپای شرقی، نقش پیشگامی می تواند احرار نماید. طی اعتصابات یکساله اخیر این طبقه در موارد متعدد به تشکیل کمیته های کارخانه مبارز و رزیده و کمیته های مزبور در سطح مناطق قادر شده اند به هماهنگی بایکدیگر دست یابند و بر خسی از احزاب چپ، هر چند نپویا، نظیر "حزب سوسیالیست جدید" در ایسین کمیته ها ذینفوذ می باشند، چهره های جدید چپ سوسیالیست در شوروی نظیر بوریس گاگاریتسکی تلاش می نمایند این تمایل جدید در میان طبقه کارگر شوروی را بیانی متشکل دهند. طبقه کارگر شوروی ضمن احساس نگرانی شدید درباره امنیت شغلی، قدرت خرید و موقعیت خود در جامعه شوروی از هیچیک از دو جناح لیبرال و "سنتی" یا دولنگرای حزب و دولت جانبداران نگردیده و در قبال کودتاروش بی تفاوتی را اتخاذ ننمود، و از اینرو قضاوت در باره داوری نهایی این طبقه پیرامون مسیر آتی تحولات و بیاباصطلاح "اصلاحات" زودرس است.

ویژگی سوم، نقش و اهمیت دهقانان شوروی و بویژه دهقانان متشکل در کالخورهاست. گزارشات منعکس در مطبوعات غرب گواهی می دهند که خصوصی کردن زمین بهیچوجه مورد استقبال بهره برداری های کشاورزی کلکتیو شوروی قرار نگرفته است. باید بخاطر داشت که مزرعه داران خصوصی شوروی بیش از ۴۰ هزار نفر نبوده و از این تعداد، بهزحمت ۱۲ هزار نفر در روسیه بر زمینی به مساحت ۶۰۴۲۷۰ هکتار کشاورزی می نمایند (رجوع کنید به مقاله ژان ماری شوویه، "خاتمه قدرت کمونیستی در اتحاد شوروی" لوموند دیپلوماتیک، سپتامبر ۱۹۹۱).

بی تردید شکست کودتا، روند خصوصی شدن منابع و کشاورزی را تقویت کرده و خواهد کرد. مهم اکنون گزارشات هفته نامه های نیز بنس ویک، نیوز ویک

بقیه در صفحه ۱۱

دلایل عدم یکپارچگی ارتش و تاحدودی که گدب به شکست انجامیده. در واقع خود بوروکراسی شوروی در معرض تجزیه قرار گرفته بود، زیرا گورباچف علیرغم بن بست خود محمول همین دستگاه بود، اگر بخواهیم با توجه به تجربه مردم کشور خودمان مثالی را به عاریت بگیریم، باید به رفسنجان اشاره کنیم. رفسنجان باصطلاح "لیبرال"، علیرغم تمامی ناراضی های هائی که در صفوف "امت حزب الله" برانگیخته است، محمول نهائی تحول و استحاله خسود "جمهوری اسلامی" است و اگر قرار باشد در رفسنجان را در نتیجه یک کودتا از ریاست جمهوری معزول دارند، چاره های نخواهند داشت بجز اینکه مجدداً یک رفسنجان دیگر سرکار بیاورند. بهمانسان که رفسنجان محمول و برآیند تناقضات و منازعات جناح های حکومتی در جمهوری اسلامی است، گورباچف نیز محمول و برآیند تناقضات درونی کاست حاکم بر شورویست. بدین سبب ارتش، فاقد یکپارچگی و آماندگی برای حمایت از کودتا چپسان بود. عدم توجه به این واقعیت در تحلیل اوضاع دوران ما بعد کودتا ناقص تعیین کننده ای دارد. زیرا پذیرش این واقعیت که شکست کودتا اساساً بدلیل تضاد درون ارتش بوده است، به معنای تصدیق این امر است که شکست کودتا نه خاتمه و حل و فصل یک دوره از بحران های جامعه شوروی بلکه سرآغاز یک دوره بحرانی خواهد بود. بالعکس آنان که شکست کودتا را ناشی از مذاومت توده ای به حساب می آورند، نه تنها واقعیات را تحریف می کنند بلکه حقیقت نو میدی و یاس و بالاتر از آن بی تفاوتی مردم نسبت به پرسترویکار اکتسان می نمایند و فراموش می کنند که طبقات اصلی جامعه شوروی هنوز حرف آخر خود را در مورد مسیر تحولات جامعه شوروی نزده اند.

مقام تاریخی شکست کودتای ۱۱۹ اوت

کودتای نافرجام ۱۱۹ اوت با حکومت نظامی یار و زلسکی در لهستان و بیامداخله شوروی در پرانگسال ۶۸ مقایسه می شود بهمانسان که شکست کودتا در مطبوعات و رسانه های گروهی غرب لقب "انقلاب دوم" را به خود اختصاص داده است. بدین ترتیب ادعای شونکه "انقلاب کاخی" گورباچف که از سال ۸۵ آغاز گردید و فضای مساعد را برای "انقلاب توده ای" کشورهای بالکان آماده نمود، اکنون به مرحله دوم خود ارتقا یافته است و به جنبشی انقلابی هم از "بالا" و هم از "پائین" مبدل شده است. سمبل جدید این "انقلاب" از "پائین" یلتسین نامیده می شود. آیا در این دعوی حقیقتی نهفته است؟ آری و نه!

آری، زیرا این واقعه مسیر حوادث را در شوروی "برگشت ناپذیر" کرده است. این تنه ابدان معنی نیست که دیگر احتمال قدرتگیری مجدد جناح "نقواستالینیست" یا دقتیتر بگوئیم مدافعین "انحصار دولتی" حذف گردیده است (با آن طور که برخی ترجیح می دهند، الگوی "سوسیالیسم استالینی" به شکست انجامیده است) بلکه بیش از آن به معنای پایان دوره گورباچف و باصطلاح راه حل های "میانه" است. اکنون "اتحاد شوروی" در همان مسیری قرار گرفته است که دیگر کشورهای اروپای شرقی جهست و راستای محتمل این مسیر، "اقتصاد بازار" به معنای خاص کلمه یعنی سرمایه داری مختلط (خصوصی و دولتی) است و جناح لیبرال در این تحول هم از حیث شرایط داخلی و هم از حیث شرایط بین المللی در موضع تهاجمی قرار ندارد. تنا اینجامی توان از شباهت ها و اشتراکات تجربه روسیه با دیگر کشورهای بالکان سخن گفت. اما از اینجابه بعد، باید نقاط افتراقی و بیاباصطلاح و تجربیه اتحاد شوروی را نسبت به دیگر کشورهای بالکان منجمله لهستان مورد تاکید قرار داد.

نخستین ویژگی تجربه شوروی نسبت به لهستان، چکسلواکی، آلمان شرقی و غیره در عدم احزاب متشکل مخالف نهفته است. در لهستان، اتحادیه همبستگی بخش قابل توجه، اگر نگوییم اکثریت کارگران را متشکل کرده بود

ستون آزاد تریبونیست برای انعکاس نظرات اعضا، هواداران و دوستان اتحاد کارگران

ستون آزاد

نگاهی مختصر به جنبش خلق کرد

(قسمت دوم)

نگاهی کوتاه به تاریخچه جنبش کردستان عراق

شیخ محمود از هندوستان به سلیمانیه آورد تا از طریق او جلو پیشروی ترکها را بگیرند.

شیخ پس از برگشت از هندوستان به عنوان فرماندار سلیمانیه ر سما شناخته شد. شیخ محمود بزودی نشان داد که سرسپرده دولت انگلیس نبوده چرا که اعلام حکومت مستقل نمود و سلیمانیه را پایتخت خود قرار داد. و اقدام به تشکیل کابینه کرد. در کربلا از هشت وزیر بر کرد نمود و یک ماه بعد خود را سلطان خواند. هرچمی باز مینه سبز و یک دایره قرمز که یک هلال سفید در وسط آن قرار داشت، را به عنوان پرچم کردستان برافراشت. همچنین اقدام به نشر یک تمبر پستی و مالیاتی که روی آن "حکومت کردستان جنوبی" نوشته بود و تصویر دو خنجر متقاطع کردی بر آن نقش بسته بود، نمود. فشارها و اقدامات شیخ محمود، انگلستان را بر آن داشت که در سال ۱۹۲۳ اقدام به بمباران سلیمانیه نماید و شیخ محمود مجبور گردید سلیمانیه را ترک کرد و در نزدیکیهای مرز ایران مستقر گردید. سپس از چندی شیخ محمود دوباره به سلیمانیه برگشت. تا اینکه انگلیسها در خرداد سال ۱۹۲۴ سلیمانیه را بمباران کردند و در تیرماه پس از جنگ سختی علیه مقاومت شیخ محمود سلیمانیه را تخریب نمودند. شیخ محمود به برزنجه و از آنجا دوباره به نزدیکی مرز ایران رفت و به جنگپاران تیزانی پرداخت. در تابستان بعد نیروهای عراقی با پشتیبانی نیروی هواشی انگلیس، به شیخ محمود حمله کردند و او مجبور به عقب نشینی به منطقه مریوان در خاکی ایران گردید.

پس از الحاق موصل به عراق در سالهای ۱۹۲۶-۱۹۲۷ احساسات ناسیونالیستی در بین کردها اوج تازه ای گرفت و جمعیت های کردی زیادی به وجود آمدند که برای ایجاد یک حکومت مستقل کرد، فعالیت میکردند. مانند جمعیت ادبی کردستان (زانتی کوردستان)، در موصل یک جمعیت مخفی به نام "پیشکوه تن" (ترقی) توسط پلیس کشف گردید و متلاشی شد. و لاسی بلافاصله تجدید سازمان کرد و به ایجاد ارتباط بین همه گروههای کسری پرداخت. در این میان شیخ محمود با تمام این جریانها در ارتباط قرار داشت. فشار انگلیس به ایران از یک سو و نارضایتی بودن دولت ایران از شیخ محمود بدلیل همکاری با عشا بر شورش در ایران باعث گردید که شیخ محمود تحت فشار ایران قرار گیرد و بلاخره در سال ۱۹۲۷ بارزیم عراق از در مذاکره درآمد و به عراق برگشت و در منطقه ای دور از کردستان اقامت گزید.

شیخ محمود یکبار دیگر در پائیز ۱۹۳۰ سربه شورش برداشت و شهر "پنجوبین" را مورد حمله قرار داد و ولی موفقیت چندانی بدست نیاورد و مجبوراً در سال ۱۹۳۱ از طریق مرز مریوان به ایران رفت. در ایران نیز سخت تحت تعقیب قرار گرفت و برای بار دوم بارزیم عراق وارد

از بدو تا سپس کشور عراق تاکنون کردهای مقیم این کشور با حکومتهای عراق درگیر جنگ بوده اند و شعله های جنبش حق طلبانه ملت کرد در این کشور فروزان بوده است.

شورش شیخ محمود برزنجی - در سال ۱۹۱۸ یعنی آخرین سال جنگ بین الملل اول، شهر کرکوک و سلیمانیه توسط نیروهای انگلیسی اشغال گردید. ولی در شرایط جنگی آن زمان انگلستان نمی توانست در آنجا مستقر گردد. لذا حکومت سلیمانیه را به شیخ محمود برزنجی واگذار کرد. شیخ محمود مردی جنگجو و شجاع از سادات برزنجیه بود، انگلستان در آن زمان بر این نظر بود که مناطقی که در کردستان جنوبی تحت سرپرستی شیخ محمود بصورت یک ایالت خودمختار اداره شود، به شرط آنکه تحت نظارت کامل بریتانیا باشد، و به همین دلیل مداخلات زیادی در امور منطقه خود مختار شیخ محمود به عمل می آورد. این مداخلات انگلیس، شیخ محمود را به این نتیجه رسانید که سازش با انگلیس را غیر ممکن تلقی کرد. و در اوایل سال ۱۹۱۹ شیخ محمود رسماً اعلام استقلال نمود و جعفر خان اورامی در کردستان ایران نیز از آن پشتیبانی به عمل آورد. شیخ محمود نیروهای انگلیس را از سلیمانیه بیرون راند و شهر حلبچه را نیز اشغال نمود. بعد از این قضیه انگلیسها یک لشکر مجهز به طرف قرارگاه شیخ محمود روانه کردند. شیخ محمود بانیروئی در حدود ۵۰۰ مرد جنگی در تنگه "بازیان" به مقابله آنها شتافت. در این درگیری شیخ محمود زخمی شد و به هندوستان تبعید گردید. و سلیمانیه دوباره به تصرف نیروهای انگلیس درآمد. در ۲۳ اوت ۱۹۲۱ انگلیسها در پی یک فرماندوم ساختگی فیصل را پادشاه کشور عراق نامیدند و سعی در ضمیمه ایالات کرد نشین به حکومت فیصل نمودند. ولی اگر چه مسئله استقلال کردستان در این زمان با توجه به شرایط جهانی منتفی گردیده بود، لذا ایالت خودمختار کردستان در چهار چوب کشور پادشاهی عراق تا سالهای ۱۹۲۵-۲۶ همچنان وجود داشتند.

در این سالها حکومت آنتاتورک همزمان با تثبیت هر چه بیشتر خود بر انگلستان فشار وارد می آورد که مناطقی که در نشین را مجدداً به ترکیه ملحق نماید. و در پی این سیاست عده ای سرباز را برای تصرف "رواندوز" روانه کرد. این عمل باعث حرکتهاش در میان عشا بر کرد گردید که انگلستان برای سرکوب آن به بمباران "رواندوز" اقدام کرد. یکسال بعد تر که یک افسر جوان معروف به "اوزدمیر" را به طرف "رواندوز" روانه کرد و این افسر توانست با کمک کردها و باتوسل به جنگ چریکی در مدت کوتاهی "رواندوز" و "رانیه" را به تصرف در آورد و با اتکا به نیروی جنگنده کرد که اینک با او همکاری میکردند و از طرف "گوی سنجاق" به طرف سلیمانیه پیشروی نماید. تا جائیکه انگلیسها با عجله اقدام به تخلیه سلیمانیه نمودند. در پی این مسائل انگلیسها بر آن شدند که

که مذاکراتی بین شیخ احمد و مقامات انگلیسی صورت گیرد و آتش بس اعلام گردد. اما نیروهای عراقی از این فرصت بدست آمده استفاده کرده و به تقویت خود پرداختند و دوباره در اوایل خرداد به کمک افسران و نیروی هوایی انگلیسی حمله شدیدی را شروع نمودند. در این نبرد نیروی هوایی انگلیس در مسدود کوتاهی ۷۹ دهکده و ۱۳۶۵ خانه را ویران نمود. تعداد زیادی را به قتل رسانید و بالاخره شیخ احمد و جمعی از یارانش از مرز ترکیه گذشته و خود را تسلیم مقامات ترکیه نمودند. و به این ترتیب این آخرین قیام مکردها پیش از جنگ جهانی دوم نیز با شکست رو بر و گردید.

در سال ۱۹۲۲ شیخ احمد و دو برادر کوچکترش ملامصطفی و شیخ صدیق با گروهی از یارانش به عراق برگشتند و جنگ پارتیزانی جدیدی را علیه رژیم عراق شروع نمودند. در سال ۱۹۲۳ تنها یکسال بعد با یک نیروی ۳۰۰ نفری از پیشمرگان کارآموزده، آنچنان حملاتی را بر علیه نیروهای رژیم تدارک دیدند و چنان ضرباتی بر پیکر ماشین نظامی عراق وارد کردند که ملک فیصل شخصاً بوسیله سفیر ترکیه در بغداد، از دولت ترکیه برای سرکوبی جنبش بارزانیها مساعدت طلبید. ولی آخر الامر در بهار سال بعد، شیخ احمد و برادرانش از جمله ملامصطفی به همراه حدود هشتاد نفر خود را به رژیم عراق تسلیم نمودند و ابتدا به ناصریه و سپس سلیمانیه تبعید گردیدند مدت تبعید بارزانیها یازده سال بطول انجامید که ۷ سال آن در سلیمانیه سپری شد. در طی مدتی که شیخ احمد و ملامصطفی در تبعید بسر می بردند، دولت عراق کلیه منطقه بارزان را خلع سلاح نمود.

از بدو پیدایش کشور عراق تا کنون روابط کردها با دولت های عراق همیشه در مرز جنگ و صلح قرار داشته. در سال ۱۹۲۷ در سلیمانیه شورش برپا گردید که به زودی سرکوب گردید و افراد زیادی دستگیر گردیدند. در همین سال یک ژنرال کرد به نام "بکر صدقی" دست به کودتای نظامی زد که موفق نگردید و یک سال بعد به قتل رسید.

پس از اینکه رشیدگیلانی عراقی را بر علیه انگلستان شورانید، این حرکت رشیدگیلانی در سال ۱۹۲۲ امکانی به ملامصطفی داد که بتواند به منطقه بارزان بگریزد و با گردآوری سلاح جنگی علیه دولت آغاز نماید. رهبران حزب "هیوا" که در زمان تبعید ملامصطفی به سلیمانیه با او آشنا گردیده بودند، اینبار از حرکت مسلحانه ملامصطفی حمایت جدی به عمل آوردند. این حمایت برای گسترش جنبش منطقه بارزان بسیار موثر واقع شد. و نیز وجود افسران کرد وابسته به حزب "هیوا" در ارتش عراق، در تقویت موقعیت ملامصطفی تأثیر بسزائی داشت. شورش منطقه بارزان هر روز اوج و گسترش تازه ای می یافت. این امر موجب نگرانی دولت عراق و انگلیس گردید و در صدد سرکوب جنبش که دیگر اکنون در سراسر کردستان گسترش یافته بود، برآمدند. ارتش عراق با همه تجهیزات و با کمک نیروی هوایی و سایر ادوات جنگی بریتانیا و نیز با در خدمت گرفتن جاشهای "زبباری"، "وشیوخ"، "سورچی" نبرد سختی را علیه جنبش سازمان داد که طی یک رشته درگیریهای مداوم و شدید که همراه بود با بمباران روزمره و مدام مناطق مسکونی و مواضع پیشمرگان توسط ۲۵ فروند هواپیمای انگلیسی، عاقبت توانستند نیروهای جنبش را به شکست و عقب نشینی وادارند و بدین صورت ملامصطفی و نیروهایش در حالیکه از زمین و آسمان بسر رویشان گلوله می بارید از منطقه "کله شین" وارد خاک ایران گردیدند و از طرف کردهای ایران و جمهوری تازه تاسیس مهاباد مورد استقبال گرم قرار گرفتند.

با شکست جمهوری مهاباد در ایران ملامصطفی برای روشن کردن وضع خویش به تهران رفت و با حکومت ایران به مذاکره پرداخت ولی حکومت ایران دوشرط به ملامصطفی پیشنها نمود و گفت در صورت نپذیرفتن این دو شرط باید خاک ایران را ترک نمایند؛ اول اینکه اگر بارزانیها بخواهند در ایران بمانند باید کلیه اسلحه های خود را تحویل دهند و از منطقه کردستان به جایی که دولت برای آنان در نظر گرفته برود. دوم اینکه دولت ایران فقط از افرادی

مذاکره کردید و به نام صریح تبعید شد. یکبار دیگر در سال ۱۹۴۰ در اوضاع جنگ جهانی دوم به سلیمانیه برگشت و اقداماتی به عمل آورد ولی موفقیتی بدست نیاورد و بالاخره در بهار سال ۱۹۵۶ در بیمارستانی در بغداد درگذشت.

قیام بارزانیها

بارزانیها همزمانی سلحشور و جنگجوی با شند که در استان اربیل واقع در منطقه کوهستانی مجاور مرز ترکیه و ایران سکونت دارند. عشیره بارزانی از طریق دامداری امرار معاش می نمایند و این عشیره بدلیل حرکت دائم در کوهستانها بدنبال گله های خود، مردمانی مقاوم، پورزیده و جنگجو بارآمده اند و بهمین جهت نیز در تیراندازی و راهپیمائی در کوهها از مهارت و ورزیدگی خاصی برخوردارند.

پس از اینکه در سال ۱۹۰۹ "ترکهای جوان" در ترکیه بقدرت رسیدند فعالیت جمعیت های کردی را ممنوع اعلام داشتند و کردها را تحت فشار قرار دادند بر اثر اعمال این اجحافات بود که اولین حرکت عشیره بارزان که میتوان از آن به عنوان یک قیام ملی نام برد، به رهبری شیخ عبدالسلام برادر بزرگتر ملامصطفی بارزانی، بر علیه حکومت مرکزی صورت گرفت. در مرحله نخست شروع این حرکت، نیروهای عثمانی که برای سرکوب به منطقه بارزان اعزام گردیده بودند به سختی شکست خوردند و متدریج دامنه قیام گسترش پیدا کرد و تا "بتلیس" سرایت نمود. ولی در سال ۱۹۱۰ نیروهای عثمانی از منطقه رفتند، و منطقه بارزان نیز آرام گشت. سه سال بعد در سال ۱۹۱۳ یک سلسله دستگیریها از طرف حکومت آغاز گردید و شیخ عبدالسلام پیش از دستگیری به ایران گریخت و در منطقه ایل "شکاک" باحیله توسط شخصی دستگیر و به حکومت عثمانی تحویل داده شد و در سال ۱۹۱۴ به دارآویخته شد.

هنگامیکه قیام آزارات در ترکیه به سال ۱۹۲۰ شروع گردید، از طرف شیخ احمد بارزانی برادر دیگر ملامصطفی مورد حمایت قرار گرفت و شیخ احمد ۲۰۰ تن از افراد جنگجوی بارزان را به یاری قیام کنندگان به ترکیه اعزام داشت. دولت ترکیه در مورد این اقدام به سفیر انگلستان در ترکیه اعتراض نمود پس از مدتی برای بار دیگر دسته دیگری از افراد بارزان توسط شیخ احمد به ترکیه فرستاده شدند که در مرز ترکیه به تمرکز نیروهای ترک برخورد کردند که به علت کثرت نیروهای ترکیه نتوانستند به قیام آزارات بپیوندند و در گسترش جنبش در آن منطقه کمک نمایند. لیکن پس از شکست جنبش آزارات عده ای از کردها از مرز ترکیه گذشته و در منطقه بارزان گردیدند و در نزد شیخ احمد پناه گرفتند. دولت ترکیه از دولت عراق اجازه ورود به خاک عراق را برای تعقیب کردها، تقاضا نمود که مورد قبول واقع نشد. در عوض یکسال بعد دولت عراق خود برای سرکوب شیخ احمد ارتش خود را به منطقه بارزان روانه کرد. این حمله که در بهار سال ۱۹۲۱ صورت گرفت، در بر خور دبانیر و های شیخ احمد به سختی شکست خورد. بعد از این شکست منطقه بارزان توسط انگلستان به سختی بمباران گردید. در اواسط زمستان همین سال یکبار دیگر دولت عراق با حمایت انگلستان مجدداً به منطقه بارزان لشکر کشید ولی این بار نیز از نیروهای شیخ احمد شکست خورد و بالاخره در اواخر اسفندماه همین سال نیروهای عراقی با تجهیزات و نفرات فراوان به پشتیبانی نیروی هوایی انگلیس حمله وسیعی را به منطقه آغاز نمودند. در این جنگ نیروهای عراقی زیر حمایت نیروی هوایی انگلیس وارد "شیروان" گردیدند و بارزانیها در این نبرد قهرمانانه جنگیدند، و تلفات زیادی به نیروهای عراقی وارد ساختند. ولی زیر فشار شدید نیروی هوایی انگلیس و ارتش عراق، دست به عقب نشینی زدند تا اینکه در اواخر فروردین ماه نیروهای دولتی توانستند وستسای "بارزان" را به تصرف در آورند. ولی عملیات چریکی بارزانیها همچنان بشدت ادامه داشت و دولت انگلیس نیز در حمایت از ارتش عراق مرتب اقدام به بمباران مواضع نیروهای شیخ احمد می نمود تا اینکه یک هواپیمای انگلیسی سقوط کرد و در نشینان آن به اسارت بارزانیها درآمد و این واقعه موجب شد

پیاده نظام، ۶۰۰ تانک مدرن و چند اسکا در آن هواپیماهای میگه ۲۲ و بمب افکن توپولف بر علیه این مردم ستم دیده شرکت داشتند، ولی با تمام این وجود پیشمرگان قهرمانانه مقاومت میکرند و با ضربات کاری خود تاب مقاومت را از مردوران عراقی گرفته بودند. ولی در این شرایط که جنبش کردستان در اوج قدرت خود قرار داشت، در پی قرار داد الجزایر، ملامحطفی به تهران رفت و بعد از برکشت، در جلسه ای در منطقه "بالک" در روز ۱۳/۲/۱۹۷۵، شکست جنبش را اعلام نمود و گفت یا تسلیم به عراق یا پناهنده شدن به ایران. ولی عده ای شق سوم را قبول داشتند مانند وادامه جنگ. اما ملامحطفی تصمیم خود را گرفته بود و آتش بس را در سراسر جبهه اعلام نمود و شخصاً به کار جنبش پایان داد. این خبر از خبر گزارهای جهان پخش گردید، جالب است که تا این زمان رژیم عراق نتوانسته بود به هیچ یک از نقاط استراتژیک دست بیاورد. این شکست برای ملت کرد بسیار دردناک نبود، حلقی که خود را در این زمان در اوج قدرت میدید به راستی که برایش شکست آنهم به این گونه قابل تصور نبود.

نزدیک به ۱۰۰ هزار پیشمرگه با فرماندهان شان یا خود را به دولت عراق تسلیم کرد و دوباره ایران پناهنده شدند، تعداد زیادی از پیشمرگان اقدام به خودکشی کردند، تعدادی روانی گردیده و آوارها گویا گشتند، نزدیک به ۵۰۰ هزار نفر از زن و بچه آوارها گردیدند، و بدین ترتیب تراژی غم انگیز دیگری بر تارک جنبش کردستان در تاریخ وار دگر دید. و بدینسان جنبش ۱۴ ساله پایان یافت، ولی اینهم آخر کار نبود.

فقط پس از مدتی کوتاه سازمان جدیدی در کردستان عراق شکل گرفت که اکنون رهبری بخش عمده مبارز و جنبش را در کردستان به عهده دارد. سپس از شکست ۱۹۷۵ بخشی از کارهای برجسته و قدیمی جنبش مانند ابراهیم احمد و جلال طالبانی برای ادامه مبارزه و رهبری جنبش خلق کرد اقدام به تاسیس اتحادیه میهنی نمودند، اتحادیه میهنی کردستان در تاریخ ۱/۶/۱۹۷۵ رسماً موجودیت خود را اعلام نمود و فعالیت خویش را آغاز کرد. اتحادیه میهنی کردستان در ابتدا تشکیل شده بود از اتحاد "کومه له مارکسیست، لنینیست" (که این سازمان در کنگره ۱۹۸۰ نام خود را به کومه له رنجبران تغییر داد) و "جنبش انقلابی سوسیالیست کردستان" و "هل گشتی" (خط عمومی) در سپتامبر ۱۹۸۲ "جنبش انقلابی سوسیالیست کردستان" و "هل گشتی" یکی شدند و "اتحادیه انقلابیون کردستان" را تشکیل دادند و در حال حاضر اتحادیه میهنی کردستان از "کومه له رنجبران" و "اتحاد انقلابیون کردستان" تشکیل گردیده است. اتحادیه میهنی پس از تشکیل خود فعالیتهاش را گسترش داد و در درون کردستان آغاز به عملیات مسلحانه نمود. پس از شروع جنگ ایران و عراق، اتحادیه میهنی با استفاده از شرایط بوجود آمده دامنه تعرفات خود را هر چه بیشتر گسترده تر نمود و توانست بخش وسیعی از خاک کردستان را آزاد نماید، دولت عراق که از طرفی درگیر جنگ با رژیم ایران بود برای اینکه بتواند خیال خود را از جانب کردستان راحت نماید و در ضمن نیروی عظیمی را که درگیر در جنگ در کردستان نموده است، آزاد نماید در جنگ علیه ایران بکار گیرد، در سال ۱۹۸۳ با اتحادیه میهنی وارد مذاکره گردید و پس از چندین مذاکره به نتیجه نرسید، در زمستان سال ۱۹۸۴ جنگ دوباره آغاز گردید و همچنان ادامه داشت تا اینکه در تابستان ۱۹۸۸ بعد از آتش بس بین ایران و عراق، رژیم عراق با استفاده از تمامی امکانات و گسیل نیروهای زیادی از جبهه های جنگ ایران و عراق، به کردستان و استفاده از بمب شیمیائی و سلاحهای مدرن دیگر، توانست آخرین مناطق آزاد را نیز اشغال نماید و پیشمرگان را تا پشت مرزها و در مناطق کردستان ایران به عقب نشینی وادارد.

جنگ خلیج و مسئله کردها

برای بررسی درست و دست یافتن به یک تجزیه و تحلیل همه جانبه از وضعیت کنونی جنبش کردستان در ابتدا می بایست به گذشته برگردیم و

از بارزانیها حمایت می کنند که سابقه محکومیت داشته یا تحت تعقیب می باشند و دیگر افراد بایده عراق بازگردند.

لامحطفی این شروط را نپذیرفت و بانبر و هایش خاک ایران را به سوی شمال کردستان و برای رسیدن به مرز شوروی ترک نمود و در نوآمری طوسی در کربلای زیبا دی بانبر و های عراق، ترکیه و ایران بالاخره توانستند از ورود ارس گذشته و وار د خاک شوروی شوند.

با انقلاب "تموز" ۱۹۵۸ در عراق، ملامحطفی و بارانش بعد از ۱۳ سال به عراق بازگشتند، انقلاب تموز توانست دگرگونی زیادی در زندگی ملت کرد ایجاد نماید، در قانون اساسی موقت حقوق ملت کرد تصریح شده بود، در این میان گروهها و سازمانهای کردی آزادی فعالیت بدست آورده بودند، در این زمان "پارت دمکرات کردستان عراق" در سراسر کردستان فعالیت چشمگیری را شروع نموده بود. جمهوری تازه تاسیس عراق در سازش با احزاب مترقی توانست با بگیر دو پایه های خود را مستحکم نماید، ولی چیزی از عمر جمهوری نگذشته بود که رژیم عبدالکریم قاسم در تابستان ۱۹۶۱ شروع به پایمال کردن حقوق کردها نموده و از این پس بود که ملامحطفی و "پارت دمکرات کردستان عراق" در مقابل رژیم عراق ایستادند و جنگ دوباره در کردستان آغاز گردید. اینبار جنگ کردستان از گسترش بسیار چشمگیری برخوردار بود، تمام مناطق کردستان به جنبش روی آورده بودند بخش عظیمی از خاک کردستان آزاد و تحت تسلط پیشمرگان قرار داشت، در این احوال که جنبش همچنان در اوج خود در کردستان ادامه داشت عبدالسلام عارف به کامرنگ فرورفت و عبدالرحمن عارف به جای وی نشست که او نیز دوام چندانی نیاورد و اینبار جناح تندرو حزب بعث در سال ۱۹۶۹ به حکومت رسید پس از ۹ سال جنگ مداوم و بی وقفه سران حکومت بعث به ناتوانی نیروی نظامی عراق در مقابل مقاومت و مبارزه پیشمرگان در مناطق کوهستانی واقف گردیدند، و در یازده مارس ۱۹۷۰ پس از مذاکرات، یک قرار داد بین طرفین به امضا رسید که در آن حق خودمختاری برای کردستان به رسمیت شناخته شده بود و قرار بر آن شد که مفاد قرار داد طی چهار سال آینده در کردستان به اجرا آید، پنج وزیر کرد نیز وارد کابینه گردیدند و قانون اساسی جدید تصویب گردید که در آن به رسمیت شناختن حقوق ملت کرد تصریح گردیده بود.

بعد از چهار سال سرانجام پس از بحث ها و مذاکرات زیاد در یازده مارس ۱۹۷۴ حکومت عراق با انتشار بیانیه ای وضع خود را در مقابل کردها روشن نمود و تنها حق یک نیمه خودمختاری ظاهری برای کردها قائل گردید و در عوض خواستار خلع سلاح کردها و تسلیم مواضع تحت تسلط آنان گردید، این طرح به گونه ای بود که عملاً کردها به وضعی برمیگشتند که در زمان نوری سعید داشتند، علاوه بر آن در طرح مزبور، مسئله مهمی چون کرکوک هم حل نشده باقی مانده بود، این طرح دولت بغداد دبر مبنای توافقهای قبلی نبود فقط التیماتومی بود که در پیش روی کردها دوره ای گذاشت یا تسلیم با جنگ، اینبار نیز کردها جنگ را برگزیدند، هیئت نمایندگان "پارت دمکرات کردستان" در بغداد هیچگونه نظری نسبت به طرح اعلام نکرد و فقط پیشنهاد نمود که اجرای این طرح در مناطق کردستان به تعویق افتد، پس از این موضوع چهار وزیر کرد دست خود را ترک نمودند و به کردستان رهسپار گردیدند.

این زمان اکثر مناطق کردستان تحت تسلط پارت دمکرات قرار داشت، پارت دمکرات با استفاده از شرایط آتش بس توانسته بود مواضع خود را تقویت نماید و موقعیت مواضع خود را آنچنان مستحکم کرده بود که ویران کردن آن به سادگی امکان پذیر نبود. جنگ بار دیگر با حمله ارتش عراق در مارس ۱۹۷۴ به مناطق آزاد کردستان، آغاز گردید، جنگی سخت و نابرابر، رژیم عراق با زرادخانه عظیمی از هواپیما و توپ و تانک به مردم کردستان حمله ور گردید و از هیچ جنایتی دریغ نرورزید. خانه و کاشانه مردم و مدارس همه و همه زیر بمباران وحشیانه ویران گردیدند، در بمباران "قلا دیزه" ۱۶۵ کسودک دستانی در اثر بمباران در کلاس درس کشته شدند، در این حمله هفت لشکر

واشغال آن کشور، این فرصت را برای آمریکا فراهم نمود که بتواند برتری خود را به رقیبان حقیقه کند. آمریکا در جنگ خلیج توانست از یک سو به کشورهای اروپایی و ژاپن بپیماند که امنیت سرمایه جهانی هنوز هم در گرو قدرت نظامی آمریکا است و نیز به آنان نشان داد که امنیت تولید و صدور نفت در خلیج فارس وابسته به قدرت آمریکا است و نیز توانست به آنان نشان دهد که از طریق دارا بودن قدرت کنترل بر منابع نفتی خلیج فارس و تعیین قیمت و سطح تولید، نبض رشد اقتصادی آنان را در دست دارد و نیز قدرت ایجاد نوسان در اقتصاد دویاز آنان را درامی باشد. و از سوی دیگر بعد از جنگ خلیج با بستن قرار داد هاشی توانست بازار بزرگی در منطقه برای فروش تولیدات نظامی و غیر نظامی و نیز سرمایه گذاری های مالی، خود بدست آورد که این به لحاظ اقتصادی میتواند در تقویت موضع برتر آمریکا، هر چند در کوتاه مدت کم نماید.

آمریکا در پی چنین اهدافی از فرمتی که اشغال کویت برایش فراهم نموده بود به بهترین وجه استفاده و جنگ خلیج را به هزینه کشورهای اروپایی آغاز نمود.

چنانکه در بالا اشاره شد فتن شاه به عنوان حافظ منافع آمریکا در منطقه و ژاندارم خلیج، خلا قدرتی در حوزه خلیج فارس بوجود آمد که دامه سیاستهای دو کشور ایران و عراق برای پر کردن این خلا، قدرت به نفع خویش منجر به جنگ هشت ساله ای گردید که موجب کشته شدن صدها هزار انسان و میلیونها زخمی و آواره، گردید. بخش وسیعی از شهرهای مرزی دو کشور ویران گردید و فشار هزینه های جنگی بر دوش حمتکشان دو کشور سرشکن شد و هر چه بیشتر بر فقر و فلاکت آنان افزود. از طرفی اگر چه این جنگ به قیمت از دست دادن جان صدها هزار انسان و خانه خرابی میلیونها نفر تمام شد، ولی رژیم عراق در طی این جنگ توانست توان نظامی خود را در سطح بالایی افزایش دهد، و ارتش خود را که در طی ۸ سال جنگ آبدیده و کار آزموده گشته بود به قویترین ارتشهای منطقه که مجهز به سلاحهای مدرن نظامی باشد، تبدیل نماید. صدام حسین پس از اتمام جنگ ۸ ساله رسمت از پیروزیهای نظامی در جبهه ها و با توجه به قدرت نظامی، رویای آفاقی منطقه را در سر می پروراند. صدام برای تحقق بخشیدن به این سن رویای شوم و نیز از طرفی برای سرپوش گذاشتن به بحران مالی ای که در اثر مخارج ناشی از جنگ گریبانش را گرفته بود، بر آن شد که اعمال آفاقیش را به حکومتهای منطقه تحمیل نماید و نیز از بازار داخ و امپاشی که از کویست و کشورهای عربی در طی جنگ دریافت کرده بود، سرباز زد، در راستای این سیاست بود که در پی یک التیما تو م کوتاه، حمله به کویت را آغاز نمود و در طی مدت چند ساعت تمام خاک کویت را اشغال کرد، و امیر کویت را به قرار واداشت.

این ماجرا جوشی صدام همانطور که در بالا گفته شد، بهترین زمینه را برای آمریکا فراهم نمود که در مقابل هم پیمانانش، موضع قدرت خود را که بنا به مجموعه دلایلی که در بالا گفته شد، رویه افول نهاده بود، حفظ نماید. و از سوی آمریکا در شرایط کنونی و با توجه به وضعیت خاور میانه و بحران حکومتی که وجود دارد، خواستار توازن قوای نسبی میان کشورهای حوزه خلیج فارس می باشد و طبیعتاً این حرکت صدام در تناقض با این سیاست آمریکا قرار داشت و موجبات دامن زدن به بحران تازه ای را در منطقه خلیج میتوانست، فراهم نماید. و از سوی دیگر آمریکا میخواست با گوشمالی دادن دیکتاتور خیره سر، از حکومتهای دیگر منطقه نیز زهر چشمی گرفته باشد. و چنین بود که "نظم نوین" آقای بوش با ریختن هزاران تن بمب ناپالم بر روی مردم غیر نظامی و بی دفاع بغداد آغاز گردید. در طی چند روز آمریکا عراق را به جهنمی سوزان برای مردمز حمتکش این کشور تبدیل نمود. کشتار و جنایت را در جنگ غایتی نبود. هزاران هزار انسان توسط هواپیماهای آمریکایی قربانی "نظم نوین" گردیدند. جت های جنگنده آمریکایی چون هیولا ی مرگ، خانه و کاشانه مردم را در هم می کوبیدند و زن و کودک و پیر و جوان را به کام نیستی فرو می بردند. آمریکایی چند روز جنگ توانست ارتش صدام را در هم بکوبد، و بیشتر توان

نگاهی به چگونگی اوضاع منطقه و سیاست امپریالیستها و موقعیت کنونی امپریالیسم آمریکا در مقابل هم پیمانانش، ببینیم.

کاملاً قابل درک است که منطقه خاور میانه به لحاظ دارا بودن منابع سرشار نفت و تا همین کننده اصلی در مدیالای از نفت مور دنیا ز کشورهای امپریالیستی و با بر خور داری از منابع غنی زیر زمینی، منبع تامین نیروی کار ارزان، و دارا بود اهمیت ویژه استراتژیک در رابطه با صفا آرائی دویلوك " شرق " و غرب، همیشه یکی از با اهمیت ترین مناطق برای امپریالیستها به شمار می آمده. در سالهای پس از جنگ جهانی دوم، امپریالیسم آمریکا بعنوان سردمدار امپریالیستها محافظ منافع سرمایه جهانی در منطقه جایگزین امپریالیسم فر توت انگلیس گردید. آمریکا توانست با تحت حمایت قرار دادن رژیمهای طرفدار خود در منطقه سلطه بلا منازع خویش را بر خلیج فارس و خاور میانه اعمال نماید و با تضمین ثبات در منطقه منافع سرمایه جهانی را بیش از پیش تامین نماید. در این میان رژیم شاه از موقعیت بهتری برای آمریکا در منطقه بر خور دار بود و به عنوان ژاندارم خلیج، نقش حافظ منافع امپریالیسم و تامین کننده ثبات مورد دلخواه آمریکا را در منطقه ایفا می نمود. بدنبال قیام شکوهمند پهن ماه در سال ۱۳۵۷ و سرنگونی رژیم شاه، منطقه بایک خلا، قدرت رو بر و گردید. در این میان هر یک از کشورهای منطقه سعی در پر کردن این خلا، به نفع خویش می کردند. از این بین رژیم عراق و جمهوری اسلامی به عنوان دور رژیم قدرتمند در منطقه، کوششهای فراوانی را برای بدست آوردن موقعیت برتر در منطقه بکار بردند و هر یک سعی نمود این خلا، قدرت را به نفع خویش پر کنند و آفاقی منطقه را به خود اختصاص دهد. که این سیاست در ادامه خود منجر به جنگ هشت ساله میان ایران و عراق گردید.

از طرفی نیز شوروی و امپریالیستهای اروپایی و ژاپن نیز برای بدست آوردن منافع بیشتر و گسترش مواضع و نفوذ خود، در خلیج فارس کوشیده و سعی نموده اند که جای پای محکم در منطقه خاور میانه و خلیج فارس برای خود بدست آورند. این عمل بنوبه خود تعریف منافع آمریکا در منطقه بوده است.

موقعیت امپریالیسم آمریکا به عنوان قدرت برتر جهانی، از دهه ۱۹۷۰ به بعد، به تدریج در مقابل امپریالیسمهای اروپایی و ژاپن، ضعیف تر گردید. رشد اقتصادی و مالی این کشورها سبب گردیده که بازار مشترک (اروپا - ژاپن) به عنوان یک نیروی اقتصادی قوی خود را در مقابل آمریکا مطرح نماید. ایسن کشورهای با توجه به وضعیت اقتصادی و سیاسی خویش دیگر نمی خواستند قدرت برتر بودن آمریکا را در جهان بپذیرند. این روند قدرت گیری اقتصادی مشترک (اروپا - ژاپن) همچنان در حال رشد بود که تحولات چند ساله اخیر در سطح جهان و چرخشها و تغییرات و فروپاشی کشورهای " بلوک شرق " روند قدرت گیری این کشورها را در مقابل آمریکا هر چه سریعتر نمود. و چشم انداز ضعیف تر شدن و از دست دادن موقعیت سرکردگی امپریالیستها را، در مقابل چشمان آمریکا، ترسیم نمود. زیرا با فروپاشی " بلوک شرق " و روند یک قطبی شدن جهان، موردی برای نیاز مند بودن اروپا و ژاپن به قدرت نظامی آمریکا، دیگر وجود نداشت. تحولات اروپای شرقی، و نیز وحدت اروپا در سال ۹۲، همراه است با پیدایش بازارهای جدید برای صنایع و تکنولوژی پیشرفته امپریالیستهای اروپایی و ژاپن و این مسئله در آینده جایی برای صادرات آمریکا باقی نخواهد گذاشت. از طرفی نیز پایان یافتن دوران جنگ سرد چشم انداز روشنی برای فروش تولیدات نظامی آمریکا، ترسیم نمی نماید. و این مسائل قدرت اقتصادی او را در مقابل قدرت اقتصادی اروپا و ژاپن کاهش خواهد داد. همه این عوامل و دلایل چند دیگری در همین زمینه، باعث گردید که آمریکا برای تقویت موقعیت ضعیف گشته خود و برای ابقای خود در مقام سرکرده امپریالیستها، در شرایطی هم که چشم انداز برتری قدرت را از طریق اقتصادی در مقابل رقیبان از دست داده بود، احتیاج به اقداماتی داشت که بتواند به شکلی به رقیبان نشان دهد که هنوز به قدرت آمریکا برای حفظ امنیت سرمایه جهانی احتیاج دارند، و ماجرا جوشی صدام حسین و حمله نا بخر دانه آن به کویت

هیچگونه امکانی در سوز و سرما و با دیوار آن آواره‌ی گوه‌ها و دره‌ها شدند.

آمریکا و هم‌پیمانانش که با سکوت خود عملاً دست دیکتاتور خیره سر را باز گذاشتند، تا این همه جنایت را بی‌افزایند، امروز دلسوز و حامی ملت کردگشته و در غم و گریبان چاک می‌کنند. ویسار تاب‌ناک و البته توسط هلی کوپتیر از آسمان، ندادی انسان دوستی سر میدهند در حالیکه حقیقت این است که آمریکا از این همه سنگ انسان دوستی به سینه‌زدن اهداف شوم و ضد انسانی خویش را دنبال می‌نماید. آمریکا و هم‌پالکیهایش با این همه تبلیغات بشر دوستانه که در حوز و حوش مسئله آوارگان کرد را انداخته‌اند، در درجه اول می‌خواهند مسئله جنبش خلق کرد در انتهای عنوان یک مسئله انسانی در اذهان مسردم جهان، مطرح نمایند و جنبه سیاسی جنبش ملت کرد را از نظر هاپنهان بیدارند در حالیکه بعداً سیاسی مسئله‌ی ملت کرد جنبه سیاسی آن است که باید اذهان عمومی جهان را به آن توجه داد. از طرف دیگر آمریکا می‌خواهد با راه‌انداختن تبلیغات وسیع حول آوارگان کرد، جنایات چندی پیش خود را در حق مردم عراق و فروریختن هزاران تن بمب بر سر آن مردم زحمتکش و کشتار مدهزار انسان بی‌گناه را پوشانی کند و افکار عمومی را از جنایات خویش در خلیج فارس منحرف سازد. از سوی دیگر می‌خواهد با توسل به بهانه ایجاد مکان امن برای کردهای آواره و وزیر لوی دفاع از امنیت جانی مردم آواره کرد، حضور نظامی خود را در منطقه توجیح نماید. ولی کیست که نداند تمامی بمبهای شیمیائی فسفری و ناپالم که بر سر ملت کرد ریخته می‌شود، توسط همین سردمداران "نظم‌نوین" و هم‌پالکیهای اروپائیش، در اختیار صدام قرار گرفته‌می‌گیرد. فقط کافی است نگاهی به آمار فروش اسلحه توسط همین "انسان‌دستان" به رژیم صدام بیندازیم! آنوقت روشن خواهد شد که دست این آقایان "انسان‌دوست" تا کجا به خون ملت کرد آغشته است. با این اوصاف جادار دکه‌ها از آقایان سوسیال - دمکرات پرسید، آیا بورژوازی دمکرات است و مترقی؟ اگر چنین است مسئول این همه جنایات و کشتار و فقر و گرسنگی در گستره کره زمین چه کیست؟ بله آقایان ما هم قبول داریم که در کشورهای امپریالیستی آنقدر آزادی وجود دارد که شاه‌ها چه دلتان می‌خواهند شخوار کنید. اما کافی است که فقط برای یکسروز، همین امپریالیست‌ها، همین بورژوازی "دمکرات" شما، که کشورشان مه‌سند آزادیست، دست از غارت و چپاول کشورهای دیگر جهان و استثمار زحمتکشان بردارند، آنگاه شما به عینه "دمکرات" منشی بورژوازی را تجربه خواهید کرد. مگر چه امروز صدام حسین به پای میز مذاکره بار هبران جنبش کشیده شده است، ولی واقعیت این است که شرایط کنونی هیچ راه دیگری برای صدام باقی نگذاشته چرا که، اولاً امروز صدام در موقعیت ضعیف قرار دارد و بی‌حسب و اقتصادی ژرفی دامن گیر رژیم می‌باشد، و اوضاع مملکتش نابسامان است. دوماً به لحاظ نظامی با متحمل شدن ضربات فراوانی در جنگ خلیج و نیز از دست دادن بخش عظیمی از تأسیسات نظامی خود که در کردستان مستقر کرده بود، بسیار ضعیف گشته.

سوماً به لحاظ سیاسی در جهان از وضعیت خوبی برخوردار نیست و در افکار عمومی جهان افشاء شده و در جهان تقریباً منزوی می‌باشد.

از سوی دیگر جنبش ملت کرد در موضع قدرت و تعرض قرار دارد زیرا اگر چه مردم شهرها را تخلیه نموده اند ولی باید توجه داشت که تمامی مناطق کردستان به استثنای شهرها در کنترل نیروها و پیشمرگه قرار دارد و توان رزمی نیروی پیشمرگه اکنون به لحاظ نفرات و تجهیزات (با توجه به ضبط تمام ادوات نظامی موجود در پایگاه‌ها و پایگاه‌های متعدد واقع در کردستان) بسیار تقویت گردیده است و نیز نباید فراموش کرد که سیاست جهانی، سمت گیری در جهت تعدیل دیکتاتوری‌ها در کشورهای جهان می‌باشد. لذا با توجه به این شرایط این سؤال مطرح است که آیا مذاکره با صدام امر درستی می‌تواند باشد. به نظر "من" در درجه اول نباید فراموش کرد که مذاکره با ره‌خودی خودوفی نفسه نمی‌تواند نفسی کرد، ولی درست یا غلط و مثبت یا منفی بودن آن شرایط مشخص تعیین می‌نماید. واقعیت این است که در توان جنبش کردستان نیست که بتواند رژیم

رزمی او را از بین ببرد به طوری که در روزهای آخر جنگ از آن غول نظامی صدام که قویترین ارتش منطقه بشمار می‌رفت تنها اسکلت و کاریکاتوری باقی مانده بود. صدام، دیکتاتور خیره سر پس از شکست نظامی اقدام به عقب نشینی نمود اما این در شرایطی بود که بحران سراسر حکومتش را فرا گرفته بود و شیرازه کارهای مملکت از هم گسیخته بود. آمریکا این بار نمی‌خواست تنها به گوشمالی او اکتفا نماید و می‌رفت که او را از سر قدرت به زیر ببرد که ناگهان فریاد سرخ انقلاب از فراز قله‌های سراسر کردستان، آژیر خطر را در کاخ آقای بوش به صدا درآورد.

در یک چنین شرایطی، که صدام در وضعیت بسیار ضعیف قرار داشت و پایه‌های حکومتش به لرزه افتاده بود، و قدرت نظامی به میزان خیلی زیادی تحلیل رفته بود، توده‌های مردم عراق که سالیان سال استخوانهایشان زیر چکمه‌های دیکتاتوری خور دگر دیده بود، خشم‌آگین از این همه کشتار و خانه خرابی در جنگ ۸ ساله و خلیج، در شهرهای جنوبی عراق به خیابانها کشیده شدند، و برای مدت کوتاهی نیز کنترل برخی شهرها را بدست گرفتند و لسی پس از مدت کوتاهی توسط رژیم به وحشیانه ترین شکلی سرکوب گردیدند.

و اما جنبش خلق کرد با پیش آمدن شرایط ذکر شده، وارد مرحله جدیدی گردید جنبش عظیم توده‌ای همه شهرهای کردستان را در بر گرفت و گسترش زیادی یافت. سازمانهای سیاسی رهبری کننده جنبش، که پس از چند سال مبارزه خونین و قهرمانانه بالاخره در تابستان ۱۹۸۸ همچنانکه در بالا گفته شد به آن طرف مرزها رانده شده بودند، با پیش آمدن شرایط جدید که پی آمد جنگ خلیج و شکست صدام در برابر نیروهای چند ملیتی بود، پیشروی خود را آغاز نمودند و با حملات برق‌آسای خود در کوتاهترین مدت همه سرزمین کردستان (به استثنای موصل) را از لوث وجود اشغالگران پاک نمودند.

شهرها را به کمک مردم آزاد نمودند، همه پایگاه‌ها و پایگاه‌های نظامی را تسخیر نمودند و کلیه امکانات نظامی پایگاه‌ها و سازمانهای اداری را در اختیار خویش قرار دادند. در این میان چندین هزار نیروی نظامی عراق با همه تجهیزات به نیروهای جنبش پیوستند و برای اولین بار در تاریخ نیروهای پیشمرگه توانستند شهر کرکوک را آزاد نمایند. پیشروی و گسترش جنبش و شکست پیاپی نیروهای نظامی عراق، همزمان با گسترش ناآرامیها در شهرهای جنوبی عراق، چشم انداز سرنگونی صدام را ترسیم میکرد، و این امر امری بی‌الیه آمریکا را بر آن داشت که به یاری صدام بشتابد و پایه‌های لرزان حکومت او را از نسو مستحکم نماید چرا که آمریکا در مقطعی خواستار سرنگونی صدام بود، ولی این سرنگونی به هر شکلی برای آمریکائی توانست خوش آیند باشد مخصوصاً زمانی که پای جنبش و انقلاب توده‌ها در میان باشد و صحبت از حقوق پایمال گشته است. مگش و ملت در بنده میان آید. اگر آمریکا صحبت از سرنگونی صدام به میان آورد، ولی بدیل سرنگونی آمریکا یک کودتای نظامی و یک ژنرال ارتشی بود. سرنگونی صدام اگر با جایگزینی یک کودتای نظامی همراه نمیشد، منجر به یک خلا در منطقه میگردد و توازن قوا در منطقه به هم میزد و بحرانسی دیگر را در منطقه حساس خلیج می‌آفرید که چه بسا دست‌های آمریکا را در حنا می‌گذاشت و آمریکا مجبور میشد برای حل آن تاوان زیادی بپردازد. بویه ایمن صورت بود که دست صدام را باز گذاشت تا با تمام قوا به سرکوبی جنبش خلق کرد بپردازد. مگر آمریکا تا دیر روز اعلام کرد که به دو گونه اجازه پرواز به هواپیماهای جنگنده عراق نمی‌دهد ولی امروز که پای سرکوب جنبش به میان آمده، گوه‌های آقای بوش آنچنان ناشنوا گردیده که غرش جت‌های جنگنده‌ای که بمب بر روی شهرهای کرکوک و اربیل و سلیمانیه فروریزندوزن و کودک و پیر و جوان را به کام نیستی می‌کشند، را به کلی نمی‌شنید.

مردم زحمتکش کردستان از خوف بمباران شیمیائی شهرها که قبلاً توسط صدام این جنایتکار تاریخ، بارها آنرا در حلبچه، دشت قره داغ (قسراغ)، دره یلنگان و گولان و قنبدیل، به چشم دیده و تجربه کرده بودند، دست به تخلیه شهر زدند و میلیونها نفر از زن و مرد و کودک و پیر و جوان، گرسنه و یاری برهنه بسدون

تصحیح و پوزش

دلیل در ۲۵ اوت ۱۹۴۱، ایران توسط انگلستان و شوروی اشغال نظامی گردید، که شوروی در شمال و انگلستان در جنوب ایران مستقر گردید. تحت این شرایط رضا شاه مجبور به استعفا گردید و سرش محمد رضا به جای او زمام امور را در دست گرفت. ضعف حکومت مرکزی در طی این سالها و از هم پاشیدن ارتش رضاشاهی و مجموعه شرایط منطقه‌ای و بین‌المللی زمینه‌های لازم را برای احیای فعالیت‌های انقلابی در کردستان فراهم نمود. در این مقطع زمانی تشکیلات نوین "کومه له، ژ.ک" با ارائه یک برنامه در جهت احقاق حقوق حقه ملت گرد و کسب خودمختاری، در عرصه سیاسی جنبش کردستان بوجود آمد، و پس از سازماندهی مبارزات توده‌های مردم کردستان پرداخت. "کومه له، ژ.ک" بعد از نام خود را در سال ۱۹۴۵ به "حزب دمکرات کردستان ایران" تغییر داد و شعار اساسی خود را دمکراسی برای ایران و خودمختاری برای کردستان قرار داد و حول این شعار مبارزات خود را سازماندهی و گسترش داد. حزب دمکرات در مبارزات ملت‌گردد فضل جدیدی را اکتشود، و توانست تأثیرات ژرفی بر سطح آگاهی مردم و تقویت روحیه مبارزاتی آنان بگذارد. و نیز دست آورد‌های تاریخی زیادی این حزب در جریان جنبش کسب نمود که مهمترین آنها آزادی سازی بخش وسیعی از کردستان و بنیان نهادن اولین جمهوری خودمختار کردستان به رهبری زنده یاد قاضی محمد، و نیز تلاش و کوشش برای برپا داشتن مجلس مشرتک با آرامنه و آذربای، می باشند. جمهوری میسارک مهاباد اما عمر چندانی نداشت؛ زیرا پس از پایان جنگ جهانی دوم حکومت شاه با حمایت و رهنمود امپریالیست‌ها، جمهوری جوان مهاباد را مورد تهاجم قرار داد. جمهوری مهاباد که پس از سالیان بارقه امیددی در دل ملت گردنگاشته بود، در زانو پویه ۱۹۴۶ سرنگون شد و قاضی محمد و سیف قاضی در میدان مهاباد توسط مزدوران شاهیه دارا و بخته شدند، و بدین طریق بار دیگر در تاریخ جنبش کردستان با شکست مواجه گردید. از طرفی جمهوری مهاباد با ادامه کودتای عمرش در اذعان ملت گرد تا تأثیرات بسزائی گذاشت که این تأثیرات نمودهای مشخص خود را ...

متاسفانه در قسمت اول مقاله "نگاهی مختصر به جنبش خلق کرد"، که در شماره ۶ اتحاد کارگران به چاپ رسید، بخشی از مطلب آن از قلم افتاد که مقاله را خنده دار نمود. ضمن پوزش از خوانندگان، قسمت جا افتاده مقاله ذیلا درج می‌گردد: در صفحه ۲۶، بین سطور هفتم و هشتم، مقاله چنین ادامه می‌یابد:

..... به قلم سرکوب جنبش

روان کردستان گردیدند خیر و های دولتی در "شکر بازی" نزدیکی سلماسی با نیروهای سمکودرگیر شدند، جنگجویان کرد به فرماندهی سمکودر آن روز چهار بار به قوای دولتی یورش بردند و حتی درگیر جنگتن به تن با خنجر نیز شدند. و اما با تمام شادانی که نیروهای شورشی گردان خود نشان دادند، بالاخره شکست خوردند و قوای دولتی توانست بعد از نزدیک به چهار سال از و میه و همچنین مرکز اصلی سمکو "چهریق" را تصرف نمایند. بعد از این شکست سمکو پس از درگیری‌های زیادی به ترکیه رفت.

بار دیگر سمکودر سال ۱۹۲۶ سر به شورش برداشت و دشت سلماسی را تصرف نمود، ولی این بار نیز از نیروهای دولتی شکست خورد و به ترکیه و بعد عراق رفت. در پایان سمکودر سال ۱۹۳۰ به ایران آمد و در شاه قول فرمانداری اشنویه را به وی داد ولی پس از چند روز بایک توطئه قبلی در مسیر او کمین گذاری نمودند و توسط سربازان دولتی به قتل رسید.

پس از حمله آلمان به شوروی و شروع جنگ جهانی دوم متفقین برای اینکه اسلحه و مهمات و مواد غذایی و تدارکات به شوروی ارسال کنند با مشکلات زیادی روبرو بودند چرا که از سوئی سواحل شمالی شوروی مدت زیادی از سال یخبندان و غیر قابل استفاده بود و از سوی دیگر دریای سیاه نیز مورد حمله مداوم آلمان قرار داشت. در این شرایط بهترین راه از طریق ایران بود و به همین

نظارت سازمان ملل بر مذاکرات و تضمین این سازمان جهانی برای اجرای مفاد قرار دادی که در بین طرفین منعقد خواهد شد، باشند.

رحمان

منابع استفاده شده:

- ۱- بررسی و تحلیل نهضت‌های آزادی بخش ملی - حسین مدنی
- ۲- بررسی اجتماعی و تاریخی اگراد - بازیل نیکیتین
- ۳- بررسی مختصر تاریخ جنبش‌های خلق کرد - سعید بدیل
- ۴- شرفنامه
- ۵- مقالات پراکنده دیگر

عراق را سرنگون کند و خود حکومت تشکیل دهد، از طرفی نیز در حال حاضر شرایط منطقه‌ای و شرایط جهانی، برای تشکیل کشور مستقل کردستان، به هیچ وجه آماده نیست. بدین لحاظ اگر جنبش در کردستان بتواند در شرایط کنونی، از طریق این مذاکرات به خواست خودمختاری حتی طبق مفاد طرح ۱۹۷۰ دست بیابد، این امر میتواند دستاورد مهمی برای جنبش خلق کرد در مرحله کنونی باشد. البته باید به این نکته توجه داشت که صدام اکنون بیش از آنکه بخواهد به دادن خودمختاری به کردستان اندیشه کند، در صد گذراندن وقت و بدست آوردن فرصت برای تقویت و تجدید قوای باشد پس نباید این فرصت را به صدام داد می‌بایست رهبران جنبش خلق کرد هر چه زودتر و به فوریت خواستار

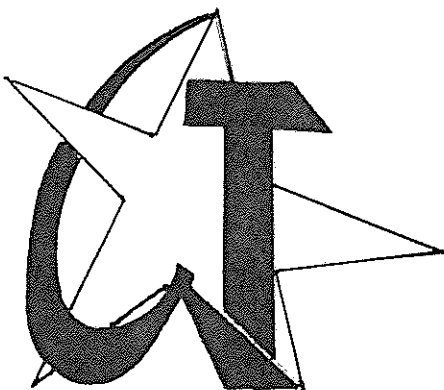
کودتا در شوروی

دنباله از صفحه ۲

را تشکیل میدادند در نتیجه شوک وارد شده از چند دهه رخوت و کزختی بیدار میشوند و پایه عرصه سیاست میگذرانند. خبر به جدید کارگران و زحمتکشان از شرایط جدید زندگی در نظام عنان کسب خسته و عریان سرمایه - داری و عواقب غیر قابل انکاری که به همراه خواهد داشت - نسل جدیدی از کارگران کمونیست‌ها پایه عرصه بیکار علیه بورژوازی خواهند گذاشت که تجارب فکری بلشویسم نیز سینه به سینه برایشان نقل شده است و مهتر اینکه آنها پرولتاریای کشورهای اروپا و آسیا - کشورهای سرمایه داری را در کنار خود خواهند داشت که

جملگی خواب خوش برای بورژوازی نخواهند گذاشت.

از جهت دیگر کمونیست‌های انقلابی اکنون روند بازنگری نقد گذشته و بی‌ریزی برنامه جنگی خود در شرایط جدید از سرمی گذرانند. این تلاش میتواند به سطح تدوین مانیفستی نوین ارتقاء یافته و پیش شرط‌های تشکیل انترناسیونال کمونیستی را ایجاد نماید که البته این روندی نه کوتاه مدت و نه آسان خواهد بود. راه دشوار است و سخت، ولی سختتر از آن عزم و اراده پولادین پرولتاریای انقلابی و کمونیست‌هاست که به راهائی قطعی از استبداد و استثمار نظام سرمایه داری می‌اندیشند و به بیش از یک قرن بیکار خود علیه بورژوازی ادامه میدهند!



★ نهم مهر ۱۳۰۰ هیدر عمواوغلی یکی از رهبران حزب کمونیست ایران به شهادت رسید.

★ اول اکتبر ۱۹۶۵ مصادف است باینیانگذاری حزب کمونیست کوبا، در شرایط دشوار اسال، مردم کوبا این روز را جشن گرفتند.

★ ۱۷ مهرماه ۱۳۵۰ رفقا: همایون کتیرائی، هوشنگ ترکل، بهرام ظاهرزاده، ناصر کریمی و ناصر مدنی توسط دژ خیما روزیم شاه به خون تپیدند.

★ ۱۷ مهر ۵۷، سالروز اعتصاب کارگران ذوب آهن اصفهان، گمرک جلنا و بندر شاهپور.

★ اوژن بوتیه کارگر فرانسوی و سراینده سرود انترناسیونال در ۱۴ اکتبر ۱۸۱۶ اتولد یافت، یاد او رسوده اش ابدی خواهد بود!

★ ۲۴ مهر ۱۳۵۷ همزمان است با اعتصاب کارگران پالایشگاه نفت شیراز و ناسجی یزد.

★ در ۲۶ مهر ۱۳۵۷ کارگران نفت آبادان و اهواز و گروه صنعتی به شهر دست به اعتصاب زدند.

★ ۱۵ آبان ۷۵ همراه است با اعتصاب کارکنان مطبوعات و رادیو - تلویزیون ایران.

★ در چهارم آذرماه ۱۳۶۲ اعتصاب همگانی در ذوب آهن اصفهان بوقوع پیوست که گروهی از آنان دستگیر شدند.

★ ۸ آبان مصادف است با سالروز تولد فریدریش انگلس از بنیانگذاران سوسیالیسم علمی و آموزگار کارگران جهان (۱۸۲۰) این روز را به کارگران تبریک میگوئیم!

★ در ۲۹ آذر ۱۳۵۹ هیدر عمواوغلی یکی از رهبران حزب کمونیست ایران تولد یافت.

★ اول تیر مصادف است باینیانگذاری حزب کمونیست ایران (۱۲۹۹) این سالروز را به طبقه کارگر و کمونیستهای ایران تبریک میگوئیم.

★ ۸ تیر ۱۳۳۵ رفیق حمید شرف و ۹ تن دیگر از مبارزان راه سوسیالیسم و آزادی بدست دژ خیما روزیم شاه به شهادت رسیدند.

★ در ۲۲ تیرماه ۱۳۲۵ هشتاد هزار کارگر نفتگر جنوب دست به اعتصاب زدند که منجر به شهادت ۴۷ کارگر گردید.

★ دوم تیر ۱۳۶۲ اعتصاب کارگران کارخانه کانادای توسط رژیم اسلامی به خون کشیده شد.

★ پنجم اوت ۱۸۹۵ فریدریش انگلس یکی از آموزگاران بزرگ بیولتار با دیده از جهان فرو بست.

★ ۱۱ اکتبر ۱۳۳۱، سالروز اعتصاب خونین کارگران ریسندگی سمنان و شهادت ۵ کارگر مبارز اگرامی می شایم!

★ در ۱۱ تیر ۱۳۵۸ رژیم اسلامی مردم قار نارابه خون کشید، این کشتار وحشیانه در تاریخ زنده خواهد ماند!

★ ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ روزی خون کشیدن مردم در میدان ژاله تهران توسط دژ خیما روزیم شاه، و نیز روز اعتصاب کارگران پالایشگاه نفت تهران و آغاز اعتصابات سراسری در ایران!

★ ۲۸ سپتامبر ۱۸۶۴ انترناسیونال اول پایه گذاری گردید. سالگرد این روز را به بیولتاریای جهان تبریک میگوئیم!

کمکهای مالی و وجوه نشریات را به شماره حساب زیر واریز نمایید:

Kto. Nr. 272753 - 606

Postgiroamt Frankfurt a.M

Bolivar

مشابه آنچه در خلیج فارس رخ داد، ضروری است بهمین دلیل، آمریکا، یک تیروی دریایی توانا از جمله ۱۲ نوا هواپیما بر خود را برای حضور به موقع در مناطق بحرانی حفظ خواهد کرد.

امپریالیسم آمریکا، امروز هارتر از گذشته، مواضع خود را در راستای ایجاد نظم مطلوب خویش تقویت کرده و آمادگی های خود را برای مقابله با جنبش های مردمی - انقلابی و نیز مخالفت ورزی های جنبش های ناسیونالیستی - مذهبی می افزاید.

مضمون قرار داد ۱۰ ساله آمریکا با کویت، همانا رسمیت یافتن اشغال کویت توسط آمریکا، و تبدیل آن به یک پایگاه نظامی، و در راستای سیاستهای اشغالگرانه و تجاوزکارانه امپریالیسم آمریکا و تهدیدی علیه جنبش های انقلابی و مردمی در خاور میانه میباشد.

لشکرکشی آمریکا و متحدینش به خلیج فارس و ماندگاری آمریکا در خلیج، بخشی از سیاست آمریکامینی - سر قرق نفت خیزترین منطقه جهان و دخالت گریه های مستقیم نظامی در سرکوب جنبش انقلابی است.

از اینرو و بایستی این سیاست اشغالگرانه، تجاوزکارانه و ضد مردمی امپریالیسم آمریکا در خاور میانه و اهداف آنرا برای افکار عمومی جهانیان افشا کنیم و اذهسان کارگران و زحمتکشان را نسبت بدان آگاه سازیم!

اشغال کویت رسمیت یافت!

دنیاله از صفحه اول

سیاست امپریالیسم آمریکا در شرایط پس از جنگ سرد، با استقرار و توجه به کانونهای تنش و بحران های منطقه ای در این دوره میباشد، ضمن اینکه اهداف درازمدت تر (ارتقاء توانمندیهای خود برای حفاظت از استمرار غارت نفت و... و نیز رشد بنیه اقتصادی و اجتماعی در رابطه با قبای آتی نظیر اروپا و ژاپن) را مورد نظر دارد.

سیاست تجاوزکارانه و اشغالگرانه امپریالیسم آمریکا در دوران پس از " جنگ سرد " توسط ریچارد دیک چنی وزیر دفاع آمریکا (در تاریخ ۱۸ شهریورماه در مصاحبه تلویزیونی) چنین بیان می شود که: " خطرات آتی علیه منافع آمریکا در جهان، بیشتر از بحرانهای منطقه ای ناشی خواهد شد و نه تقابل بلوکهای سابق. بدنبال تحولات شرق و حذف پیمان نظامی ورشمن استراتژی نظامی آمریکا از رویارویی با تهدید و یا حمله نظامی شوروی، به آمادگی برای مقابله فوری با بحرانهای منطقه ای تمهید جهت داده است. " دیک چنی در مصاحبه خود اظهار میدار که بودجه نظامی سیمده میلیارد دلاری آمریکا سیر نزولی خواهد داشت و افزود: " حفظ توانایی آمریکا برای مقابله با بحرانهای منطقه ای،

نشانی های جدید پستی

اتحاد کارگران انقلابی ایران

راه کارتر

هتلد B.P 22634 1100 DC AMSTERDAM/ZUIDOOST HOLLAND

آلمان POSTFACH 680328 3000 HANNOVER 61 W. GERMANY

مرکز ارتباطات

اتحاد کارگران انقلابی ایران

راه کارتر

۰۴۰ - ۷۳۱۳۹۹۰

(آلمان فدرال)

نان، کار، مسکن، آزادی، حکومت شورائی!